



Ketabton.com

بناغلی رئیس دولت از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری بازدید کردند



بناغلی محمد نعم نمایندہ خاص بناغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت به صوبہ نیپال .

طلبان اریتریا ادامه داشت جنبه آزادی بخش اریتریا اعلام کرد که پیشنهادات جدید اویس آبابا را برای مذاکره بین طرفین رد کرده است. ۴- حوت:

اندراگانندی صدراعظم هندگفت: در داخل حزب کانگرس آنکشور فعالیت جریان دارد تا او را از قدرت بردارند و شخصی دیگر را به جای وی منسوب سازند. نماینده روتتر از پشاور اطلاع میدهد که دیروز یو لیس حداقل بیست محصل رادر شهر های مختلف ایالت سندتوقیف نموده است و از یک تعداد پوهنتون ها و مکاتب عالی سندوشهر های دیگر اسلحه بدست آورده است. ۵- حوت:

در عمان اعلام شده که در اردن برای اولین بار به زنان آسکشرر نیز اجازه رای دهی در انتخابات پارلمانی داده شده است.

در واشنگتن محکمه مخصوص رسیدگی به قضیه واترگیت سه نفر از مشاورین نزدیک حکومت سابق ریچارد نکسن را به میعاد های مختلف حبس محکوم کرد.

کمیته حقوق بشر موسسه ملل متحد سیاست اسرائیل رادر مقابل عربهای مقیم مناطق اشغالی بشدت مورد انتقاد قرار داده و متذکر شده که اسرائیل در این مناسقات از مقررات حقوق بشر تغلف ورزیده است.

طوری که از کراچی اطلاع رسیده است متعلمین کتاب آن شهر دیروز علیه انحلال حزب عوامی ملی و حبس رهبران آن اظهارات شدیدی بعمل آوردند.

کشف اسلحه توسط پولیس پاکستان در پوهنتونها و پهنخی های پشتونستان، پنجاب و سند حقیقت نداشته و حکومت پاکستان خود این اسلحه را برای اختناق و به مقصد ایجاد خوف و عراس مردم گذاشته بود.

دیروز قوای نظامی پاکستان مانع اجتماع بزرگی شد که در آن شهر از طرف جنبه دیموکراتیک متحد مشتمل از هفت حزب مخالف حکومت پاکستان به طرفداری از حزب عوامی ملی و رهبران آن تشکیل می شد.

در کشور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ده و چهل و پنج دقیقه قبل از ظهر روز شنبه اول حوت از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری بازدید نمودند.

بازدید بناغلی رئیس دولت و صدراعظم از شفاخانه مرکزی اردو که یکی از مجهز ترین شفاخانه ها در منطقه می باشد در حدود دو ساعت رادیر گرفت و در هر قسمت از طرف آمر پروژه و کارکنان داخلی و خارجی توضیحات ارائه میگردد. بناغلی محمد داؤد از پیشرفت کار ساختمانی شفاخانه اظهار رضایت نمودند.

شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری که به کمک اقتصادی و تکنیکی کشور دوست اتحاد شوروی در سال ۱۳۴۹ تحت ساختمان گرفته شده است در ماه جوزای سال آینده به پایه اكمال رسیده و بعد از ختم امور منتاز سامان آلات طبی در ماه قوس سال آینده بستم تجربوی در تمام ساحات آماده فعالیت میگردد.

این شفاخانه که از نگاه شعب طبی مکمل میباشد ظرفیت نهایی بیش از پنجاه مریض را دارا بوده برای تمام اردو از صاحب منصبان عالی رتبه تا افراد و رجال برجسته دولتی اختصاص یافته است.

دیپلوم انجنیر عبدالقدیر آمر پروژه ساختمان شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری گفت: امید است در نیمه دوم سال آینده تمام شعب طبی شفاخانه فعال گردیده و در خدمت اردو قرار گیرد. همچنان در نظر است از این شفاخانه بجهت یک مرکز اکادمی و تحقیقاتی طبی عسکری استفاده شود.

سومین یورد منجمنت مطالعه و تحفظ خواص ارنی نباتات منطقه شرق میانه توسط بناغلی فضل الرحیم رحیم معین وزارت زراعت و آبیاری امروز در هتول انترکانتی ننتال افتتاح گردید. در این یورد نمایندگان کشورهای افغانستان عراق، ایران، سوریه و ترکیه اشتراک دارند.

۷- حوت: به اساس پیشنهاد صدارت عظمی تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری بناغلی رئیس دولت و صدراعظم دیپلوم انجنیر محمد کبیر باحفظ رتبه وزیر بحیث رئیس یورد اقتصادی صدارت عظمی مقرر شده است.

در خارج ۳- حوت: در حالیکه سرتاسر دیشب و اوایل امروز دو خورد های شدیدی میان نیرو های حبشه و تجزیه



دگر جنرال عبدالکریم مستفی لوی درستیز روز نظامی اتحاد شوروی را به آتش نظامی آنکشور تبریک می گوید.



بناغلی فضل الرحیم رحیم معین زراعت و آبیاری حین ایراد بیانیه در هنگام افتتاح سومین جلسه یورد تحفظ و مطالعه خواص ارزش نباتات .



از ستارگان جهان سینمای آلمان

قصه نو یسان معا صر

بهرام و کنیزك



خیا طیکه با معاش هفتگی مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد



پیغله عزیز رشاد: در راه احیای معیار های انسانی باید سعی کرد.

کشوری در قاره سیاه

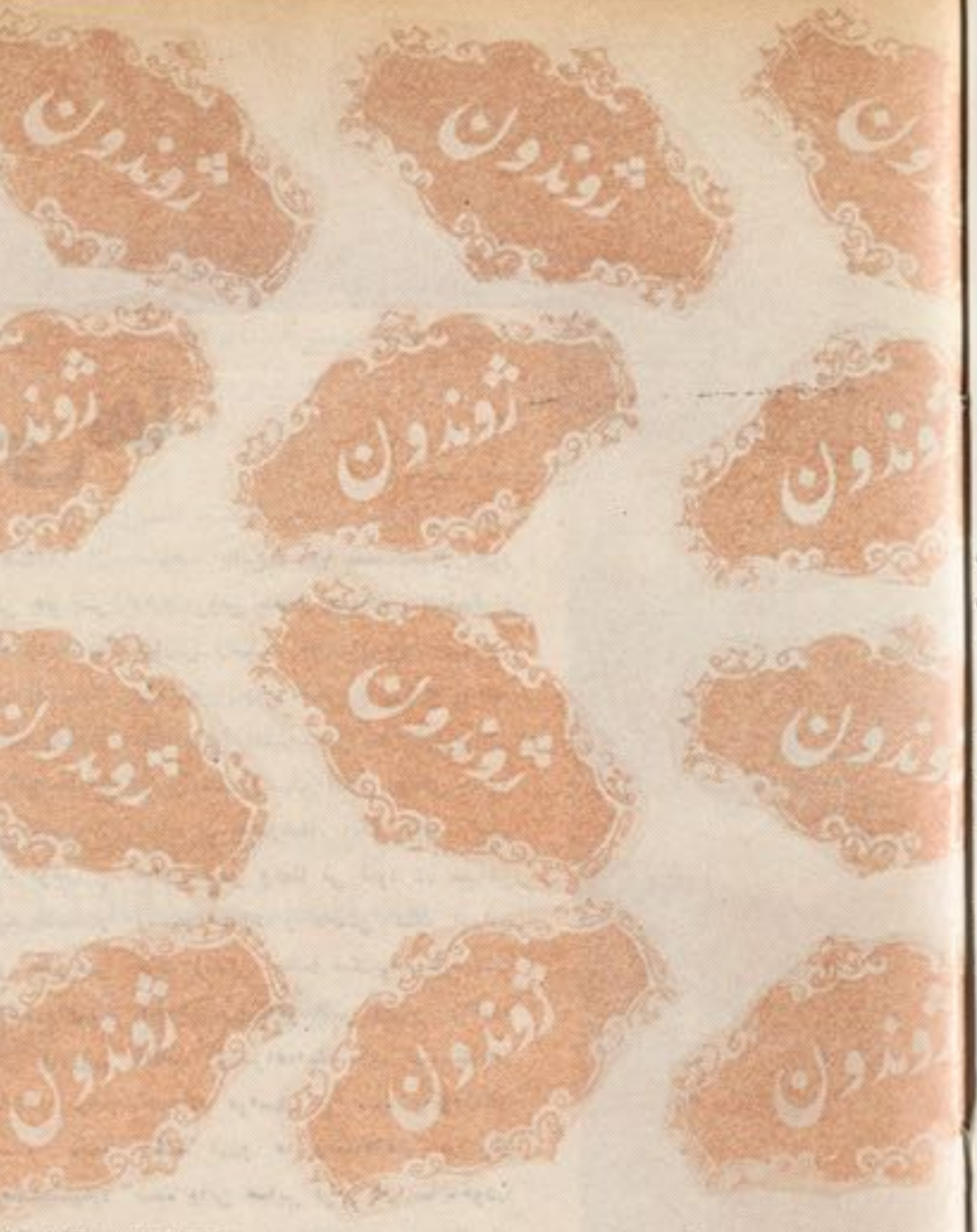


عاج های بگرام از آثار منحصر بفرد جهان است

ماکه قوای انسانی بقدرکافی در اختیار داریم
 و لازم است آنرا تجویز نمائیم تا مهارت اجرایی
 بیابند ما که نیازمند هستیم تا از منابع اقتصادی
 خود به حدکافی بهره برداری نمائیم و در نتیجه
 این دو عامل جهش های دیگر و اقدامات بنیادی
 را در ساحات متنوع اقتصادی ملی خود رهبری
 کنیم مشاهده میکنیم که فعالیت دولت مردمی
 و انقلابی مادر جهت تقویت مبانی و منابع اقتصادی
 کشور روبه توسعه است و تدابیر و روشهایی
 را که دولت برای تحلیل مسائل اقتصادی
 و ارشاد و هدایت اقتصاد جامعه اتخاذ میکند
 متکی باین تشخیص است که در بیانات رهبر
 انقلاب بوضاحت مطالعه میگردد :

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است
 در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم
 آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه
 برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد
 اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مرفی ،
 هم آهنگ و بر اساس پلان و بر پایه سیاست
 و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود دولت
 جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از
 قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع
 فلزکاری و ماشین سازی ، صنایع کیمیاوی و
 برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و
 تحکیم استقلال کشور است حائز اهمیت بزرگ
 می شمارد و در تحت سکتور اقتصاد ، دولتی
 اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت .
 تحت این پلان فارم که در طایفه اقدامات
 جمهوری جوان شامل تحولات اقتصادی
 پذیرفته شده است و برای بارور ساختن و تحقق
 بخشیدن آن خدماتی انجام میابد و یاد در حالت
 تکوین قرار دارد جهت استحکام بنیاد اقتصادی
 کشور و بلند رفتن سطح تولید و تنوع درآمدی
 تولیدی داخلی یک سلسله تشبیهات اقتصادی
 دیگری هم توسل ورزیده شده که از جمله
 میتوان احیای بعضی دستگاههای صنعتی را که
 در نتیجه یک سلسله عوامل منفی متوقف گردیده
 بود بحساب آورد .

مثلا درین هفته خبری انتشار یافت حاکی
 از این امر که فابریکه قند ننگرهار پس از چارده
 سال رکود دوباره فعال میشود . با اساس این
 خبر تاکنون فابریکه میوه سازی کندهار، فابریکه
 های جینی سازی شاکر، یشمته بافی کابل
 و شیشه سازی بلخری نیز از حالت توقف
 و تعطیل نجات یافته است .
 باین گونه اقدامات که از یک طرف در جذب
 بیشتر قوای بشری خدمت میشود و از ضایعات
 نهایی دنیایگونه موسسات جلوگیری مینماید
 با فعال ساختن سرمایه و توسعه تولید عواملی
 را بوجود می آورد که چرخهای صنعتی را در کشور
 تندتر بحرکت آورده و متناسب به آن اقتصاد
 جامعه را قدرت تحریک نصیب سازد و باین ترتیب
 طرق رفاه و آسایش را متدرجا در کشور هموار
 و هموارتر، وسیع و وسیع تر گرداند .



پیک روزن

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مرفی ، هم آهنگ و بر اساس پلان و بر پایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود .
 از بیانات رهبر دولت

عوامل تحریک اقتصادی

اکنون که زمینه پیشرفت و رفاهیت ها با
 ظهور کوکب تابان جمهوری در کشور ما
 مساعد گردیده تحولات و ریفورمها در هر چه
 با اهمیت تر، تابان تر و گرمتر می درخشد هر روز
 بهتر از روز دیگر در زمینه های مختلف حیات
 اجتماعی ما هتک تحول، ترقی و انکشاف موزون تر
 بگوش می رسد و شواهد آن زیبا تر در چشم
 ما و فکر ما خانه میکند .
 از اهداف عالی ای که نظام رشید جمهوری
 ما بخاطر آن انقلاب را آورد و در آرزوی آن
 فداکارانه و وطنپرستانه پلانی تنظیم و عملی
 میشود فکر و اندیشه بهبود وضع اقتصادی کشور
 است که بدون شك منبع اصلی و اساس و بنیاد
 هر ریفورم و ترقی و تحول دیگر، در ساحات دیگر
 بنیاد است میشود و اهمیت این پندار باشواهدیکه
 دزدنگی ملل راقیه جهان ملاحظه میگردد آنرا
 که به عنوان افراد جامعه آترامی شناسیم .
 انکار ناپذیر جلوه گرمی سازد .
 اگر معارف مرفی آرزو کنیم، اگر زراعت
 پیشرفته و عصری را طالب باشیم، اگر شاهره های
 مودرن، عمارات مجلل و شهرهای عصری بنیاد
 کنیم، اگر صحت مردم را بهتر سازیم، اگر
 منابع تولید و انکشاف بخشیم و اگر همکاری
 ازین قبیل را در جوکات تحول و ریفورم و انقلاب
 بخواهیم انجام بدهیم . اولترا همه باید هسته
 و محور اصلی این آرزومندی ها تشخیص شود
 و عامل سازنده و عنصر موثر این همه تمنیات را
 تقویت بخشیم .
 می دانیم محور هسته ای که امکانات هر تحول
 و نوآوری را میسر میسازد، منابع اقتصادی است
 و عامل سازنده آن مجریانیست که این چرخ
 را فعال میسازند و این منبع را تحریک می بخشند
 که به عنوان افراد جامعه آترامی شناسیم .

مراد طلبی ها

هلال نیمه رنگی از ناخن زمانه در دامن شب سیاه افتاده بود. نگاه پیرمرد بانبروی مرموزی بسوی این لکه حریر که در گریبان افق مغرب نمودار بودرها می شد. دستهای پرچین او پرشیارهای برجسته ای که زمانه در جبین و رخسارش کشیده بود، نزدیک و نزدیکتر می شد. آنگاه که برسم دعا، مقدم ماه نورانی که میخواست چند قطره اشک میان تارهای ریش پهن و دود زده اش راه خود را هم کرد.

من که از زاویه تکران وضع و حالش بودم، در دلم رفت پیر مرد نرسای و مسردای دارد و بسا غم و دردی که می شود از آن مضمون درست کرد، ولی این رخ ظاهر تنها بود، حقیقت آنست که در چنین موارد بعضی در آن لحظاتی که موجودی را آشفته و نالان درخ و ملالی می یابیم هوس می کنیم راز گنگ و رمز پنهانش را هر طوری باشد از باطن او بیرون سازیم تا با الفیام مطلب باری را که از اندوه روزگار و پریشانی زندگی و ناسازگاری هاییکه سر راه خودمان سبز کرده است سبک سازیم، بسیار دیده ایم کسانی را که بعنوان باری و غمگساری در مصیبت و ماتم، زود تر و نا خواننده به سراغ دوست می جویم و معلوم نمی کنند، چه در بیخ که انگیزه اصلی این شیوه ها تسکینی نباشد که به انسان از مشاهده وضع از خود گرفتارتر و آشفته حالت دست میدهد.

بهر حال هر طوری بود در خیال و خاطر او رخنه کردم و در غمخانه دلش راه یافتم. از زبونی های زندگی که برای او دنیا را خراب آباد نامرادی ها و خارزار پریشانی ها ساخته است سخن ها گفت. ... از ناکامی ها و از آرزوهای یکی هم بر سر آورده نشده آنقدر گفت که نزدیک بود چشمانم، تم کشد و تیر غمش در سینه من نیز زخمی را آب بدهد، ولی بغضم رسید اندیشه ای که نویسنده بزرگی به عنوان « آرزو - رقم زده بود، وقتی تصویر آن نوشته در آبگینه خاطر ام افتد موجبایی آورد که او ایلای دلم را بلند نشده در خود بیچید، از آن تصویر عکس بر سر داشتیم و در برابر پیرمرد گذاشتم و گفتم: « گمان نکنید این همه خواهش و آرزوی دل، تنها و احتیاج وجود ما باشد، بیانه ناخوش و ناراضی بودن است. ناله سازی است که دایم در دل ما مینوازد و زاری میکند، ساز بر توار، دل بی ناله، هرگز نخواهد شد.

طالب واقعی آن است که در راهی با این طلب، بویان است، آنگاه سرد گریبان نشسته و می نالد، خواهان نیست، برای سیه روز بودن، برده نمی به سر کشیده تا در روشنایی حقیقت، زحمت ورنج وادی عشق و تکلیف را نبیند. این سر گشته تر از ما، فرورود و از غم بر اساس و درد بی مایه یی آرزو طلب، که حصول خوشبختی و رهایی از شامت بخت را از ناخن ماه نو گرگشتا می خواست چون برده ضخیم بیخ که در برابر گرمی مطبوع آفتاب آخرین روز های سال بنهار شود از خیال و خاطرش بر خاست ... نگاهی بمن افکند که علی رغم ساعتی پیش بارغم را از شانه هایم بیشتر از اوسبک ساخت و این بار هر دو در حالت از نور امیدو یافتن سر سعادت فرورفتیم ... او گفت ... آری فرزندانم آرزو راه خود را گم نمی کند این ما هستیم که نا

شناخته با این شاهد سعادت ساز، خود دارو برومی سازیم بی آنکه بدانیم چگونه مبادش کنیم، دست و پای خود را در برقی که از اومی جهدمی سوزیم و آنگاه از تکاپومی افتیم ... زندگی دورخ دارد یکی سیاه و ابهام انگیز و دیگر روشن و تابان از امید و صفا، آنکه بیکار و نالان آواره هوس و تمنا می شود در سیاهی و ابهام می رود و مانعش گنگ او را در برده زندگی تماشا می کنیم موجودیست که از طلب و تکاپو، تلاش و تپش بیگانه افتاده و در بیراهه ای که خود سرشته را از کف داده هراسان می شود و آنوقت فکر میکند آرزو ها و تمناها با او سرگردان شده و این همایی لرخ لال سایه خود را از وی دریغ داشته است در حالی که آنطور نیست، مایه خوشی ها و مبعث آرزو ها در دل گوشتها، بزواج افلاک و در صحر دریا ها نموده است اگر از همین راز گول نخوریم، سرگشته یی تنها طلبی از ماه نو نخواهیم شد و بدنبال حقایق همتی بکار می بندیم تا نقش قسمهای مادر دل نرم این سر گشته تر از ما، فرورود و از انواریکه میگویند از خورشید وام میگیرد فروزاتر خواهد تابید.

روزگاری از این معاصره گذشت، در آن لحظاتی که صحبت از ماه شینان فلک بیعای زمینی، پیوسته با امواج رادیو میامیخت و جمعی آنرا می شنیدیم خاطره بر مرد خلوت نشین تداعی شد و اینک که مهتاب شب شانزده در سماء سرگردان می لغزد و اقاماری در مدار با او همراه شده اند، یاد مراد طلبی ها در خیال گرمی کرد باز ب فکر قدیم رفتم در ضمه سرم ندایی ساز کرد با این معنی ... همتی باید که ز سر عالم توان گذشت ...

کابل ۷ حوت «ب» :
وزارت امور خارجه اعلامیه
ذیل را ۶ حوت به نشر
سپرد :

تصمیم حکومت ایالات
متحده امریکا ، مبنی بررفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان
موجب تشویش و نگرانی
عمیق حکومت و مردم افغانستان
گردیده است .

این تصمیم ، با ادعای
تشویق صلح و آرا مشی
در منطقه ، مغایرت کامل
داشته و حکومت افغان
نمی تواند قبول کند که آغاز
مجدد ارسال سلاح به پاکستان ،
منجر به برهم خوردن توازن
جز تولید یک فضای متشنج و
خطرناک نتیجه دیگری نخواهد

اعلامیه وزارت امور خارجه افغانستان

قوا و مسابقه تسلیحاتی در این منطقه آسیا نخواهد شد. نزد حکومت افغانستان ، رفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان ، مخصوصاً درین موقع که قوای نظامی پاکستان ، عملاً
به شکل بسیار بیرحمانه و اقدام جابرانه ، در مقابل مردم پښتون و بلوچ عمل
نموده ، مایه تآثر عمیق مردم افغانستان و مردمان پښتون و بلوچ گردیده است که
عواقب آن برای استقرار صلح و آرامش درین منطقه دنیا ، به هیچ صورت مفید
نخواهد بود .

همچنان جای تعجب است ، کشوری مانند ایالات متحده امریکا که دایم از حفظ صلح
و آرامش دنیا حرف میزند ، در عمل کاملاً مغایر آن رفتار میکند .

طوریکه حکومت افغانستان بارها اظهار داشته است :

کشورهای در راه انکشاف تنها تحت صلح و آرا مشی میتوانند به انکشاف و ارتقای
وضع اجتماعی و بلند بردن سطح اقتصادی و اجتماعی خود بپردازند .
نه تنها موجب انحراف منابع گرانبهای از این اهداف عالی میگردد ، بلکه
منجر به برهم خوردن توازن جز تولید یک فضای متشنج و خطرناک نتیجه دیگری نخواهد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص رئیس دولت عازم نیپال شد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص شاغلی رئیس دولت
و صدراعظم در اس وقت هیات جهت اشتراک
در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت بیراندرا بیر بیکرام
شاه دیوا شاه نیپال قبل از ظهر روز
سوم حوت عازم آنکشور شد .

برای وداع با شاغلی نماینده خاص رئیس
دولت و صدراعظم دکتور محمد حسن شروق
معاون صدارت عظمی اعضای کابینه ، لوی
درستیو بعضی دیگر از جنرالان ارشد اردوی
جمهوری والی کابل و کابل باروال در میدان
هوایی بین المللی حاضر بودند .

سیاست تشدد در پاکستان و وداع

بادمو کراسی برای همیشه

سرمقاله دوشنبه ۷ حوت روزنامه ایس

برادران پښتون و بلوچ خود قرار میگرفت ، از
آنجاست که سیاست مداران کهنه کار و متنفذین
قدرت طلب پاکستان خواستند بایک تیردوفاخته
را نشان بزنند و بیچاره شیرپا و قربانی این
دسیسه و قربانی عوض کردن شرایطی شد که
بو تودر مجلس ترحیم شیرپا و آنرا بصورت
ناخود آگاه اظهار کرد .

اکنون نه تنها مردم جهان بلکه مردم پاکستان
نیز متوجه این دسیسه و دسایس دیگری شده
اند از قبیل پنهان کردن اسلحه در پوهنتونها و باز
کشف آن که با وجود دستکاه قوی پلیسی
حزب مردم یک امر غیر منطقی بنظر میرسد .
شود و هیچانیکه در سراسر پاکستان

است یا پیشروی؟

در صورتیکه بو تو نظام دموکراسی را از
بین میبرد و نشان میدهد که عقیده بی بدموکراسی
ندارد ، سلب این حقوق و آزادیهای اساسی
بشری در پاکستان از طرف کسی که بدموکراسی
معتقد نیست جز اینکه پیشروی بسوی ظلم و
تجاوز و تخطی بر حقوق بشری نام داده شود تعبیر
دیگری نمیتواند داشته باشد .

بو تو میگوید «بحرانات مخض از مرگ یک
شخصیت نشأت نمیکند این شرایط و دسایس
است که چنین مرگها را دربر دارد»

بلی این اعتراف بسیار صریح است ، بر
داشت مطبوعات معتبر جهان ، مبررین سیاسی

وزور پاکستان دقیق همه از او ضاع کنونی
پاکستان جز این نیست که قتل شیرپا و قتل
عبدالحمید بروی دسیسه مقامات پاکستانی
صورت گرفته است ، دسیسه ایکه برای متشنج
ساختن اوضاع سیاسی در آن مملکت تحریک
احساسات مردم و بدست آوردن بهانه برای
عوض کردن شرایط در پاکستان طرح شده
است .

تا با ایجاد شرایط جدید متنفذین پاکستان و
زعامت افسونگر آنسر زمین و قبای سیاسی را
از بین ببرند ، وداعیه ها و مجادلات و مبارزات
صدساله مردم پښتون و بلوچ را قربانی یکنفر
پښتون نمایند که بو تو آنرا بیک منبع بزرگ
قدرت برای حزب مردم میخواند .

هیچ بعید نبود که منبع بزرگ قدرت حزب
روزی که موفق میشد رفیق امر و وزیر سر
سخت فردای خود بو تو را شکست دهد در صف

ذوالفقار علی بو تو صدراعظم پاکستان
موقعیکه راجع به مرگ شیرپا و صحبت میکرد
سمن صرف مساعی برای اغفال ذهن مردم یک
سلسله حقایق را ناخواسته افشاء کرد .

اما مردم پښتونستان و بلوچستان و ملت
پاکستان که این سیاستمدار نیرنگ باز را
حوب میشاستند خویش توانستند از گفتاروی
نتیجه گیری کنند .

بو تو گفت : «کشور بایک آزمایش بزرگ
دیگر روبرو است باید دوباره عقب نشینی های
جدید صحبت کرد ، ضیاع شاغلی شیرپا و یک
سایه جبران ناپذیر می باشد با آنهم باید درک
شود که بحرانات از مرگ یک شخصیت نشأت
نمیکند ، این شرایط و دسایس است که چنین
مرگها را در بر دارد و آن حایز اهمیت حقیقی است .»
ملت پاکستان پوره مستشعر است که چرا
آنکشور بایک آزمایش دیگر روبرو است یعنی
آزمایش نظیر سال ۱۹۷۱ که منجر به تجزیه
نگله دیش از پاکستان گردید .

که و کدام سیاست سبب شده است تا بحران
سیاسی سر تا سر پاکستان را فرا گیرد؟

آیا اینهمه بحران تشنج و ناآرامی زاده
سیاست نادرست و مغرضانه و تبعیض طلبانه
زعامت پاکستان نیست ؟

حکو متیکه با پیروی از نیت سوء و از طریق
توسل بظلم و تشدد و پامال نمودن حقوق و آزاد
یهای قانونی افراد از یک آزمایش نتوانست
موفق بدر شود با پیروی از همان اصول سابق
در آزمایش های دیگر نیز سرنوشتی غیر از آن
ندارد!

بو تو از عقب نشینی های جدید سخن زد ،
آیا پامال نمودن حقوق اساسی مردم پښتون
و بلوچ و بازی با آزادی های قانونی ملت پاکستان
از طریق استعمال قوه و زور و وداع بدموکراسی
و آوردن دکتاتوری بمنظور تحمیل تفوق سیاسی
حزب مردم و از بین بردن رقیب نیرومند سیاسی
و حزبی یعنی حزب عوامی ملی عقب نشینی

علیه دکتا تو ری زعامت پاکستان
آغاز شده و مردم بمظاهرات ضد حکومت و بطرفداری
حزب عوامی ملی پرداخته اند نمایانگر از جبار
و نفرت مردم از اعمال و دسایس آن حکومت است .
سوزاندن دفتر پیروان حزب مردم در بازار
شاهی حیدر آباد و حریق یک عمارت محکمه در
سرگوده ، انفلاق بم دریک فابریکه بنومظاهر
دیگر تفر و عکس العمل تشدد حکومت پاکستان
است .

اکنون پاکستان در دوراهی خطیری قرار دارد
عقب نشینی واقعی از سیاست ظلم و زور و راهی
محبوسین سیاسی رقیب و برسمیت شناختن
مجدد حزب عوامی ملی و اعاده دموکراسی در
پاکستان یادوام تشنج و پیشبرد سیاست تشدد
و زور و قبول خطرات بزرگی که تکرار این
آزمایش در قبال دارد .



شاغلی جلال وزیر تجارت در کنفرانس کار در صف دوم از طرف راست نفر چارم



از گل احمد زهاب نوری

رپور تاژ اختصا صی ژوندون از ريفورم بنيادی معارف

معارف متوازن

در کشور

معارفی است، که چون مشعلی ذهن اطفال را روشن ساخته و وسیله باشد تادر تربیه و پرورش بنیه‌رماغی جسمی و روحی جوانان از هر حیث مفید واقع گردد.

دولت آرزو دارد تا معارف طوری بی ریزی شود، تا واقعا سطح تربیه اولاد وطن را بلند برده و در ساختمان یک اجتماع سالم که متشکل از افراد نو عبور، وطندوست، مقید به احکام اسلامی و قوا نین مدنی و بالاخره معتقد به عنعنات و ارزش های تاریخی وطن است، مؤثر واقع شود.

پوهاند عبد القیوم می افزاید: سیستم معارف باید طوری تنظیم

همچنان از اتلاف بیپرده دارایی دولت وضایعات کمی و کیفی عرفانی جلوگیری لازم به عمل آید.

وی می افزاید: دولت جمهوری باریفورم جدید معارف، در نظر دارد تا چنین آرزو های دیرینه ملت بر آورده شده و با وارد ساختن تحولات مثبت معارف مطابق خواسته های افغانستان و جوابگوی احتیاجات کشور شود.

البته ناگفته نباید گذاشت که این ریفورم زیر بنای تحولات بنیادی در ساحه عرفانی است و مطابق آن در آینده ریفورمهای دیگری طرح و تنظیم میگردد پوهاند عبد القیوم در برا بر سوالي

بهبتر ساختن کیفیت و کمیت عرفانی، از طریق اصلاح ساختمان معارف از اهداف ریفورم معارف است.

*قوای بشری، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد.

*زمینه کسب سواد دایمی، در دوره ابتدایی میسر میگردد.

تحولات عمیقی در سیستم معارف و پروگرام در سی وارد میشود.

پیرامون سیستم معارف در گذشته، میگوید:

معارف افغانستان به اثر انکشاف غیر متوازن، دارای یک سلسله نواقصی بود، که از نگاه کیفیت در سطح پاینتری قرار داشت.

واژ آن بر آورده شدن آرزو های ملی و اجتماعی، انتظار برده نمی شد.

برای اصلاح این نواقص در قدم اول باید تعدیلات اساسی و معقولی

در سیستم تعلیمات دهاتی، ابتدایی، متوسطه، ثانوی و حتی عالی رونما میشد تا هم معارف افغانستان جواب گوی نیاز مندی های کشور به افراد

می شد تا بتواند افغانستان را به اهداف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و دیموگرافی واقعی، به فرصت کوتاهی موفق ساخته و به مشکلات فقر و ناداری، برابلم های بیکاری و اندیشه های جوانان در خصوص آینده شان خاتمه بخشند.

وزیر معارف در باره یک معارف اساسی در کشور میگوید:

سیستم معارف باید طوری طرح میشد، تا وحدت فکر را در میان اجتماع برای مصالح علیای کشور، وحدت ملی و اعتلای وطن را از هر جهت تضمین کند.

بارو یکار آمدن رژیم مترقی جمهوری در کشور یک سلسله تحولات عمیق و بنیادی مطابق خواسته های عصر و زمان، در ساحت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آغاز گردید.

از آنجا بیکه معارف از یکطرف برای بلند بردن سطح دانش عمو می و از سوی دیگر، برای انکشاف سریع و مؤثر اجتماعی و اقتصادی در کشور تأثیر بسزایی دارد، دولت از همان روزی های نخستین استقرار رژیم جمهوری به فکر اصلاح امور تعلیمی و عیار ساختن پروگرامهای درسی مطابق نیاز مندی جامعه و ایجاد عصر و زمان افتاد و کمیته های رابه این منظور مؤلف ساخت ...

اخیرا ریفورم بنیادی معارف، پس از غور و مطالعه مجلس عالی وزرا، کمیته مرکزی تأیید و تصویب گردید. مجله ژوندون طی گفت و شنودهای اختصا صی، با پوهاند عبد القیوم وزیر معارف و داکتر میر عبد الفتاح صدیق معین اول آن وزارت، به جوانب مختلف این ریفورم روشنی می اندازد. پوهاند عبد القیوم وزیر معارف پیرامون ریفورم معارف میگوید:

به میان آوردن یک معارف متوازن در کشور که جواب گوی ضروریات عصر و ممثل خواسته های امروزی باشد از اهداف دولت جوان جمهوری بود. اجتماع امروزی خواهان

فنی، مسلکی و اداری گردیده و از سوی دیگر، تعداد - تعلیم یافتگان به دستگاهها و دوائر دولتی و خصوصاً جذب نماید

از وزیر معارف می پرسیم: ریفورم معارف چگونه تنظیم و

بی ریزی شد؟ پوهاند عبد القیوم، درین مورد می گوید:

کمیته های موظف، در خصوص یک ریفورم اساسی، یک سلسله مطالعات و بررسی های عمیقی را انجام داده و نظرات شان را بمقامات مربوط ارایه کردند.

کمیته های موظف نظر دارند که چون اکثر فارغان دوره ابتدایی پس از ختم این دوره، دارای سویه تعلیمی که بتوانند مصدر خدمات مفید و مؤلذبخود، فامیل، جامعه و کشور خود شوند نمی باشند. با در نظر داشت وضع فعلی، سویه عرفانی و شرایط محیطی افغانستان، چنین نتیجه گرفته میشود که مکاتب دهاتی ۲۰،۲۰۱ معلم و مکاتب - ابتدایی اساسی، شاگردان رابه سطح سواد دایمی رسانیده نتوانسته است.

وزیر معارف پیرامون نظرات کمیته های موظف، علاوه میکند:

کیفیت تعلیمات ثانوی به اثر فقدان معلمان ورزیده ندا شستن

پروگرام های درسی مطلوب، کمبود کتب درسی و رهنمای معلم، لابراتوارها، سامان و تجهیزات مورد نیاز، بهبودی نیافته است و از همینرو تعداد فارغان به سرعت و سهولت توسعه یافته و نه تنها جذب شان از قدرت دوائر و موسسات دولتی و خصوصاً بدور است، بلکه مازاد آن

هابه اشغال کار و وظیفه بی آماده نبوده و بیکار می مانند.

لذا مرفوع ساختن این معضل مستلزم آنست تا یک تجدید نظر بنیادی و واقعی، در هرم ساختمان معارف بعمل آید.

از پوهاند عبد القیوم می پرسیم:

در تعلیمات ابتدایی مطابق ریفورم جدید چه تغییراتی رونمای

شود؟ وی میگوید:

برای اینکه سواد دایمی تأمین گردد و فارغان دوره ابتدایی از نگاه قدرت جسمانی برای تعقیب تعلیمات ثانوی و فرا گرفتن کورس های



قوای بشری ، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد

حرفوی ویا انتخاب شغل آزادآماده گردند. دوره ابتدایی از شش سال به هشت سال ارتقایافت. سنشمول شاگردان شش و هفت تعیین گردید و دوره متوسطه تجزیه شد .

در صنوف هفتم و هشتم دوره ابتدایی ، علاوه از مضامین مربوط معلومات محیطی و حرفوی نظری و عملی در نصاب تعلیمی گنجانیده می شود که به این ترتیب سویه آموزش آمیخته با کیفیت ارتقا میکند .

فارغان دوره ابتدایی به اساس يك سنجش دقیق قوای بشری از نگاه تعلیمات ثانوی عمومی و مسلکی ، بعد از سیری نمودن يك کانکور ، انتخاب میگرددند. از بین شاگردانیکه درین کانکور موفق نمی شوند ، نظر به ضرورت ، به کورس های حرفوی قصیرالمدت شامل گردیده و متباقی شغل آزاد را اختیار می نمایند ، که این هر دو کتکوری قشر پر ارزش کارگر باسواد ماهر و نیمه ماهر را تشکیل خواهند داد .

برسش دیگرم از وزیر معارف ، درباره تعدیلات و تغییرات است ، که در دوره ثانوی رونما میشود : یوهاند عبدالقیوم درین مورد می گوید :

یک دوره ثانوی چهار ساله چه از نگاه کیفیت و چه از نگاه رسانیدن شاگردان متوازن بانیااز مندی های قوای بشری در ساحات سکتور دولتی وخصوصی مؤثر تر است ، لذا نخست دوره ثانوی را از سنه

به همین ترتیب پروگرام پوهنخی ها به غرض تربیه معلم مطابق به احتیاج معارف عیار میگردد . همچنان برای کودکان کورستان ها نیز معلمان اختصاصی تربیه خواهند شد .

در پایان این گفت و شنوداز یوهاند عبدالقیوم وزیر معارف می خواهم ، تا درباره تطبیق این ریفورم نیز روشنی اندازد ، وی میگوید :

برای تطبیق ریفورم ساحه عرفانی ، به سویه های مختلف در سراسر کشور سروری گردیده و به اساس نتایج این سروری ، مراحل تطبیق ریفورم ، بصورت تدریجی عملی می گردد .

وی می افزاید :

معلومات لازم درباره نیاز مندی قوای بشری کشور در سکتورهای مختلف ، برای پنج الی ده سال آینده جمع آوری میگردد ، تا ریفورم مورد نظر طور مؤثر و متمر هسته گذاری و تطبیق تدریجی شود .

همچنان بادر نظر داشت اصل کیفیت اهداف عمومی معارف و روحیه ریفورم ، نصاب تعلیمی ، پروگرام های درسی ، کتب ، تجهیزات و غیره نیز عیار گردیده و درین ساحات اقدامات جدی بعمل می آید ، چنانچه درین ساحات همین اکنون اقداماتی نیز صورت گرفته است .

ارتقای مکاتب دهاتی و ابتدایی به صنف هشت و تعدیل برخی از لیسه های عمومی ثانوی ، به مسلکی ، تدریجاً روی دست گرفته میشود .

معارف کشور تدریس نمایند . در ریفورم معارف بالای رشته تخصصی معلمی توجه بیشتر میزدول گردیده نسبت به تعداد سال تعلیمی به این منظور در نظر است تا معلمان دوره ابتدایی از فارغان بکلوریا ،

عجالتاً به سویه صنف چهارده تربیه شوند . همچنان معلمان دوره ثانوی از فارغان بکلوریا ، در مؤسسات تربیه معلم به سویه لیسانس مد نظر گرفته شده است .

بلند بردن سویه معلمان از طریق کورس های متداوم و منظم داخل خدمت ، نیز از پروگرام های وزارت معارف است .

سال ، به چهار سال ارتقا دادیم . این دوره برای آمادگی به رشته های ساینس و اجتماعیات و بغرض تقویه مسلک تدریجاً در همه کشور ، منسحب میگردد . یک تعداد لیسه های عمومی بعد از سروری و مطالعه ، بصورت تدریجی به مکاتب مسلکی تعدیل میگردد .

در جوکات ریفورم معارف ، تربیه معلم که متضمن تطبیق آن است ، نیز مدنظر گرفته شده است .

وزیر معارف در اینباره میگوید : یکی از اهداف ریفورم معارف این است که در آینده ، کدر معلمان به سویه های لیسانس و بالاتر از آن ، در



یوهاند عبدالقیوم وزیر معارف به سوالات خبر نگار ما پاسخ میگوید

بوده بارندگی آن در زمستان صورت می گیرد و تابستان گرم و خشک دارد. نباتات آن سبزه مدیترانه‌ای جنگلات ارچه، پسته و در جنوب آن صحرای اعظم نخلستانهای خرما دارد.

الجزایر به ۱۵ ولایت تقسیم شده شهر الجزیره پایتخت آن میباشد که در کنار ساحل مدیترانه موقعیت دارد. شهرهای اوران کف ستانین، انابا، میلانا، میدیا و کازبا از شهرهای مشهور آن بشمار میرود. نود در صد اهالی الجزایر راجع و بربرها تشکیل داده و ۱۳۰ هزار اروپایی در الجزایر سکونت دارند.

دین اسلام ۹۰ فیصد اهالی آنرا در بر گرفته است. گندم، جو، تنباکو، پنبه، زیتون و توت از حاصلات زراعتی الجزایر بوده، گاو گوسفند، مرکب و شتر از حیوانات مهم آن میباشد.

آهن، فسفیت، نفت و نمک از جمله معدنیات و خرما گوسفند، میوه جات، پشم، آهن، روغن زیتون، الفاناکارک و نفت از صادرات این کشور بوده و از واردات آن منسوجات نخی ماشین آلات، زغال، شکر و جای میباشد.

بیرق الجزایر از دورنگ سفید و سبزعمودی تشکیل یافته در وسط آن نیمه مهتاب و ستاره برنگ سرخ دیده میشود. پول رایج آن دینار الجزایری مساوی به صد سانتیم میباشد.

روزملی الجزایر که سالگره انقلاب (۱۹۴۵) میباشد مصادف به اول نوامبر است، عایدات ملی فی نفر: ۲۲۰ دالر میرسد.



یک منظره از شهر ساحلی میلبانی الجزایر که خیلی مدرن آباد گردیده است.

ترجمه و تهیه ع. کهدا

کشوری در قاره سیاه آنجا که صحرایی پایان و نسیم مدیترانه گوار است

با کشور های جهان آشنا شوید

الجزایر

این کشور جوان جمهوری افریقایی که تازه (۲۱) سال از انقلاب آن میگذرد مدت ده سال در میان خون و آتش میسوخت تاریخ درخشان و برجسته ای دارد. موقعیت آن در کنار بحره مدیترانه به اهمیت این کشور بیشتر افزوده و آنرا در قطار کشور های خوب افریقای شمالی در آورده است. کوه های اتلس در شمال و دنباله تسلسل کوهای جدید چین خوردگی یورپ میباشد که یک زمانی از آبهای جبل الطارق به کوههای نوادای اسپانیه و از طرف دیگر از طریق رانی بون به کوههای سیسلی و ایتالیا وصل بودند. این کوهها که با امتداد ساحل شمال مغربی امتداد داشته بنامهای (تلالاتس)

کشور جمهوری دافریقای شمال غربی در بحیره مدیترانه که با کشور تونس، لیبیا، نایجیر عالی، موریتانیا و مراکش همسرحده است. دارای ۲۳۸۲۰۰۰ کیلومتر رقبه و چهارده میلیون و هفتصد و هفتاد هزار جمعیت میباشد که در یک کیلومتر مربع آن ۶ نفر حیات بسر میبرند. اقلیم الجزایر بصورت عموم مدیترانه ایی



یکی از کوچه های شهر کهنه الجزایر که دارای کوچه های عرض و تاریکی میباشد.



حیات زنان الجزایری در خارج منزل که دولباس مختلف را نشان میدهد .

و (ریف) معروف و در جنوب آن یک سطح مرتفع بنام شط موجود است که نوع خوب آهن در آن یافت میشود. عقب این سلسله کوههای ساحلی وادیهای حاصلخیز تل اتلس وجود دارد که بهترین علاقه الجزایر محسوب میشود وادی شیف کلانترین وادی بوده و از دریای بهیمن اسم آبیاری میشود .

در جنوب کشور که صحرائی می باشد اقلیم گرم ریگستان بوده تابستان فوق العاده سوزان و زمستان نسبتا گوارا و معتدل داشته بارندگی بندرت بعمل می آید بالحاظه «صحرائ اعظم» فاقد نباتات میباشد لیکن جایکه در آن آب یافت میشود نخلستان ها وجود آمده که بعضی بته های خاردار و درختان خرما در آن میرویند. چون تابستان این نواحی خشک میباشد لذا بیخ درختان دراز بوده تا آبرو از عمق زیاد کش کرده بتواند برگهای آنها کم و سخت میباشد تا آب درخت تبخیر نشود .

در سرزمین الجزایر عربها، بربرها و مور ها حیات بسر برده که اهالی الجزایر را تشکیل میدهند .

جنگلات کارک به تل اتلس و جنوب فلیی ویل وافر بوده ارجه الیبو و بلوط سبز درختهای مخصوص جنگلهای مذکور میباشد که قطع آن قانونا از طرف دولت ممنوع قرار داده شده است . وادی تل بکلی سرسبز و در ریگستانها وسطوح مرتفع آن بومیان حیوانات از قبیل گاو، گوسفند، شتر، مرکب و اسب را تربیه می کنند .

گندم و جو غله مخصوص الجزایر بوده جو و جواری نیز در اکثر جاها کشت میشود . باغهای انگور و دیگر میوه جات قریب شهرها وجود دارند . تمباکو ، پنبه ، زیتون و توتون برای تربیه گرم بیله در اکثر جاها زرع میشوند. الجزایر میوه جات نارنج، انجیر، انار، بادام، کیله، پسته و خرما زیاد و وافر دارد که جزو اقام صادراتی آن بشمار میرود. نبات اللاناکه

از ابتدای قرن بیست مخصوصا در زمان جنگ جهانی دوم الجرس به نایب عصری اقدام کرده و امروز نصف تولیدات صنعتی الجزایر باین شهر تکیه میکند فابریکات ماشین های زرّاعتی ، سامان برق و رادیو فابریکات اصلاح موثر و موتور تراکتور فابریکات کود گیاهی نساجی ، کاغذ و غیره همه در همین شهر وجود

دارند . الجرس مهمترین مرکز خطوط آهن تن اموال بسوی اروپا ، امریکا و آسیا نقل و سرکهای الجزایر بوده بزرگترین میدان هوایی داخلی و بین المللی در الجرس متمرکز یافته اند که سالانه از ۳۰-۴۰ هزار طیاره و بیش از یک میلیون مسافر از همین میدان استفاده میکنند همچنین از بندرگاه الجرس سالانه ۵ میلیون تن اموال بسوی اروپا ، امریکا و آسیا نقل داده میشود .

بوزورستی معروف الجزایر که دارای ۵ میلیون محصل می باشد، انستیتوت زرّاعتی ، مکتب عالی تجارت بحری، مکتب عالی مهندسی بقیه در صفحه ۲۰



شتریکی از وسایل نقلیه صحرائ الجزایر بوده کاروانها هزاران کیلومتر را بسوی شرق و غرب طی می کند.



درکانات و در طبیعت از موج گل تاحریر ابرها از سنگ خاره تا بستر سبزه هارچه هست اگر زبانی هم ندارد، حرف و بیانی دارد که می توان از حال آن ها، فهمید، این تابلو هم گویای راز ها نیست که دقت شمارا میخواهد ...

وهم تلاش هاواز همین جاست که کمتر میتوان شباهتی میان این معیار هاو تلاشها یافت.

میتوانید مقداری از این معیار های نا همگون اما پذیرفته شده در سطح جهانی را بر شمارید و معرفی کنید تا خوبتر بتوانیم به طرز دید شما آشنا گردیم و بدانیم شماکصه راجه از نظر تکنیک و ساختمان وجه از نگاه مطلب باچه محک هایی از بوته آزمایشس میکشید؟

- نمیتوانم و نمی خواهم بصورت مشخص انگشت روی «این» یا «آن» بگذارم و یا مثلا (الف) و (ب) یا (ج) را معیار های قبول شده قصه نویسی در سطح جهانی معرفی کنم چه خودم باهر اصل قرار دادی که اندیشه و یا ابداع و ابتکار هنر مند را در زندان در بسته قواعد خاص و ضابطه های معین قرار دهد مخالف اما بصورت ضمنی و مقدمه گفته میتوانم يك مشخصه جهان امروز در تمام زمینه های اندیشه یی تنوع و گوناگونی پدیده هاست در هر زمینه ای . تنوع در فلسفه ، تنوع در سیاست تنوع در شیوه های اقتصاد و فرهنگ و به همین ترتیب تنوع در مجرای عام هنرها و از جمله قصه نویسی . و طبیعی است که این همه تلون رنگها و تنوع بینشها در پدیده های گوناگون جریانهای متلون و متنوع رابه بوجود میاورد .

در چنین شرایطی چه مشکل است که هنرمند تصمیم بگیرد و در روش و راه خود ثابت بماند ، چنانکه نموده است . به همین علت است که امروز وقتی به دست آورد های هنری خود می بینیم ، متوجه میگردیم که در محتوای پدیده های هنری ما یا اصلا تلون و تنوع راه نیافته است و یا این راه یابی به اندازه یی نامرئی است که احساس نمیکردد .

بر میگردیم باصل مطلب در زمینه معیارها و این واضح است به همان پیمانه که جریانها در مسیر عام تکامل هنری متنوع و گوناگون است معیار ها و ضابطه هانیز رنگ رنگند که گفت وگو در باره آنها ایجاب تحلیلی بسیار گسترده و همه جانبه را از شیوه هاو بینشهای هنری جهان میکند .

امروز برای ارزش گذاری و ارزیابی و یا به زبانی دیگر نقد هنر و از جمله قصه نویسی دوشیوه بادو نوع بینش در جهان متداول است : شیوه آکادمیک یا دانشگاهی و روش آزاد . اگر معیار ها را در زمینه داستان از نظر دانشگاهی ببینم ، میتوانم بگویم قصه به حیث يك عنصر ادبی از نظر شکل و خصوصیت های شکلی و از نظر محتوای داستانی تاکنون در کشور ما بوجود نیامده است و من روی این نکته تاکید هم میکنم .

بقیه در صفحه ۲۰

قصه نویسان معاصر

اعظم رهنورد کیست ؟

پر کار ترین قصه نویس معاصر که غالباً نقد هایش را با مضای (ناب) ترجمه هایش را با مضای (رز) و قصه هایش را با مضای (رهنورد زریاب) نوشته است . تعداد قصه های کوتاهش بیش از هفتاد است و يك قصه طویلش نیمه تمام هم دارد بنام (نقش هاو پندارها) که تاسی زده شماره در ژورنالون چاپ گردید و بعد نا تمام ماند زبان انگلیسی را میداند و تعداد زیادی قصه یو لسی را از همین زبان به دری ترجمه نموده است . نقد ها ییش بیشتر ادبی و فیلمی بوده است . رهنورد بعد از اخذ لیسانس از پوهنتون کابل در رشته ژورنالیزم دیپلوم فوق لیسانس خود از دانشگاه ویلز جنوبی بریتانیا بدست آورده است او سی سال عمر دارد .

گفته از این در اینجا باید اشاره به نکته یی هم بکنم و آن اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم ، تاکنون اصلا مطلب جامع و همه جانبه یی در مورد چگونگی پیدا یی قصه به شکل عام از در افغانستان نگارش نگردیده و آنچه هم که نوشته شده ضمنی بوده است و در حاشیه و یا مقدمه کتاب و یا مقاله یی . شما در پرسش خود اشاره یی داشتید به معیار ها و ضابطه های پذیرفته شده در قصه نویسی و آن هم در سطح جهانی و بین المللی عقیده من این است که اگر این معیار ها را مبنای کار خود قرار دهیم در ارزش گذاری قصه معاصر ، ابعاد و پهلو های آنرا در چهار چوب معین و فشرده این ضابطه های قراردادی به قضاوت گذاریم باید بگویم تاکنون اصلا قصه یی در افغانستان نوشته نشده است و شاید بهتر است بگویم تلاش هایی صورت می گیرد که قصه نویس مابتواند این معیار ها را در قصه معاصر جاری سازد و این هم روشن است که هم معیار ها ناهمگون است

من وقتی کار رنگارنگ قصه یی را آغاز می کنم بیش از آنکه متوجه اصول ، قوانین و مقوله های فلسفی و سیاسی باشم ، زیر تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه دارم .

از نظر شما دگرگونی و تحول در کار داستان نویسی و قصه پردازی چگونه و از چه زمان در کشور ما آغاز گردید و در جریان تکامل نسبی اش باچه دشواری هایی مواجه گشت ؟

- از نظر من نه بر شاعر لازم است در زمینه تاریخ قصه ، و از همین نظر زاید میدانم بحث های تخصصی داشته باشد و نه قصه نویس در زمینه تاریخ قصه و از همین نظر زاید میدانم بحث کردن در زمینه چگونگی راهیابی قصه را در ادبیات معاصر و چگونگی سیر تحول آنرا . شاید هم آنچه من بگویم و ارائه دهم نا قص باشد و یا خالی از لطف و دلچسپی ، چه من تخصصی در این زمینه ندارم .



در اندیشه بیان يك طرح نو ...

اعظم

رهنورد

زریاب،

چه میگویند؟



نمی خواهم بصورت مشخص روی این بیان انگشت بگذارم !



دختران جمیز باند

عصر ما همانطوریکه عصر گیپان، عصر راکت و عصر اعمار نامیده می شود و باین عناوین والقب در روزگار ما از نظر انکشافات

سریع علم و تکنالوژی مرز های تاریخی در فواصل کوتاه از هم ، زود، زود تمویض میگردد همانطور در قلمرو ذوق و عواطف و غرایز زیبا جویی و زیبا بسندی نظیر چنین نو آوری و نو خواهی عاروز بروز محسوس و محسوس تر می شود باین حساب همانطو ریگه در مکتب رسمی بیکاسو فصل و باب تازه و حیرت انگیزی

را بنیاد گذاشت و کو بیزم و مانند آن دیگر مکاتب هنری ذوقها و فکر عارا بارنگ و مایه نوی متوجه ساخت همانطور در موسیقی نیز هم از لحاظ علم و فن و هم از لحاظ تشکیلات و هارمونی نو در ساز ها تحولاتی محسوس عرض وجود نمود . درعکس مانند (بیتلها) گروه نو هنری که

بنام دخترانی جمیز باز، ظهور کرده اند دیده می شوند این گروه بعد اسفرهایی به بیروت، بشکات و هانگانگ نموده بیاریس رسیدند و بعنوان (انسانهای باتفنگچه طلانی) کنسرتی را در «دراگ ستور» شانزدهم لیزه برگزار نمودند که عروس شهر و ساکنان زیبا پسند آنرا سرا سیمه تا پایان شبها در حریم هنر خود محصور ساختند .

قصه‌ای از غصه‌ها



می آمد. دومین و سومین فرزندم نیز بدنیا آمدند و روز بروز بفرج فامیلی ما افزود میگردید. در یکی از روزها در حالیکه چون روز های دیگر بفرکتیه نان چاشت بودم احوال آوردند که شوهرم باموتر تصادم نموده و مرده است. و من ماندم با سه طفلیکه احتیاج به پدر و نوازش های مادر داشتند.

اکنون مدت سه سال از آن زمان می‌گذرد. یکی از دوستان ما که زنش را از دست داده است خواستگار منست و تضمین نموده که اطفالم را نیز من حیث یک پدر نگهداری کند و خودش نیز صاحب دو فرزند است از طرف دیگر خودم به این وصلت رضایت ندارم می‌خواهم تا من حیث مادری سه طفلم بصورت واقعی که آینده ای جامعه به آنها نیاز دارد رسیدگی کنم اکنون شما مرا راهنمایی کنید که کدام یک از این دو راه را برگزینم.

خواهر عزیز! شما اکنون دیگر آن دختر چارده ساله ای که پدرتان راه زندگی را برایتان بدون اراده و دخالت خودتان تعیین کرد نیستید بلکه با پروردن سه فرزند و تحمل مشقات و تکالیف زندگی با مبارزه علیه زندگی ورزیده شده‌اید. درین دوراهی که در برابر شما قرار گرفته بپرسید که بخواهید بروید توصیه ما این است که تجارب امثال تان و مشورته حساب عقل و فراست تان را فراموش نکنید. اگرچه حوادث قابل پیش بینی صد در صد نیست ولی باز هم با توکل زانوی اشتر بستن می‌تواند شما را از حصار اشتباه و بازهم گرفتاری در غم و اندیشه بازدارد اگر بتوانید وسایل و ضرورت زندگی اطفالتان را آماده بسازید و به همت خودمکنی باشید بنظر ما فکری است بهتر و رایجست صائب آنطرف اختیار بشما!

من یک مادرم، مادریکه برای سه طفلمش، هنوز شناخت دست راست و چپ گنگ و نامفهوم است.

بزرگترین آنها شش سال دارد و خودم بیش از بیست و دو سال عمر ندارم.

زمانیکه چهارده سال بیشتر نداشتیم بایکی از اقوام پدرم که دوچند سنم عمر داشت، بنابر خواسته پدر و مادرم عروسی کردم. هنوز مدتی از این پیوند بدنها سپری نشده بود که شوهرم عوس دیگری به سرش زد کاشانه اش بدش آمد. از خانه و زندگی بدون علت و دلیلی گریزان گردید و با دختری که یکی از خویشاوندان نزدیک ما بود تار و تار و عاشقش شد و سرانجام در حالیکه اولین فرزند مادرماده شده بود با او عروسی کرد و مرا چون متاع بی ارزش دور انداخت.

با آمدن ابناء در منزل زندگی ما شکل دیگری بخود گرفت. اوضاع فامیلی و خانواده‌گی ما بکلی دگرگون گردید و بر بدبختی من و فرزندم افزود شد هر روز بلاوقته بهانه تراشیدن و بهانه گرفتن و بالاخره موی به موی شدن عادت من و انبام شده بود.

در این گیرودار، در این جدال و کشمکش خانواده‌گی و برانی وضع اقتصادی و فقر و تنگدستی چنان چیره‌ای زشت و پلید خود را برای ما نشان داد که نگویند پسر!

شوهرم با معاش کم که میگرفت به سختی می‌توانست مصارف دو یا سه میل را پوره کند و ما به بدترین شکلش به این وضع اکتفا می‌کنیم. اما می‌دانیم و به‌غذای بخور و نمیری که برای ما می‌رسید قناعت داشتیم.

روزها می‌گذشت و روزهای دیگر سخت و آزار دهنده تر از روزهای قبل به سراغ ما

سال بین المللی زن

یا سال تحول بیشتر در وضع زنان

محو شود تا زن بیش از پیش فعال گردد.

پس ما بمنظور درك بیشتر مشکلات زنان با سه تن از زنان آگاه و روشنفکر کشور مصاحبه های بعمل آوردیم که اینک تقدیم شما خوانندگان ارجمند می نمایم. محترمه عزیزه رشاد متصدی امور مربوط فرمایشات و قرار دادی

منطقی در پی زفع آن بر آمد .
مطالعه و تحقیق و علت یابی این انگیزه ها و ارزیابی همه جا نسیه و شناخت آن سبب ا معای این جنبه های منفی خوا حد شد البته نقش روشنفکران درین قسمت مسو تر میباشد .
وی در مورد سبمگیری بیشتر زنان در انکشاف کشور چنین افزود:
انسان طبعاً يك موجود اجتماعيست و اجتماع عبارت است از تجمع افراد

این حقیقت مسلم است که در سال های پر اضطراب پیشین و در زمانیکه مشکلات درد ناک و ناراحتی های ناگوار در بطن جامعه سراغ میشد اندیشه های بکر و نیروی خلاق نیم از پیکر اجتماع نیز در پشت چادرها و رو بند ها از یاد رفته بود و زنان جز پنهان داشتن افکار و عقاید خویش راه دیگر سراغ نداشتند اما وقتیکه تساوی حقوق شان با مرد و آزادی های انسانی زن در کشور مطرح شد این اقدام متهورانه و زشت به زن و به این عنصر زندگی ساز حیات تازه بخشید از آن بعد زن نیروی شگرف و سازنده خویش را هر چه بیشتر در خدمت اجتماع گماشت . و اکنون در شرایط نوین و با بر گزاری و تجلیل از سال بین المللی زن ضرورت تحولی بیشتر در وضع زنان مطرح شده است پس برای تکه دست بر تحرک زن در همه نقاط کشور نقش همه جا نسیه تر و دامنه داری را در فعالیت های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی فرهنگی ایفاء نماید لازم است دیوار های تعصبات فرو ریزد ، خرافات و بدیده های منفی ریشه کن شود ، امتیازات و ناهمگونی ها

د میزنو تولنه در مورد نقش زنان روشنفکر در مبارزه با بدیده های منفی چنین گفت :

نقش زن چه منحیت عضو فامیل و چه منحیت عضو جامعه خیلی ها برازنده و پر اهمیت می باشد زیرا زنان خود نصف افراد جامعه را تشکیل میدهند و نیمه دیگر اجتماع پرورده دست ایشان است یعنی سبم زنان خیلی بیشتر از آن است که گمان میرود و يك جا معه بطور کل نمی تواند از تحت تأثیر نقش زن بیرون آید . لذا درین صورت نمی توان موثریت نقش زنان روشنفکر را در مبارزه با بدیده های منفی اجتماع نادیده گرفت .

این جنبه های منفی معلولی از علت هائیسست که به مرور زمان در عمق اجتماع ما ریشه دوانیده است و در اقتصاد و فرهنگ ما اثرات سوء وارد نموده و نسل با نسل انتقال یافته است از بین بردن این جنبه ها و تعویض آن با بدیده های مثبت و مفید تعمق و غور بیشتر و عبارات را بیکبار را ایجاب می نماید تا بتوان عمل و انگیزه های پو جو آمس دن

که بطور الزام و به پیروی از فطرت و حس احتیاج و تعقل دور هم جمع شده اند و اشتراك مساعی مینمایند و از کوشش و کار و فعالیت یکدیگر متقابلاً و الزاماً بهره مند می شوند تا بتوانند بحیات بهتری نایل آیند و جامعه خود را مرفه و مترقی نمایند .

... پس هر فرد در مقابل اجتماعی که در آن حیات بسر می برد مسئولیت بزرگی دارد و خصوصاً طبقه روشنفکر که این مسئولیت را عمیقاً احساس می نمایند . میدانیم در جریان تاریخ و سیر زمان زن همیشه سبم مسبم نقش موثر و مولدی در اجتماع خود داشته است .

امروز خو شبختانه این موثریت با انقلاب جمهوریت در وطن عزیز و حیات ملی ما خو بتر نمودار است و ساجه فعالیت های اجتماعی زنان را در تمام شئون حیاتی مساعدتر ساخته است .

هموطنان روشنفکر ما باید بایک اتحاد و همبستگی با پلان های که برای بهبود حیات ملی ما وضع گردیده اشتراك مساعی نمایند زیرا هیچگاه ز مینه مساعی بسوی

ملی برای بهبود وضع زنان ما نند امروز وجود نداشته و هر کس در هر موققی که باشد می تواند در این مبارزه برای بهبود زندگی مردم خود سبم و شریک گردد و دامن این مبارزه را بسوی ملی بکشاند .

درین موقع حساس ، احساس میشود که خدمت در راه وطن و هموطنان بزرگترین غایه و هدف هر شخص وطن پرست به هر وظیفه که است می باشد .

پیغله عزیزه رشاد که خود دختر روشنفکر و آشنا با پرو بلم های اجتماعی است نظرش را درینمورد اینطور ا برار نمود .

البته درك این واقعیت ، هر وطن پرست را متجسس میسازد زیرا برابرلم ها و مشکلاتی زیادی در حیات زنان وجود دارد که ایشان را تعجیب می نماید و ناهمگونی نا برابری را بین زن و مرد در شهرها و روستاها بوجود آورده است .

برای رفع این تبعیض ها وضع قوانین مبتنی بر تشبیت حقوق حقه زن اجتماع را از حالت محدودیت خارج مینماید و همه افراد از مزایای کار و مساعی افراد استفاده خو بتری می نمایند .

به نظر من بهترین راه حل و نیل به يك جا معه مترقی و مرفه آن است که ز مینه را برای اجرای قوانین مساعد ساخته و حقوقی را که زاده قوانین است به منصفه اجراء گذارده شود و بی تردید درین صورت سطح فکری و ذهنی مردم بالا رفته و مردم مسئولیت فرد را در مقابل فرد و



بیگله عزیزه رشاد

محدود ساختند که از ابتدای تاریخ تمدن تا مدتی پیش زنان عالم کم و بیش در محیطی خاموش و سرد و تاریک زندگی میکردند و بدون هیچگونه ابراز وجود و فعالیت مثبت از بین میرفتند و ازین سر - نوشت نا مطلوب راضی بنظر می - رسیدند زیرا بتدریج و در اثر عادت گرفته اند مستحق می شنا سند و

جامعه احساس می نمایند . اجرای قوانین مردم را به عمق و عظمت نیروی سازنده ایشان متوجه نموده ازین طرق از نیروی خلاق افراد در اعمار مملکت بهره بزرگی بدست می آید . قوانین مدنی و قوانین دیگر می - توانند این تبعیض ها و نا برای عارا از بین ببرند خصوصاً تجدید نظر به قانون ازدواج، تعداد زوجات،

معتقدند که در دنیای جدید زن باید نقش منفی و غیر فعال خود را فراموش کند و با برابری و تساوی حقوق بصورت عضو فعال و ذیصلاحیتی وارد عرصه ملی بین المللی گردند .

مترجم: بوریا باف

۱۹۷۵ سالگی بین المللی زن

۱۹۷۵ نقطه عطفی در تاریخ پیشرفت های زنان اجتماعی و فرهنگی در آن عضویت دارند . پنجاه و دومین سال توسط یک قطعنامه اندرگاندی در نخستین اجلاس این کمیته که مجمع عمومی ملل متحد بحدت سال بین المللی زن شناخته شد. کورت والد هایم سر منشی ملل متحد اظهار داشته است : «اکنون زنان آن رسیده است که به نقش عمده زن در سراسر جهان آگاهی حاصل میشود و این ضرورت که حقوق مساوی زنان و مردان باید عمل شناخته شود پیش از هر وقت دیگری توجه را بخود معطوف میسازد. برابری حقوق زنان و مردان نه تنها ازین جهت مورد توجه است که این امر اساس متین حقوق انسانی را تشکیل میدهد، بلکه برای تأمین صلح جهانی و پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی نیز شرط اولی محسوب میگردد .»

هند برای تجلیل سال بین المللی زن به شکل شایسته تری با سایر کشور های جهان هم عقیده گردید . برای ترتیب پروگرام تجلیل سال بین المللی زن و تطبیق هدف های که در نظر است، یک تشکیل غیردولتی اساس گذاشته شد. این تشکیل بنام کمیته ملی سال بین المللی زن یاد می گردد. میرمن اندرگاندی صدراعظم هند ازین کمیته ریاست مینماید و ۳۹ زن برجسته و ممتاز از پوهنتون و سازمان های عامه،

آن را امر طبیعی و عادی و معمولی تصور میکردند .

اما با گذشت سالها امروز زنان با جنب و جوش بی سابقه شخصیت ذاتی و طبیعی خود را به ثبوت رسانیدند و حقوق پایمال شده خویش را بدست آوردند و با فرو ر یختن چهار دیواری خانه که بصورت زندانی در آمده بود مجدداً به صحنه مبارزات اجتماعی قدم گذاشتند . و اکنون در بسیاری از کشور های مترقی پیش رفته جهان بین زن و مرد هیچگونه اختلاف از جهت حق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد و آزادی زنان بمرحله تکامل رسیده است .

و فکر میکنم که با تجلیل و برگزاری سال بین المللی زن پیشروی غیر منتظر و بی حد و حساب اثر بسیار عمیق در نظم اجتماعی کشور ها بعوض در کانون خانواده ها خواهد گذاشت که این سال زائیده و وضع جدیدی در زندگی زن و تحول بزرگ

منع نکاح صغیره ، طلاق های یک جانبه مطابق قوانین اسلامی ، حمایه حیات طفل بعد از فوت پدر و باطلاق و رفع دیگر تبعیض ها و بالاخره تدوین قانون حمایه خانواده می - تواند علت خود بینی ها و فردگرایی ها را که طبقات مختلفه در گذشته داشته و موجب بروز تبعیض و نسا برابری بین زن و مرد شده از بین ببرد و بدین قسم میتوان در راه احیای معیار های انسانی برای زن موثر واقع شد .

محترمه منوره فضلیار عضو تفتیش دافغانستان بانک در مورد مساوات برابری تساوی حقوق زن گفت :

پاسخ این سوال را باید با مطالعه در چگونگی رابطه بین زن و مرد و تغییر و تحول آن در طول تاریخ جستجو کرد . البته در اجتماع ابتدائی زن و مرد تقریباً از حقوق مساوی برخوردار بودند و مرد و در صحنه تلاش و معاش همکاری میکردند و لی با پیشرفت تمدن و ترقی علم صنعت مرد ها نیرو و آگاهی بیشتر در مبارزه با مشکلات طبیعی بدست آوردند و زنان را نظر به وظایف سنگین مادری از صحنه مبارزات مثبت اجتماعی به تدریج پس زدند و در چهار دیواری خانه

بقیه در صفحه ۶۳



يك گزارش جالب وخواندنی برای فامیل‌ها

طلاق طلاق

چرا طلاق؟

چرا این قدر جنگ و جدال در کانون گرم خانواده ها حکمفرما ست؟ زن هاوشوهرها تاکنون چند مرتبه باهم جنگ و آشتی کرده‌اند و زن چند مرتبه از خانه‌ای شوهر قهر کرده و شوهر چند مرتبه زن را تهدید کرده و او را از منزل بیرون رانده است؟

البته باید گفت که حدی برای اینگونه تشویشات خانوادگی تعیین کرده نمی‌توانیم ولی باید متوجه بود که در بطن این جدال‌ها تاریکی‌های دایمی نهفته است و این تاریکی‌ها همیشه يك کلمه منحوس را در ذهن و مغز پرورش میدهد و بزورگش می‌سازد و آن «طلاق» است چرا در اکثر فامیل‌ها این کلمه بسان مارالعی زن و شوهر را می‌بلعد؟

چرا پدرها و مادرها در عوض این همه جدال، بفکر فرزندانشان که سر مایه و ثروت غنیمت آینده‌ای مملکت‌اند نیستند؟ چرا بایديک مشت کفاره گناهان پدر و مادر را اطفال معصوم و بیگناه بدهند آنانیکه نیازمند کاشانه‌ای پر از صفا و صمیمیت‌اند.

آنانیکه ذهن معصومشان آمادگی پذیرش هر گونه خوبی و بدی و اعمال نیک و ناپسند است پس چرا واقعیت‌ها فکرنمی‌کنند و ویا این اندیشه براه‌های سالم و معقول متوجه نمی‌شوند؟

چرا اکثراً پدرها و مادر نمیتوانند با کمال خوشبختی و سعادت با فرزندان انسان بسر ببرند؟

فقط جواب این پرسش‌ها و استفسارها را کسانی باید بدهند که در اول با عشق و علاقه با صفا و محبت باهم روبرو میشوند و لبخندی مملو از توافق نظر و توافق روحی آنرا مستحکم تر می‌سازد ولی... با خاکستر شدن آتش هوس‌ها، سر انجام زن و شوهر با چهره‌های خشم‌آلود بادل‌های پراز نفرت و کینه و انتقام جویانه، هریک بسوی میروند و بی‌یون متزلزل‌شان از هم گسلند

ریشه‌های طلاق و جدایی، که در ابتدا بصورت يك اختلاف و کشمکش کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت و پیش پا افتاده در زندگی زنانشویی جلوه‌گری میکند بسیار زیاد است اما بعضی اوقات این مکروب‌گشونده، این زلزله ویران‌کن به جنان قدرتی مغزها و مفکوره‌ها را تحت فشار قرار میدهد که بالاخره کانون گرم خانواده بی‌ازهم می‌پاشد و مادر یکسو گشاده میشود و پدر بسوی دیگر و طفل

می‌ماند و این دوراهی که از هر آغاز آن بدبختی برق آسا به سراغ او میرسد، موجود ویا موجودی ذاتی تنها می‌ماند و این سیاه‌چاه، که عمق آن نا محدود و بی‌انتهاست.

چرا طلاق و جدایی‌هاییکه با کمال شت‌کار از کار، پشیمانی و ندامت ملال و رنج می‌آورد میان عده‌ای فامیل‌ها دیده می‌شود؟

يك منبع محکمه ابتدائیه در این مورد چنین گفت:

« منشاء عمده علت اصلی جدایی زن و شوهر را عوامل مختلف و گوناگون تشکیل میدهد که بصورت عموم میتوان آنرا بدو دسته تقسیم نمود.

پیدایش کنورت، مخالفت و عدم توافق آن ناسنی از مشکلات اقتصادی و ناتوانی تبارز میکند.

عدم توافق روحی بین زوجین که عوامل آن مختلف بوده و بیشتر به خصوصیات طرفین منحصر می‌باشند.

من خواستم با آنانیکه میخواهند از هم جدا شوند و طلاق بگیرند مفاهمه کنیم و نظر شانرا در این مورد بپرسیم.

در راهرو محکمه تعدادی از زن و مرد با هم دعوی و برخاش داشتند در چهره‌های همه ایشان خشم و کینه می‌درخشید، زن و شوهری را دیدم که تلاش دارند تا هر چه زودتر ورقه طلاق صادر شود.

زن بطرف شوهر خشم‌آلود می‌نگریست و شوهر از قهر و خشم دندان‌هایش را با لای هم فشار میداد مهمتر از همه اینکه چند کودک خورد و کوچک این طرف و آنطرف پدر و مادر، معصومانه ایستاده بودند و دقیقه شعاری میکردند، لحظات به‌گندی سپری میشد، در حقیقت برای آنانیکه میخواستند از هم شونده‌گشتن زمان مفهومی نداشت، فقط يك چیز بسیار مهم بود و آن اینکه زودتر از هم جدا شوند.

مادر! داستان نوازشگر توست که مرا می‌رود و به بلندترین مدارج عالی‌انسانیت رهنمون میشود اگر فکر ترا کردم راداری، بدان که برتگاهی عظیمی در انتظارم است آنکه برای ابد کودکیت را در حلقومش می‌بلعد.

کودک: مادر! من بتو و نوازش تو نیاز دارم بتو که مادر منی و پرورش دهنده ای من وجودم وابسته بتوست، هستم زنجیر وار با مهربانی‌های مادراته ای تو شگوفان میشود در دامانت که نخستین مکتب انسانیت است من بسان قطره اشکی سجه چکیده‌ام متوجه باش که اگر ترکم کنی بدون شك در لجنزار بدبختی خواهم غلطید.

پدر! به محبت‌های پدرانه ات محتاجم خرد متدانه بیندیش و عاقلانه فکر کن. نگذار که با هوس‌های کودکانه ای تو و مادرم، ناسازگفته گرد انبوه پرپریم سازد و وسیل غم افکارم را متلاشی نماید. نگذار که دست ظالمانه ای‌زمان هستیم رابه یغما ببرد و نگذار که در مسیر حوادث ناهمگون تباه کنده فرار بگیرم بس است از این همه جدال بگذارد و دوری جوید بفکر فرزندی باشی که جامعه چشم براه اوست.

طلاق یاد یوار ابدی بین زن و مرد

و برای چه طلاق؟

گزارش از مریم محبوب

میگفت:

می‌باید امید است که به‌زودتر این فرصت زن‌ها و شوهر‌ها متوجه این مرگ تدریجی شوند و نه تنها بخاطر حفظ حیثیت و کرامت انسانی و نه تنها بخاطر بازی کردن با سرنوشت اطفال معصومی که لابد از یکطرف بی‌حاشی و تنها می‌شوند، بجای نزاع و پرخاش دنبال مروت و مدارا بروند و لفظ طلاق را از قاموس زندگی خود براندازند بلکه بخاطر مسوولیت‌های سنگینی که در جامعه و در برابر نسل‌فردا دارند تگذارند که فرزندانشان بی‌پناه و بی‌سرپرست گردند نادر پرتکاهای مخوف و تبااهی آور که برای چنین موجوداتی بیشتر آماده می‌شود و حوادث دردناک‌تری رابه آنان تحمیل می‌نماید سرتگون گردند و جامعه از آفت‌ناشی از اعمال چنین گروهی درمان‌بماند.

فحش و ناسازا گوئی این مرد مراد یوا نه کرده، او مرد نیست، جلاد است، بالا‌ایم اعتماد ندارد، اصلاً توجهی بر این نمی‌کند، شب‌ها ناوقت به منزل می‌آید ناگهان مرد غضب‌آلود به مثل تیری از جایش پریدودر حالیکه می‌لرزید گفت: قاضی صاحب! به‌خدا گناه از من نیست گناه از خود زن است، وقتی همراهم جنگ می‌کنم مادرش او را کمک نموده به کارهای مداخلت می‌نماید. لطفاً مرا نجات بدید نمی‌خواهم با این زن زندگی کنم. این است فرجام آن‌همه مهر بانسی‌ها و محبت‌هایی بایان زنان و مردانیکه در آغاز باهم پیمان می‌بندند، پیمان ناستوار و بی‌التزام که بالاخره به دوری و جدا‌یی منجر می‌گردد. گزارش مادر همین جا پایان

تفلیکی پنج‌ساله که چهره‌ای کودکانه‌اش را قطره‌های اشک پوشانیده بود در گوشه‌ای عهق‌گریه میکرد و جنگ به‌چادری ما درش زده بود و بادست دیگرش از گرتی پدرم محکم گرفته بود. شاید میخواست آندو را با هم آستی دهد، و یا هم اینکه فکر کودکانه‌اش نمی‌توانست ما چراغ‌های راکه در اطرافش بوقوع پیوسته بود تجزیه و تحلیل نماید و یا میخواست در وسط این تراژیدی المناسک بحیث حلقه و صل میان دو انسان رمیدو خشم آلود نقش خود را زنده و گو‌یاتر در محضر قضا ثابت کند و عواطفی رابغا طر التفات بر بی‌گناهی خود بر انگیزد زن که پشت حصار چادری اشک میریخت نا آرام و مشوش به‌نظرمی‌رسید. کودک ناگهانی به‌من انگذد، ناگهیکه بر از رمزها و رازها بود رمزها و رازهای کودکانه.

شوهرش چنان خشمگین بود که گوئی از سالها بدین طرف باهمه مردم قهر است. وقتی از او در این مورد پرسیدم گفت:

دیگر من نمی‌توانم با این زن زندگی کنم. او زن نیست مادر نیست. اطفالش را اصلاً نمی‌شناسد تدبیر منزل را یاد ندارد، روزها به‌سر و فیشن خود مشغول است، اگر همراهش از راه صلح و صلوات پیش آمد می‌کنم و نصیحتی می‌کنم او در عوض ده مرتبه بالا‌ایم جیغ‌میزند، و میگوید:

خودت رخت هایت رابشوی، پتلونت را خودت اتوبکش غذا را خودت پخته کن. اصلاً موضوع عاشق‌شدن در میان نیست اما این زن حوصله ام رابسر رسانده.

میگویم:

پس سرنوشت اطفال به کجا می‌رسد. آیا آن‌ها به تربیه سالم ضرورت ندارند، آیا به محبت پدر و لطف آغوش مادر نیازمند نیستند؟ چهره‌اش را آندو عمیقی پوشانده، حالت باس و درماندگی چشمانش را احاطه کرد مرد درست‌نمیداند چه بگوید؟

در مورد اطفالمان باید بگویم آنچه عدالت حکم کند همانطور میشود! از ریختن اشک جلو گیری کرده نمی‌توانست.

صدای دیگری که زیاد شبیه به جنگناست مرا متوجه خودم گرداند.

قاضی صاحب! لطفاً مرا نجات بدهید!! این زن زندگی را برایم شب ساخته است. اصلاً خسته شدم دیگر تحمل این زندگی بر از زرد خورد بر ایم ملبوس می‌نماید.

زنی در گوشه‌ای از اتاق قاضی نشسته بود، دست‌هایش رابه شدت حرکت میداد و

ساعت چیست چرا از شوهرت میخواهی جدا شوی؟ شدت گریه‌اش شدید تر گردید و صدای ناله‌اش بلند تر شد و گفت: از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی. ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری‌اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری‌اش راجمع کرد و صدای گریه‌اش

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری‌اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری‌اش راجمع کرد و صدای گریه‌اش

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری‌اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری‌اش راجمع کرد و صدای گریه‌اش

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری‌اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری‌اش راجمع کرد و صدای گریه‌اش



کلید بد بختی کودک بدست چه کسانی گشوده میشود؟ بدون شک بدست پدر و مادر عاجز‌زندان

فام غرق بوده خصوصاً در شبها زیبا تر بنظر میرسد .
انگوشنت در نقشه تیل جهان جای مهمی دارد زیرا انجام پایب لاین های اروپا میباشد که نفت را از راه ایتالیا و فرانسه بجرمینی انتقال میدهند بنابر آن شگفت آور نیست که در دهه گذشته کمپنی های تیل کشی یکی پس دیگری به اعمار تصفیه خانه های بزرگ درین شهر پرداخته اند . دستگا هپایسکه توسط کمپنی های شل، اریک، الیسو ، موبیل ایل و بی پی ساخته شده اند حلقه ای را بدور شهر تشکیل میدهند .
نفت خام از مدیترانه

در سال ۱۹۶۰ کمپنی نفت دولتی ایتالیا بنام اینی و کمپنی (زیود پترول) به کارتمدید پایب لاینی از جنوا به انگوشنت پرداختند تا سالانه ده میلیون تن نفت را ازین ساحل مدیترانه از راه آلپس به بواریا برسانند . تمدید پایب لاین مذکور ۵۰۰ میلیون مارک مصرف برداشت همچنان پایب لاین بین مارسلز و کار لژوهی نیز تا انگوشنت امتداد داده شده نفت معادن

تصفیه خانه های نفت از جمله برجسته ترین قسمت های منظره صنعتی انگوشنت می باشند . مگر چون فعالیت آنها به اندازه زیاد اتوماتیک بوده و بدینصورت تعداد اشخاصیکه در آنها بکار همواره میشوند خیلی محدود است . صنعت موتور سازی از نگاه بازار استخدام دارای اهمیت به مراتب بزرگتر میباشد از هر دو نفر باشند آنجا یک نفر شان در فابریکه موتور سازی آن مشغول کار بوده و تعداد کارمندان فابریکه مذکور که بزرگترین استخدام کننده منطقه میباشد به ۱۵۰۰۰ نفر میرسد . (بطور مقایسه باید گفت که برای فعال بودن یک تصفیه خانه نفت در حدود ۲۰۰ نفر کفایت میکند) فابریکات تولید ماشین های نساجی ، فابریکات انجن های برق و فابریکات مواد غذایی بخش های دیگر تصویر صنعتی آنجا میباشد .

آثار قرون وسطایی :

انگوشنت ترفی چشمگیرش را مرهون موقعیت جغرافیایی آن میباشد . این امر سبب شد تا انگوشنت در قرون وسطی چیست یک منطقه مهم تجارتنی را بخود بگرد . در آن زمان شهر مذکور محل تقاطع شرق و غرب بوده و سرکها بیکه از شمال به جنوب میرفتند نیز آنرا جای ایدالی برای صنایع عصری ساخته اند . بدون شک که نیروی کار موجود در آنجا هم عامل مهمی بوده است . باین سوال که چرا انکشاف آن زود تر صورت بگرفته نمیتوان بطور مجرد پاسخ داد و حقایق تاریخی معینی بایست در زمینه مدنظر گرفته شود . دیوار ها و حصار های استحکامات باستانی این شهر یقیناً که مانع انکشاف آن بوده است . امروز بجای

بقیه در صفحه ۴۵



جاده ای تریترین استراس در شب

ترجمه عارف عزیز پور

پایب لاین های (مزین)

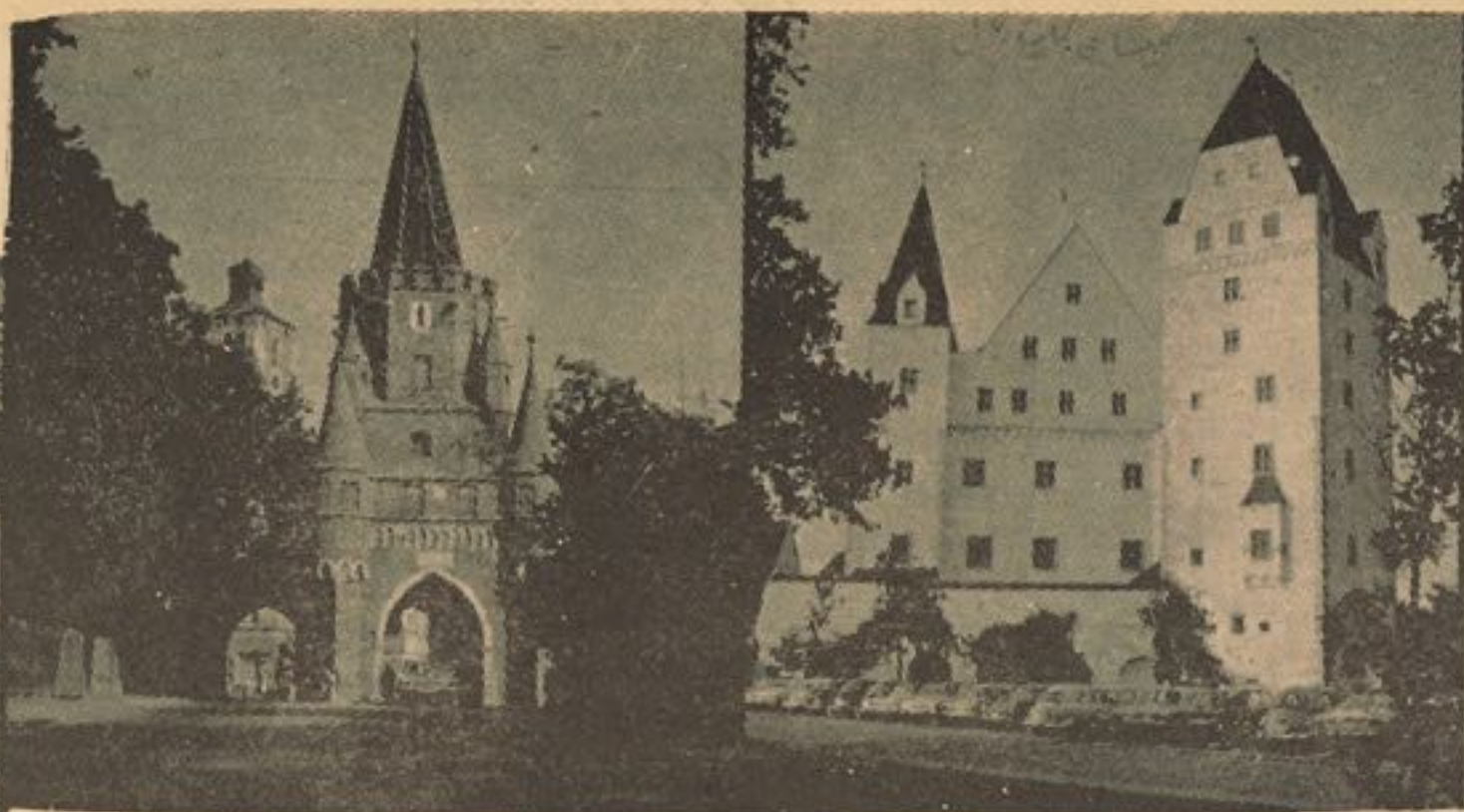
صحرای افریقا از سال ۱۹۶۳ باینسوبه تانک های انگوشنت در جریان میباشد . پایب لاین دیگری یعنی نال که بزرگترین پایب لاین اروپا بوده و از تریستی به انگوشنت میرسد از سال ۱۹۶۷ بکار افتیده است . در اعمار این پایب لاین یک هزار میلیون مارک بمصرف رسید که سالانه ۵۰ میلیون تن نفت این منطقه در درخشش فلز هاو نور نقره خام را انتقال میدهد در انجام پایب لاین



انگوشنت در شب : کاخ باستانی دیولا ها.

جمهوریت فدرالی آلمان کشور بست پرنفوس در هر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط به تعداد ۲۴۸ نفر زندگی میکنند در کشور همسا به آن فرانسه ۹۵ نفر و در کشور پهنآوری چون کانادا تنها ۲۱ نفر بر وی هر کیلومتر مربع بسر میبرند . این کثافت نفوس که فقط بلجیم کثافتی بیشتر از آن دارد ، چنین معنی می دهد که در کشور مذکور جای خالی وجود ندارد که مانند گذشته بتوان در زمینه به پلاننگاری و تنظیم آن پرداخت . در هر جاییکه چنین اقدامی صورت گیرد حتماً با ساختن نهایی موجوده و حقوق قدیمه که باید احترام گردند در تضاد خواهد بود . هنگامیکه چیز های نوبه وجود می آیند در خلا بمیان نیامده بلکه بایست با رشد اورگا نیک گذشته ها سازگاری داشته باشد .

چنین سازگاری میان چیز های مسدود و عنعنوی در جرمنی موضوع غیر عادی نمیشد در حقیقت نفوز فعال و سازنده یکی بردیگری باید چنانس خوبی بشمار رود . انکشاف انگوشنت واقع در بواریای علیا از یک جای خواب برده بیک شهر بزرگ صنعتی مثال برجسته ای میباشد . این شهر پیش از جنگ دوم جهانی در حدود ۳۵۰۰۰ نفر باشند داشته و اکنون نفوس آن به ۹۰۰۰۰ نفر میرسد . انکشاف اقتصادی شهر مذکور که دو کرانه دانیوب قرار دارد . در ده دوازده سال گذشته از نگاه آهنگ رشد و مبادله اموال باولفسبورگ (محل موترهای فولکس واگون) و لیورگوسن (محل فابریکه بایر) قابل مقایسه میباشد و پس . این امر دو عامل بزرگ دارد که عبارت انداز تیل و موتور . هر گسکه بر شهره فرا تکفورت ، میونخ



شهری پر عمارت مسکونی، کلیساها و موسسات صنعتی و برج و بارو های کهنه‌السنه پرداز زمانه هاست





اعظم رهنورد زریاب میگوید :

اگر معیار هادر زمینه قصه نویسی از نظر آکادمیک دیده شود به جرات میگویم و تاکید میکنم که تاکنون قصه به حیث يك هستی ادبی از نظر شکل و خصوصیت شکل و از نظر محتوای داستانی در ادبیات معاصر ما

به همین ترتیب بوده اند تياتر و سينما و هنر های دیگر .

سولی با همه حرفهایی که شما در زمینه معیار هادر کار قصه نویسی گفتید ، این هم واضح است که خود تان وقتی کار نگارشی قصه را آغاز می کنید اصل هایی هست که آنرا در نظر می گیرید ، مقرره هایی هست که از آن پیروی میکنید و معیار هایی هست که میکوشید آن را خوب و بجا ارزیابی کنید همین ملاحظات ، مقرره ها و معیار ها کدام اند ؟

توجه گردد چگونه است ؟
- نظر شما دارد نمیکنم فقط عوامل و انگیزه های آنرا از نظر خود بر می شمارم ، می خواهم یکبار دیگر یاد آوری کنم که هر فرا آورده فکری و هنری که وارد کشور ما میگردد ، لابد از خصوصیت های جامعه که یکی آن هم پائین بودن سطح فرهنگی است ، تاثیر می پذیرد و به همین علت است هر اندیشه ای که وارد کشور ما شده است یا اصلا تلون و تنوعی راه نیافته است و یا این اشکال نامطلوبی بخود گرفته است ، ریا لیزم یا واقعیت گرایی هم با تاثیر پذیری از همین فرهنگ ناتوان به ریا لیزم بیمار بدل شده است .

کاملا مشخص فلسفی و سیاسی نوشته شده است چگونه حالا چنین ادعای را مطرح میسازید؟
- من در جای دیگر از همین گفت و گو و به پاسخ پرسش دیگری گفتم :

ممکن است حالت روانی من در زمان نگارش قصه با جهانی بینی ام مغایرت داشته باشد و اکنون اضافه میکنم که ممکن هم هست مغایرت نداشته باشد ، گویانکه خودم معتقدم در کار های اخیرم جهانی بینی خاصی معلوم نمیشود و بیشتر قصه هایم نمایانگر و نشان دهنده يك انسان گرایی و شور انسانی است تا نایب کننده يك نوع از فلسفه و سیاست .
- آقای رهنورد ، من عقیده دارم گرایش و تمایل قصه نویسی مادر سالهای اخیر به جانب ریا لیزم ادبی بوده است ، بی آنکه در این راه موفق باشد غالباً از آدمهای این گونه قصه ها تصویر روشنی ارائه نمیگردد ، همانطور که زبان و بیان او هم گنگ ، پرا بهام و نارسا است ، کوشش میگردد که کرکتر ها از میان افشار و طبقات زیرین و محروم انتخاب گردد ، بی آنکه به انگیزه های محرومیت و چگونگی

در همین لحظه ، در حال حاضر که من باشما صحبت میکنم نه از دیروز صحبت میکنم و نه از فردا گپ میزنم ، فقط میکوشم لحظه ای را که در دست دارم خوب درک کنم و خوبتر بفهمم ، با همه ابعادش و در ارتباط با لحظات گذشته و پندار هایی از آینده ، به همین ترتیب در حال حاضر من وقتی می نویسم بیش از آنکه متوجه اصول ، قوانین و مقوله های فلسفی و عدنی خود باشم ، تحت تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه قرار دارم و به همین علت ممکن است همان حالت روانی در همان لحظه بخصوص اگر کاملاً در مقابل جهانی بینی فلسفی و سیاسی ام قرار نگیرد این امکان وجود دارد که با این جهانی بینی هم - آهنگی نشان ندهد .

- منگه خواننده قصه های شما هستیم میتوانم ادعا کنم خلاف ادعای شما تعدادی زیادی از قصه های خود شما با اساس یک دید

فقط میکوشم لحظه ای را که در دست دارم درک کنم

در مورد اینکه چرا آدمهای قصه معاصر جهانی بینی های خاص ، غالباً به طبقات محروم افغانستان بیشتر از میان طبقات محروم اتکاء میشود .
انتخاب شده اند ، باید بگویم در گذشته قبل و به همین علت باز تابی افشار و طبقات از انقلاب ادبیات ما بصورت عام و قصه پردازی پائین در قصه های ما بیشتر مکانیکی است مابصورت خاص در زیر تاثیر جهانی بینی های و بیشتر نمای سیاسی و اجتماعی دارد ، تاهنری خاص سیاسی قرار داشته است که در این (ادامه داد) .

بقیه صفحه ۹

الجزایر

بر علاوه پایتخت در الجزایر شهر های مقبول و فستنگ زیاد است که در بین کوهها بحرها ساحل آباد گردیده اند که روزی با خانه های گلی و سنگی که اقوام بربری آباد در آن حیات بسر می بردند امروز بجای آن عمارات و بلاکهای مقبول چندین طبقه بی آباد گردیده است که همسری با بهترین طرز ساختمانی اروپا میکند مانند شهرهای میلان ، میدیا و غیره .

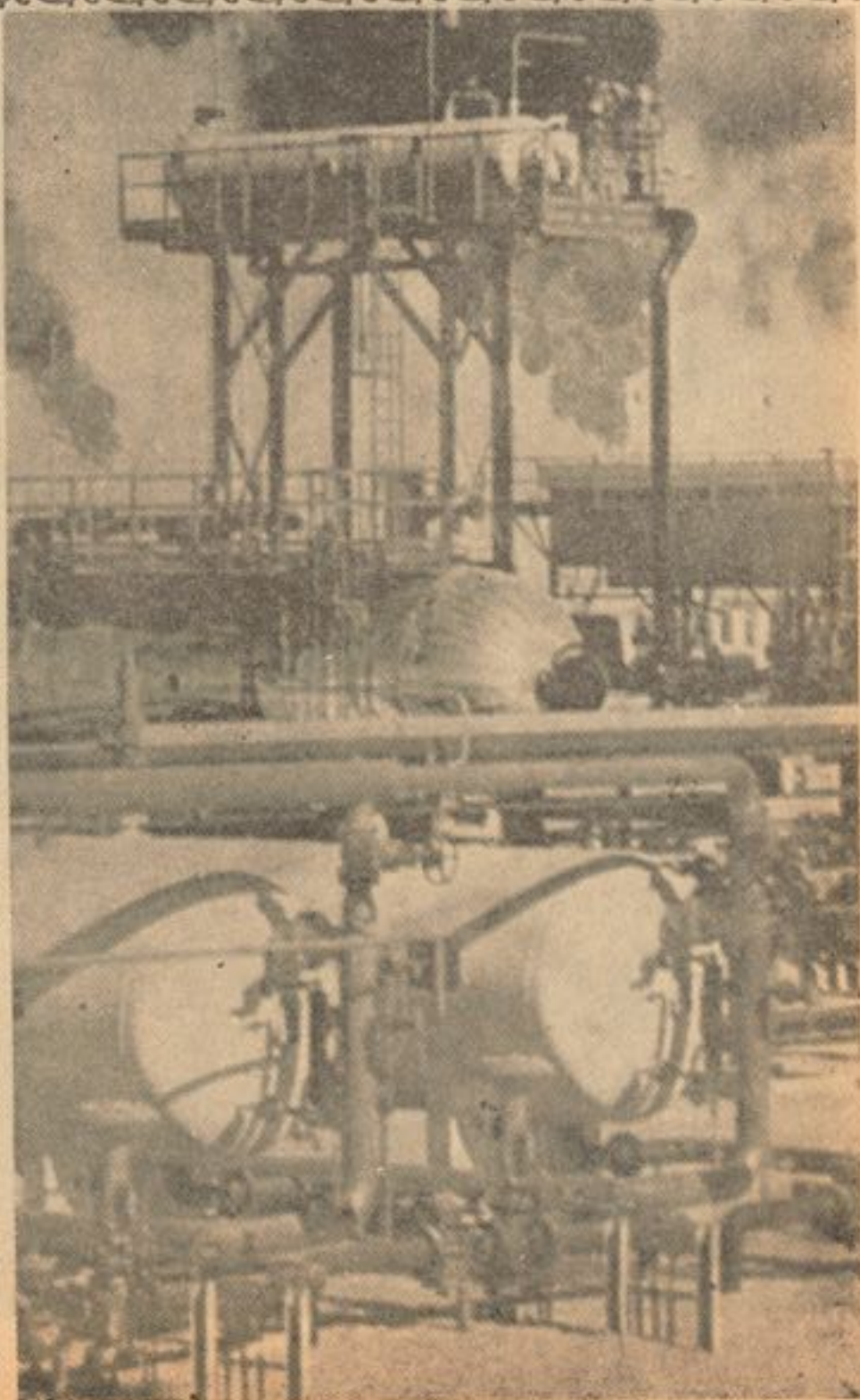
و صنایع نفیسه و بسیاری از مکاتب لیس و حرفوی در الجزیر تمرکز یافته اند که شهر مذکور یکی از بهترین مراکز تعلیماتی و کلتوری الجزایر محسوب میگردد .

یکی از خصایص شهر های الجزایر اینست که اکثر اجاده های آن کم عرض ، خم و پیچی زیادی دارند . ریکلام های سینمایی رنگارنگ و بزرگی مردم رابه تماشای فلم های فرانسوی و مصری دعوت می کنند . موسیقی دلکش عربی از کالی ها ، مانازل و اتوبوس ها و از هر گوشه و کنار شهر شنیده میشود . درین شهر مانند اکثر شهر های الجزایر در کالی ها و چای خانه ها از دحام نردیده شده و مردان چندین ساعت را با پیاله ای از قهوه و یا چای با شنیدن موسیقی و صحبت سپری می کنند . مردم بزبان عربی تکلم می کنند ولی با آنکه کلمات مشترک و معطوفه غربی و فرانسوی در آن موجود است ولی تحریر به هر دو زبان صورت میگیرد با وجودیکه بسیاری از موسسات و لابریکات عنوان و القاب خود را از فرانسوی به عربی تبدیل کرده اند ولی هنوز هم هر دو زبان مورد استفاده است .

از انستیتوت های علمی و کلتوری الجرس انستیتوت مطالعات استرونومی ، سروی معادن صحرا ، هایدرو تخنیک بوتانیک و غیره رامیتوان نامبرد . الجرس دارای بهترین موزیم ها ، تياتر ملی و دراماتیکی و بیش از چهل سینما میباشد . اخبار (المجاهد) و (اشهاب) بزبانهای فرانسوی و عربی همه روزه بمقدار کافی نشر و در سراسر مملکت پخش میگردد . روز نامه عصری (الجرسی سور) و مجله (انقلاب الفریقا) از مهمترین نشرات این کشور بشمار میرود . استیشن های رادیو و تلویزیون الجزایر در همین شهر تمرکز یافته پروگرامهای جالبی بزبانهای عربی و فرانسوی یومیه برود کاست



یکی از لابریکات نفت الجزایر که در قلب صحرای الجزایر بکار انداخته شده است .



کلئوپاترا

۳۰-۶۹

قبل المیلاد

کلئوپاترا (۱) دختر یکی از پادشاهان سلسله یونانومهری بطالمة بتولمیرها بود که افراد این خاندان تقریباً از عرصه ۳۰۰۰ سال از اسکندریه به کشور نیل حکم میراندند.

کلئوپاترا مطابق آئین باستانی فراغت بعد از در گذشت پدر ازدواج نمود و هنوز هفده سال داشت که بعیت نایب السطنة برادر سرزده ساله خویش بد کشور فرمان سلطنت میداد.

او بوسیله زیبایی سحر خویش از زبان معروف و دانشمند و تربیت شده عصر حیات خود هم بود که به تمام آئینها و تقاضای زمان صحبت مینوالت کرد. او بکمال افراط جاه طلب بود و بخواست در ساحت سیاست نقش مهم و فاطمی را بیاورد.

هنگامیکه مشاوران حکومت برادرش را ندانند او را از صحنه حکومت ازا نه کردند. قشون را در سوریه گرد آورد و آنکس ب صوب اسکندریه بفرستاد در آمد ، اما فرود آمدن سزارد در مصر از تمام قشون آنها ممانعت کرد.

کلئوپاترا تصمیم شد تا مردی را که در قلمرو کشور روم فرمان میراند ب حلقه عشاق خویش در آورد و از وجود او برای تطبیق بلاتهای مصر و خویش استفاده نماید.

داستان در این قسمت چنین میگردد: «اوستاگناه ازایش و برایش کرد و آئینها و تقاضای بر خود بست و آنکس (۱) در تاریخ کشور مصر هفت ملکه نام کلئوپاترا را داشتند و لژیسی که بطور مطلق بدین نام مسمی میشود هفتمین آنهاست که شرح حیاتش را در اینجا ملاحظه میفرماییم .



هسته به قصر اسکندریه خزید و در حالیکه از سزار استمداد میکرد ، خود را به پاهای او افکند . استحقاقات نظامی باشکوه خاصی که لازمه یک نقات و کلتور یکمیزار ساله هست فتح و ظفر کلئوپاترا را که بکمک سزار سورت گرفته بود جشن گرفتند و سادمانی سر کردند . وانگهی ملکه با

مشتوق خویش بر زورق طلا یسی که بر سمان های ابریشمین بسازان اوخته بود بر نشست و از نیل گذشت و در ساحت خارج آن زیبا بی ها و شکوه کشور خود را بر او نمایاند . از سال ۴۸ تا ۴۶ قبل از میلاد از رفتن به روم باورزید و پیش از آنجهلا زم بود در این سرزمین اقامت گزید و هنگامی هم که رفت پسری از خود بیاد کار گذاشت و او را «سزار یون» نامید .

بکسره در اختیار او گذاشت و او فرمان روی نمی از امپراتوری روم شد . اتولیوس در سال ۳۱ ق م از طرف برادران خود او گستا و بان شکست خورد و سپس خود کشی نمود.

هنگامیکه مجاهدت کلئوپاترا در بدام انداختن او گناویان به ناکامی منجر گردید لاجرم بوسیله زهر مار افعی

در بطنی و هرج و مرج سیاسی بعد که در سپید پشیمان کرده بود ، خود را از مرکز سزار ، جانبداری اتولیوس گشت . فاتح را بخود جلب کرد و کار بجای سی کشید که آئین حکمرانی کشور روم را

ایشیلوس

۵۲۵-۴۵۶ قبل المیلاد



آثار ادبی ایشیلوس ، معروف ب نقطه عروج شاهکار های تراژدی یونان است .

... انسان برای تعیین و محکوم کردن سرنوشت و تقدیر خویش با ارباب الانواع در می آویزد و سرنوشتی که در گمین او قرار دارد آ هسته هسته خود را آشکار میسازد . اما برای ظهور و یکبختی باید با «تیتانها» (۱) در آمیخت و فاتح شد . . .

اینچنین شیوه بیان عمو مینداشته و تاریخ آن تا زمان «هوبر» شاعر گرانمایه یونان ، پیش میرود و حتی ایشیلوس ، شاعر مورد بحث ما هم ، بلسان شیوای هو سر به صحبت می بردازد . «رنج ها و آلام» لرزاننده اوبا تاثیر نفوذ مصرع «ایلیاس» و «اودیسه» میافزاید .

ایشیلوس باری درام های خود را بکمال صداقت و اظهار صمیمانه واقعیت «نانزیزه ها خوان هو مر» خطاب کرد .

ایشیلوس در بین آفرینندگان شاهکار های تراژدی یونان ، یعنی سو فو کلیس و اوریبیدوس که بشمول خود اوسه نفر میشوند گنجا لسترو مهمتر میباشد .

اکنون می بایست مانود نمایشنامه نگارش او را در دست میداریم ولی از آنجمله فقط هفت اثرش بدست ما رسیده و از دستبرد حوادث محفوظ مانده است .

در آغاز این قرن ، ضمن حفریات تاریخی ، یکی از قطعات معروف او بنام «نیوبه» از جمهوریت عربی مصر بدست آمد . هر وقت بین آثار ادبی ایشیلوس عبارت از: «پرو میتویس عبوس» ، «اورستی» و «پارسیها» است که را از جنگال مهیب «جهودت شکلی» و دومی از سه بخش مرکب میباشد .

ایشیلوس نمایشنامه های تراژدی «سرایندگان دستجمعی کلیسا» رهایی بخشید و برای نخستین بار مکالمه دونفری مثلین را در حین اجرای آواز خوانی های دستجمعی مد هی ایجاد نمود و بعدها سوفو کلیس به تقلید از او بازیگر سومی را هم در نمایش وارد کرد .

ایشیلوس در او لوسیس به دنیا آمد و بیشتر عمر خود را در آن و در باره بیرون پادشاه ، گذراند و درگیلا واقع سواحل جنوبی سیسیلی از دنیا بر رفت .

مردم آن به پاس خدمات ادبی او مجسمه اش را بر فراز عمارت تیاتر قرار دادند و چنین تصمیم گرفتند تا در پایان نمایش هر پارچه تمثیلی او ، باید مانند هنرمند بزرگی که در قیاس حیات باشد تاج گلی نثارش کنند .

(۱) تیتانها : از جمله ارباب الانواع یونانیان قدیم است که پسران گی (زمین) و اورانوس (آسمان)

ترجمه و نگارش : حسن عدی

زبان شعر

شب

جالی سیاه مشبك سبب روی فشارا بوسیده،
وسکوت برعهه جاطاری است در این ساعت
در روی صخره بزرگی نشسته و بادقت تمام
مشاهده می‌کندم که خرگاه شب بابطوه و تانی
بیش آمده و کسب ظلمت میکند .

در این ضمن نل نل بر گهای تیره درختان
را مستمع شده چنان تصور می نمودم که در
اطراف این مقابر سایه های درختان بلند در
حرکت آمده اند . ناگاه از میثاب میسا بخش
یک شعاع روشنی جدا گردیده و در روی
رخساره تاریکم لغزیده و خیلی به آهسته‌گی
حشمان مراد اثر نور درختان خسود روئین
گرداند .

ای شعاع ضیابخش دلچسپ ! وای گرمشما
نورانشان بر لطف ! کدام سانهه در نظر داری
که از این وجود ضعف بپوشش میکنی ؟ تو که
روی سینه ریشم خود را برتاب نموده ای .
اینا فطرت نظرت این نیست که نور خود را خوبتر
در اعماق روح برسانی ؟ و ازین باعث نزول
نموده که آن اشیاای محبوبه عالم، آن معجزه
عوارضات خارق العاده خداوندی ، آن اشیا
مغفی و نامعلومیکه در عالم اعلی وجود دارند
بمن بفهمانی ؟ و با اینست که تجسس روز را
داری، آیا یک سروشی تستی که به تیره بختان
خطاب نموده و از رحمت خدای بی همتایشان را
اطمینان میدهی ؟ بلکه نزول تو ازین جهت
است که در روی تیره بختان مانند یک شعاع
امید بدرخشیدن بیانی ؟

اوه! تصور میکنم که تو شلفی که نباید
روز از توبه اتمام برسد .

ای شعاع خدای ! قلب من در مقابل ضیای
تو بدرخشیدن آمده و قوه فکرمه ام را آنجا بیکه
وجود ندارند احاطه کرده . ای نور بر لطف روح
نواز تو ارواح انبیا بیستی ؟

اوخ ! لمحہ نمیگذرد که بخار های شوم از
اطراف واکناف افق بلند شده و آن شعاع لطیف
را منبهم ساخته و درعهه جاطلمت شب حکم فرما
میگردد .

عاشق جانباز

من عاشق جانبازم ، از عشق بیرهیزم من هست سر اندازم ، از عریده نگریزم
گویند رفیقانم از عشق بیرهیزی ؟ از عشق بیرهیزم ، بیس باجه در آوریم ؟
پروانه دمسازم ، می سوزم و می سازم از بخودی و مستی ، می افتم و می خیزم
فردا که خلاق را از خاک بر انگیزند بجاره من بسکین از خاک تو بر خیزم
گر سر طلیس من سردر پای تو اندازم وز بر طلیس من زر اندر قدمت ریزم
گر دفتر حسنت را در حشر فرو خوانند اندر عرصات آن روز شعری ذکر انگیزم

مگر در عرصات آید شمس الحق بیریزی

من خاک سرگویت با مشک بر آغوشم

(از خداوندگار ادب بلخ مولانا جلال الدین)

لذت درد

اندم که ریش های دلم تازه تر شود
احساس درد لذت من بیشتر کند
وانگه که داغ مونس زخم جگر شود
قلبم تلاش زخم نواز نشتر کند
غم را کنم طلب که زنده زخمه ام بجان
آرد ترانه های دلم بر سر زبان
اشکی که دوست دارمش، از دیده سر کند
ای درد و سوز، درد من جا بجا شوید
کاین خانه چزشما به کسی سازگار نیست
ای عقل وحی، بهاتم و آه آشنا شوید
زیرا مرابه فرحت و باخنده کار نیست

ناروزگار باز کند امتحان مرا
فرسایدم، چنانکه گدازد روان مرا
بشاد کارمن همه زیرو بر کند
تابانوی خاشکی و باآه بی اثر
سازی برای مردم بی باو سر کنم
که بم به سام خوانم و که زیر دستم
از راز زندگی ، همگان را خبر کنم
گریم ، بیم خروش کنم جستجو کنم
تیرامید خود به هدف رو برگردم
تا شاهد کمال بسویم نظر کند
(الهام)

اینجا گلکلمه مشق

مترجم ژرف بین

ماه عسل

دوجوانی که فقط چند روزی از ازدواجشان میگذشت روی پلاتفورم ایستگاه قطار آهن که از ویلای شان فاصله بسیار کمی داشت قدم میزدند. دست داماد دورگرم عروس دورخورده و عروس هم سرش را روی شانه شوهرش تکیه داده بود هر دوی شان سعادت را در کنار هم یافته بودند. از خلال ابرها مانتاب به آن دو دلدادۀ بهم رسیده نگاه های می انداخت و دو باره پنهان میشد: شاید ماه از زندگی مجرد و غمگین خودرنج میبرد و از خوشبختی آندوجوان حسد میخورد. هوای آرام را بوی مطبوع درختان گیلاس مشبوع کرده بود. آواز گردش چرخهای قطار ازدور بگوش میرسید ...

عروس گفت: (سانا، چقدر زیبا و پرطراوت است، چقدر عالیست! خیال میکنم در خوابم بین جنگل چه آرام و دلکش است پایه های تلگراف خاموش و مهربان بنظر میرسد و اینرا میرساند که در آن پایان انسانهایی زندگی دارند... و تمدنی هست ... آیا صدای چرخهای قطار که باد ملایم بگوش میرساند خوش آیند نیست؟)

- بلی .. بلی مگر دستهایت گرم شده واریا شاید تب داشته باشی خیال می کنم از آنجهت است که تویی حدهیجانی شده ای ... راستی برای امروز شام چه داریم؟

- جوچه مرغ و ماهی ... یک جوچه مرغ برای هر دوی ما بکلی کفایت می کند برای تو ماهی خشک و ماهی خالدار از شهر آورده اند. مانتاب آهسته آهسته پشت ابرها میروند مثل آنکه از تنهایی رنج میبرد.

واریا گفت: (قطار میاید، چه زیبا و دلکش است!)

از دور سه چشم آتشگون هویدا شد و چرخه های آتش از زیر پای قطار آهن که به سوی ایستگاه می آید به نظر میخورد. نگران قطار آهن از اتاقش روی پلاتفورم بر آمد.

در حالیکه فازه می کشید گفت: (واریا همینکه این قطار رفت ما توهم بخانه میرویم. چه خوشبختیم عزیزم. اصلا هیچ تصور آنرا نمی توانم بکنیم.

کند.

سانا با انزجار کامل سرش را نزدیک گوش عروس برده به نجوا گفت: (اینها همه نزد تو آمده اند ... لعنت بر شیطان ... کاش خدایین قطار زیبا و دلکش را سلامت نمی آورد!)

عروس بیچاره در حالیکه رنگ از رخسارش گریخته بود با قهر و عصبانیت جواب داد: (نه، اینها نزد تو آمده اند، اینها از من نیستند همه خوشایندند و تو اند، عروس در حالیکه رویش را بطرف مهبانان دور داد با چهره بشاش و از خود راضی تبسم کرده و گفت:

- خواهش میکنم بفرمائید! از پشت ابرها باز هم مانتاب سر کشید بدان میماند که مانتاب هم تبسم می کند، مثل آن بود که آواز نداشتن اقارب و خویشاوندان خیلی راضی است.

سانا هم چرخ می زد برای آنکه عصبانیت خود را از مهبانان پنهان کرده باشد با صدای رسا و جملات مهبان نوازانه ای گفت:

- خواهش میکنم بفرمائید، بفرمائید خواهش میکنم، مهبانان گرامی!



عاج‌های بگرام

از آثار

منحصر بفرد جهان است

بود ، که کاپیسی ، یا بگرام ، در نقطه بر خورد تمام این تأثیرات مو قعیت خاص و ممتازی داشت.

بناغلی احمدعلی معتمدی مد یر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور ، در برابر سوالی را جمع به آثار عاج موزیم می گوید :

لوحه های عاج بگرام که در موزیم کابل نگهداری میشود ، یک مجموعه منحصر به فرد را تشکیل می دهد و در بین آثار پرارزش موزیم کابل ، منزله یک گنجینه قیمتی را دارد. این لوحه ها ، نمو نه انا ئیسه قرون دوم و سوم میلادی است ، که از آن جمله از تخت خواب ، صندوقچه ، پارچه ها ، چو کی های بی تکیه را می توان نام گرفت . وی می افزاید :

این آثار در دو اتاق ریخته شده و در واژه آن مسدود شده بود ، که به گمان اغلب ، به اثر خبیر تجاوز خارجی ها ، شا هپور اول پادشاه ساسانی ، آن ها را در آنجا مخفی نموده بوده ، تا محفوظ بماند.

این عاج ها که بسیار نفیس اند ، متعلق به هنر قدیم هند بوده و ریزه کاری های مجسمه سازی و هیکل تراشی که در «سانتجه» و (متورا) بکار رفته ، درین آثار نیز دیده میشود .

تصاویری که بروی لوحه های عاج بگرام دیده میشود ، عکس

یک راه تجارتنی درین زمان ، انطاکیه را به باختر وصل می ساخته و این راه از سوزیه ، یونان ، رومن و ایران پارتی می گذشت.

این راه از بگرام یا کاپیسی گذشته و مجرای دریای کابل را تعقیب می کرده تا بالاخره به حوزه سند و گنگا می رسیده است.

در یک نشریه اختصاصی موزیم پیرامون کاپیسی قدیم یا بگرام نوشته شده است ، که ضلع های رو می در آسیای یونانی ، آشکایی در ایران ، کوشانی در افغانستان ، سینیکی در سطوح مرتفع آسیا که در

تصرف امپراتوران (هان) بود ، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

دیگری غرق مطالعه کارت هاست و به همین ترتیب هر کدام در باره آثار تاریخی بگرام صحبت می کنند.

در سمت شمال بگرام سلسله کوه هندو کش و در جنوب آنوادی علیا و وسطی کابل موقعیت دارد. در سده اخیر قبل از میلاد ،

مرکز شاهان هند و یونانی بوده و در قرن اول و دوم میلادی ، پایتخت تابستانی امپراتور هندو یست به شمار میرفت ، که (کنشکا) نیز متعلق به همین سلسله است.

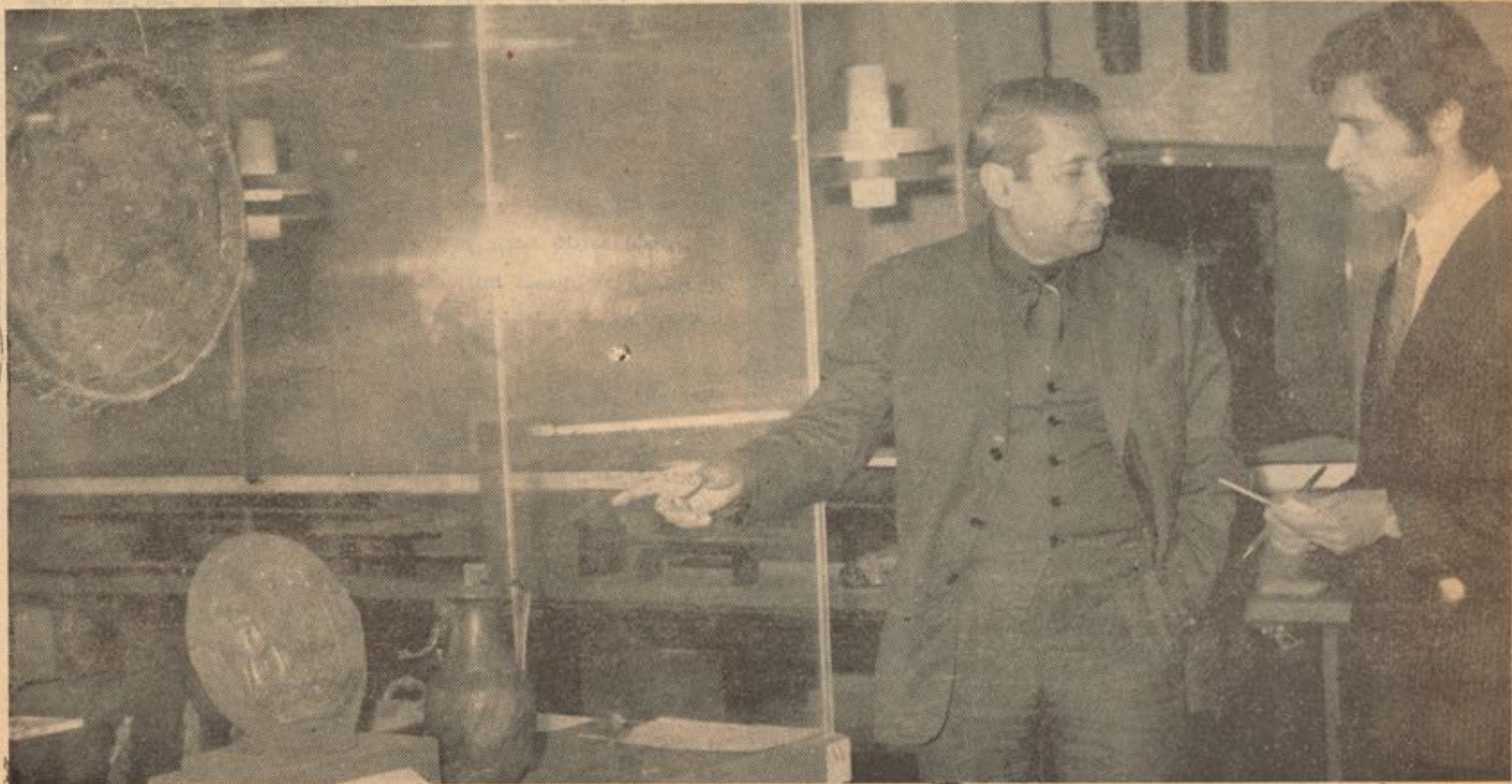
به اساس یادداشت بطلمیوس و دسته یی از جغرافیة نویسان دیگر ، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

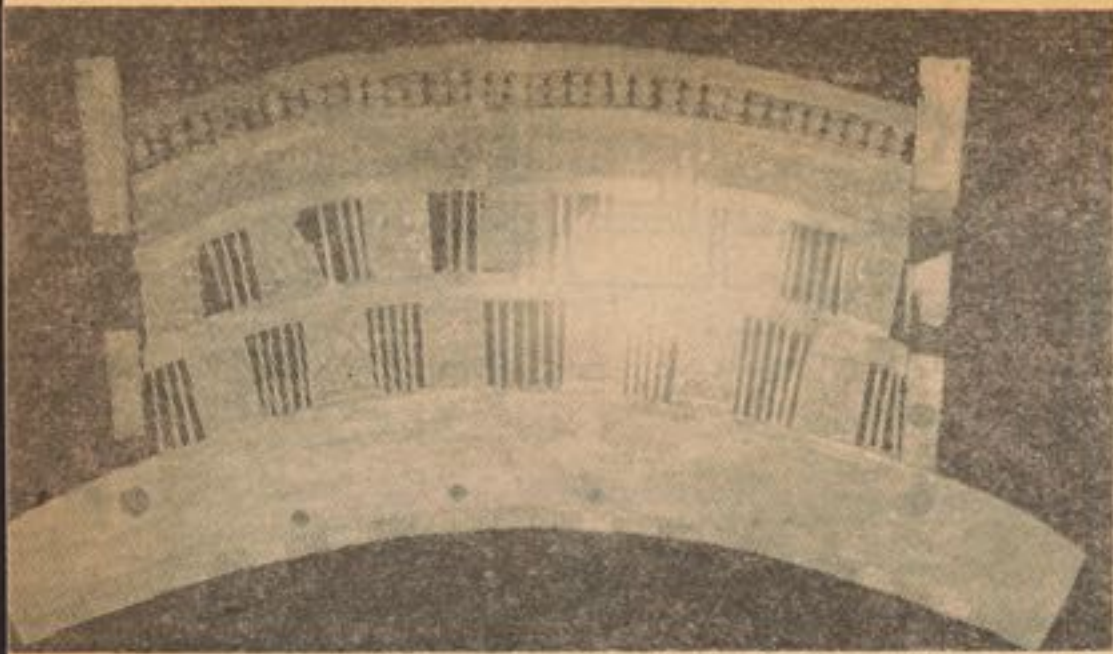
* بگرام یا کاپیسی از نقاط تاریخی است که سرگذشت جالبی دارد.

* بقایای انا ئیسه قرن دوم و سوم در اتاق بگرام موزیم کابل نگهداری می شوند.

در طبقه فوقانی موزیم کابل آثاری که از بگرام بدست آمده ، به طرز خاصی ، در یک اتاق گرد آوری شده است .

اتاق بگرام در موزیم کابل با ویرترین های زیبایش بسیار تماشائی است ، وقتی ما وارد این اتاق می شویم ، دسته یی از سیاحان ، با هدیه عجبی به اینسو و آن سو دیده میشوند ، یکی عکس می گیرد.





یکی از آثار عاجی غرفه بگرام

زیبایی دیزاین شده است و بهترین های شیشه‌ی و گروپ های نیون ، بر شکوه آثار کهن باستان مسی افزاید .

در یکی از الماری های اتاق بگرام پارچه از عاج کند نگاری شده قرار دارد که شکل حیوان عجیبی را نشان میدهد و از دهن این حیوان دیوی بشکل شیر بالدار خارج شده است .

ظروف فیروس را در آن نقش برج نور است نیز درین الماری به

بقیه در صفحه ۵۴



سیاحین خارجی حین بازدید از یک غرفه در موزیم کابل



مجسمه هائیکه در اثر حفاریات از بگرام بدست آمده

زنانی اند ، که در حال آرایش ، مستی و شوخی در باغ دیده مسی شوند .

در کتاب رهنمای موزیم کابل پیرامون این آثار نوشته شده است که :

مجسمه های زنان که لباس های نازک ابریشمی بتن دارند ، دارای نازک خیالی های است که لطافت نقاشی های دیواری (اجتسا) را نمایندگی میکند .

این آثار نظر به قانون جمالی شناسی هندی طوری ساخته شده ، اند که بعضی قسمت های بدن زنان بطور برجسته و مبالغه آمیزی نمایش داده شده است .

اگر چه آثار عاج بگرام از جمله پرربها ترین آثار مکشوفه این منطقه است ، ولی در خلال حفاریات باستان شناسی آثار جالب دیگری نیز بدست آمده ، که از نقطه نظر علمی حایز اهمیت است ، کاسه های لاکی ساخت چین ، ظروف برنجی ، ظروف شیشه ساخت دوره گریکورومن و مجموعه قابل توجه مدال های گچی که قالب ظروف نقره‌یی (هلینتیک) ویا یونانی ،ی باشد ، از جمله آثار دیگری این قسمت کشور ما است .

گیلاس های شیشه ای بسیار زیبایی که بر روی آن صحنه های اساطیر یونان و رومی است ، ظروف شیشه‌ای شبکه کاری شده ، اشیای برنجی که اصل آن در روم و یونان ساخته شده ، مجسمه های هرگولس سیر ابلیس ، به عقیده باستان شناسان و متخصصین از آثار منحصر بفرد است ، که در موزیم کابل به نمایش گزارده شده است ، سیراپس نمایندگی میکند .

مخلوطی ازدو جنس است ، این رب النوع نظربه گرز و سیب های رهنسیرید ها شبیه هر گول است و نظر به کلاه مخصوص که کلاه مقدس اسرار آنرا می خوانند از سیراس نمایندگی میکند .

مدیر موزیم ها . در باره دیگر آثار اتاق بگرام می گوید :

- مجسمه هر پو کرات به شکل طفل که پسر سیرا پس و ایزس است ، نیز از خلال حفاریات بگرام کشف شده و در اینجا دیده میشود . این آثار تلاقی مدنیت های با عظمت کهن چینی ، یونانی و رومی را بصورت واضحی روشن مسی سازند .

اتاق بگرام در موزیم به طرز شماره ۴۹

بهارام و کنیزک

(مکام)

بهرام و کنیزک

حکیم نظامی از شاعرا نیست خوش بیان و نازک ادا که در اواخر قرن شش زندگی داشته (ظاهرا ۶۰۲ هجری شاعری قبل از او در شعر بزمی بدینگونه بیداد نکرده است او حکیم است و عاشق پیشه و هم در تسلط الفانلوریخت کلمات کامل العیار است .

دیوانی نسریز دارد ولی شش مثنوی او در پنج بحر بنام خمه یاد میشود از شاهکارهای ادبی و حکمی روزگار است که با مسیر زمان در خوش خود رانا پانتر وانموده است یکی از مثنویات او هفت پیکر است . هفت گنبد و بهرام نامه نیز بدان اطلاق کنند و این مثنوی را بنام سلطان علاءالدین کرب ارسلان در حدود ۱۵۹۲ انشا نموده است . افسانه های دل انگیزی سروده که از زمانی ، جهانی آینه داری می کنند .

نظامی گنجه بی از شاعرا نیست که آفاق ، خانم خود را در شعر به نیکی و حسن و دلبری یاد کرده است . به خلاف سایر شاعران . سنت شکنی نموده است عشق آفاق را در برخی اجزای مثنوی خسرو و شیرین جای داده است در مثنوی خسرو و شیرین گوید بر سبیل ابهام و اشارت :

درین افسانه شرط است اشک راندن گلابی تلخ بر شیرین نشانند
بحکم آنکه آن کم زند گمانی
چو گل بر باد شد روز جوانی
سبک رو چون بت فبجاق من بود
گمان افتاد و خود آفاق من بود
همایون پیکری نفرو خردمند
فرستاده بمن دارای در پنه
پرمانعی درع و از درع آهتین تر
قباش از پیر هن تنگ استین تر
مران را گوش برمالش نهاده
سران را گوش برمالش نهاده
چو ترکان گشته سوی کوی محتاج
بترکی داده رختم را بتاراج
بهرام و کنیزک

بهرام گود هموار برای شکار گوره خر تلامذندانه صحرا به صحرا می رفت ، این بار کنیزکی را که بر او دلباخته بود با خود برد تا مهابت خود را در چشمش بکشد او فتنه . کس خرامی جو باد بر سر کشت

روز کار بود . تازه رویی چونو بهار بهشت انگبینی بروغن آلوده چرب و شیرین چو صحن با بوده این کنیزک رود نواز و آهنگ ساز بود آوازش مرغ را بر قصی می آورد . با همه نیکویی سرود سردی رود سازی بر قص چابک پای ناله چون بر نوای رود آورد مرغ را از هوا فرود آورد کنیزک جنگ می نواخت و بهرام نخرجه تیر میزد . بهرام شیر و نخرجه را بهیم دوخت و آرزو داشت از زبان کنیزک تحسین بشنود .

و آن کنیزک ز ناز و عیاری در ثنا کرد خویشتن داری

کنیزک گفت : این بار باید سر گود را بر

سمش دوزی گفت باید که رخ برافروزی سر این گود در سمش دوزی غرور بهرام اوج گرفت و بر آن شد سرگود بر سمش دوزد و این مهابت را بخرچ داد . صید را مهربه در فکند بگوش

آمد از تاب چهره سفر بجوش سهم سوی گوش برد صیه زبون تاز گوش آرد آن علاقه بردن در این شکار بهرام توفیق یافت و کنیزک در خویشتن داری استوار ماند .

گفت پر کرده شهر یار این کار کار پر کرده کی بود دشوار هر چه تعلیم کرده باشد مرد گرچه دشوار شد تواند کرد بهرام از کنیزک آزرده شده بر سر لشکر خود امر کرد که این کنیزک سر عصیان دارد برگرو حیاش را بر باد ده فتنه بار گاه دولت ماست فتنه گشتن زردی عقل رواست سر لشکر آن بر بچهره را بخانه خود برد . خواست تا کار او ببرد از ذم

شمع وار از تنش سر اندازد کنیزک گفت چون من از عزیزان بهرام بودم و گستاخی کردم و او زود و گرم در نابودی من حکم نمود ، تو خون مرا بگردن خود مگیر .

ممکن از نیستی تو دشمنی خویش خون من بیگنه بگردن خویش من مونس خاص او بودم و همواره در پهلویش زندگی می کردم . تا بدان حد که در شراب و شکار جز منش کس نبود مونس دیار چند روز دست نگه دار ، بهرام از گفته خود پشیمان خواهد شد . در شود تنگدل زگشتن من ایمنی باشد ت بجان و بدن تو ز پرسش رهی و من زعلاک زاد مردی نیوفته بر خاک روزی آید اگر چه هیچکسم گانچه کردی بد خدمتت برسم در این لحظه کنیزک هفت پاره لعل برای سر لشکر داد ، تا از کشتن او بهر اسد و بالاخره سر لشکر در خانه خود او را پذیرفت

این سخن گفت و عقد باز گشاد پیش او هفت پاره لعل نهاد هر یکی زان خراج اقلیمی دخل عمان ز نرخ آن نیم مرد سر هنگ از آن نمونش راست از سر خون آن صنم پر خاست گفت زینهار سر زگار میر با کسی نام شهر یار بر با هم عهد کردند که این راز را بپوشانند و به بهرام گفته شود که کنیزک را نابود کردم . گفت مه رابه ازدها دادم گشتم از اشک خونبها دادم چشم بهرام را آب فرا گرفت و ظاهرا از کرده خود پشیمان بود و فکر می کرد کنیزک از بین رفت ولی خیالش در دل بهرام چس داشت . بقیه در صفحه ۶۳



کوه‌ها و دشت‌های وطن در پر تو مساعی و مجادلات نظام نو، ذخایر خود را عرضه می نماید

کشور ها مشابه نبوده تفحص، کار بیشتر و عمیق تر را ایجاب مینماید. در این ساحه مس به شکل سلفیت، کاربونت اوكساید و فیروسلفیت مس یافت میشود. وطوریکه با متخصصین ورزیده معادن مس مفاهمه صورت گرفته بعقیده آنها معادن مس عینک از نگاه فیصدی يك معادن متوسط محسوب میگردد و از نظر حجم يك معادن خوب مس پیشبینی میشود. ساحه غربی مس عینک که با قسمت مرکزی معادن مس عینک ارتباط مستقیم دارد توسط مواد راسبه پوشانیده شده است. طول و عرض معادن مس این ساحه که از نوع مس ساحه مرکزی عینک میباشد تثبیت گردیده است و هنوز سرری های مقدماتی آن ادامه دارد. حجم مس معادن ساحه غربی مس عینک در حدود ۷۰-۱۰ متر تثبیت شده و فیصدی مس آن بیش از ۵۰ فیصد پیشبینی میشود اگرچه کارهای تفحصاتی در این ساحه نظر به قسمت مرکزی معادن مس عینک به پیمانانه محدود پیش برده شده اما در نظر است که در سال آینده توجه بیشتر به آن مبذول گردد.

کار سرری و تفحص معادن مس عینک لوگر توام با کشف و تثبیت مناطق دیگر مسدار در نواحی کابل و لوگر بمنظور اخذ نتیجه نهایی توسط متخصصین مسادن و جیولوژی وزارت

بیشتر انجام یافته است. مثلا طبق راپور اجراءات متخصصان وزارت معادن و صنایع در ظرف تقریبا ده و نیم ماه صوف کتی ۱۳۶ فیصد پیشرفته است باین معنی که نه تنها پلان قبلی

وطن مادر را انکشاف

بقلم ضیاء جاوید

معادن و صنایع بشدت پیش میرود.

در تابستان سال ۱۳۵۲ به تعقیب استقرار نظام جمهوری در کشور بعد از آنکه جیولوگهای افغانی ضمن نقشه گیری مقیاس يك بر صد هزار معادن مس عینک را کشف کردند، تفحص معادن مس عینک آغاز شد که تا حال ۲۸ نقطه مسدار در نواحی بین کابل و لوگر کشف گردیده است. در زمره مناطق که از نظر داشتن معادن مس بیشتر دلچسپ خوانده شده ساحه عینک، دریند، جوهر، خورد کابل و تفر میباشد که در این نواحی کار سرری و تفحص بیشتر متمرکز ساخته شده است.

از مطالعات ابتدائی پیرامون معادن مس عینک چنین برمی آید که ساحه مرکزی عینک بهترین منطقه مسدار تثبیت شده است. برای اینکه کارهای تفحصاتی ذخایر مرکزی معادن مس عینک تکمیل شود در پهلوی کارهای دیگر باید در حدود ۲۲-۲۳ هزار متر بر سه کاری ۳۵۰۰ متر صوف کتی صورت گیرد.

طبق پلان پیشبینی شده قرار است در سال آینده در حدود ۱۵-۲۰ هزار متر بر سه کاری انجام پذیرد تا با اساس آن در ختم سال ۱۳۴۵ زمینه مطالعات اقتصادی و تخنیکي این پروژه مساعد گردد.

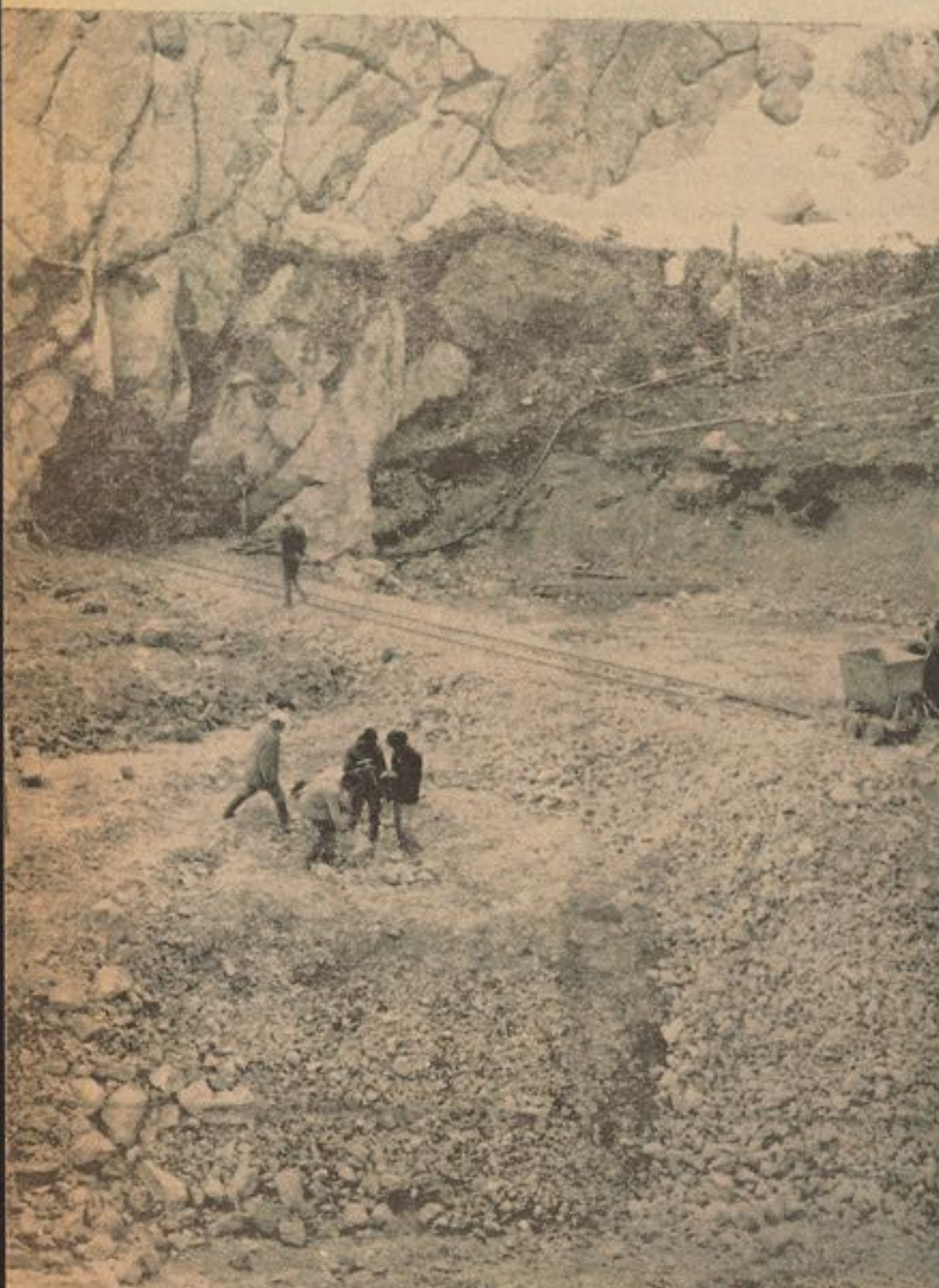
آنچه در مورد سرری و تفحص معادن مس عینک شایان توجه زیاد دانسته میشود اینست که امور سرری و تفحص در مناطق مسدار نسبت به پروگرام پیشبینی شده سریعتر و بیشتر پیش برده شده است به عبارت دیگر در مدت کمتر از یکسال یعنی از شروع امسال الی اواسط ماه دلونه تنها پروگرام مطروحه صد فیصد تطبیق شده بلکه مقدار بیشتر کار با سرعت

۱۴۰۰ متر بلکه ۱۹۱۶ متر صوف کتی انجام شده است و این رقم با وجود مشکلات جوی تا اخیر سال جاری به بیش از ۲۰ هزار متر افزایش خواهد یافت. همچنان با ۷۸۸۰ متر جر کتی یعنی در حدود ۴۰۰۰ متر بیشتر از پلان پیش بینی شده در سال جاری جر کتی ۱۹۷ فیصد پیش رفته است. نقطه دیگر قابل تذکار نقشه گیری يك برده هزار میباشد. با وجودیکه در پروگرام عمومی امسال نقشه گیری بیست کیلو متر مربع گنجانیده شده بود در اثر فعالیت و زحمات کارکنان و متخصصان وزارت معادن و صنایع در مدت کمتر از یکسال نقشه يك بر ۱۰ هزار سی کیلومتر مربع تکمیل گردیده که ۱۵۰ فیصد کار بیشتر را نشان میدهد.

عکذا با اعمار بیش از ۲۴ هزار متر مکعب ساختمان سرك که شش هزار و چار صد متر مکعب اضافه ترازی پلان میباشد ۱۳۵ فیصد در امور مربوطه پیشرفت حاصل شده است. از ارقام و اعداد چنین برمی آید که در اثر

توجه دولت در زمینه بهره برداری از معادن به نفع ترقی عمومی و انکشاف همه جانبه کشور در ظرف کمتر از یکسال نه تنها امور سرری و تفحص معادن مس عینک مطابق پروگرام تکمیل گردیده بلکه نسبت به پلان پیشبینی شده

حجم بیشتر کار با سرعت بیشتر انجام یافته. طبق نتایج مطالعات مقدماتی حجم معادن قسمت های مرکزی ساحه معادن مس عینک بین يك و نیم الی دو میلیون تن مس تخمین شده و فیصدی مس در این ناحیه بصورت او مسط عمومی بلندتر از نیم فیصد تثبیت گردیده است. معادن مس عینک طوریکه متخصصین هم باین عقیده اند از نظر ساختمان با معادن مس دیگر





مردی که بادست وپاوتمام نیروی وجودش بظافر معاش حلال برای رفاه خانواده وحیبت خودش ، برای خدمت به هموطنش کار میکند درواقع مشوق آنانست که ازکار فرار میکنند.

هر گاه از برابر دکان های شهر نو
میگذرم ، نگاهم از تشت شیشه های بزرگ
بل سازی ها ، لحظه ای بر روی کوچ ها و
چوکی های بزرگ و رنگا رنگی دوخته می شود
و گهگاه که فرصتی داشته باشم ، باکنجکاو
بر شکل ها و فرم های تازه آن که هر روز در
تغییراتست سعی نگرم ..

از چند گاهی به اینسو ، درکنار جاده های
اسفلت و به فاصله های کوتاهی ، ازین مبیل
سازی ها ، انواع دیگری ازین چوکی ها ،
نظر هارا جلب میکند
چوب های خردی شده و بر نقش ونگار ..
رسمان های (مونچی) و کوچ ها و میز های
کوچک و بزرگی که ازین چوب و رسمان

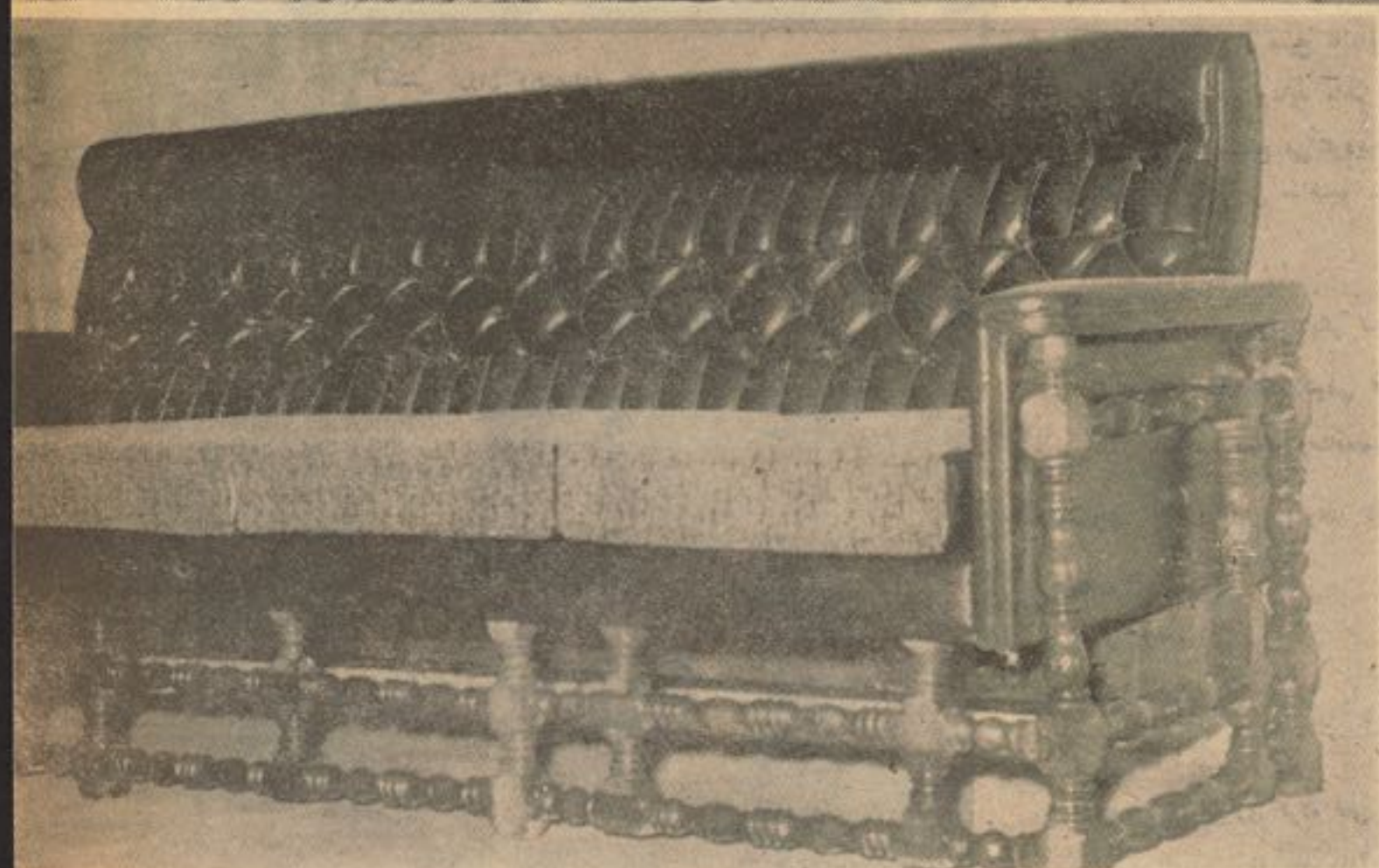
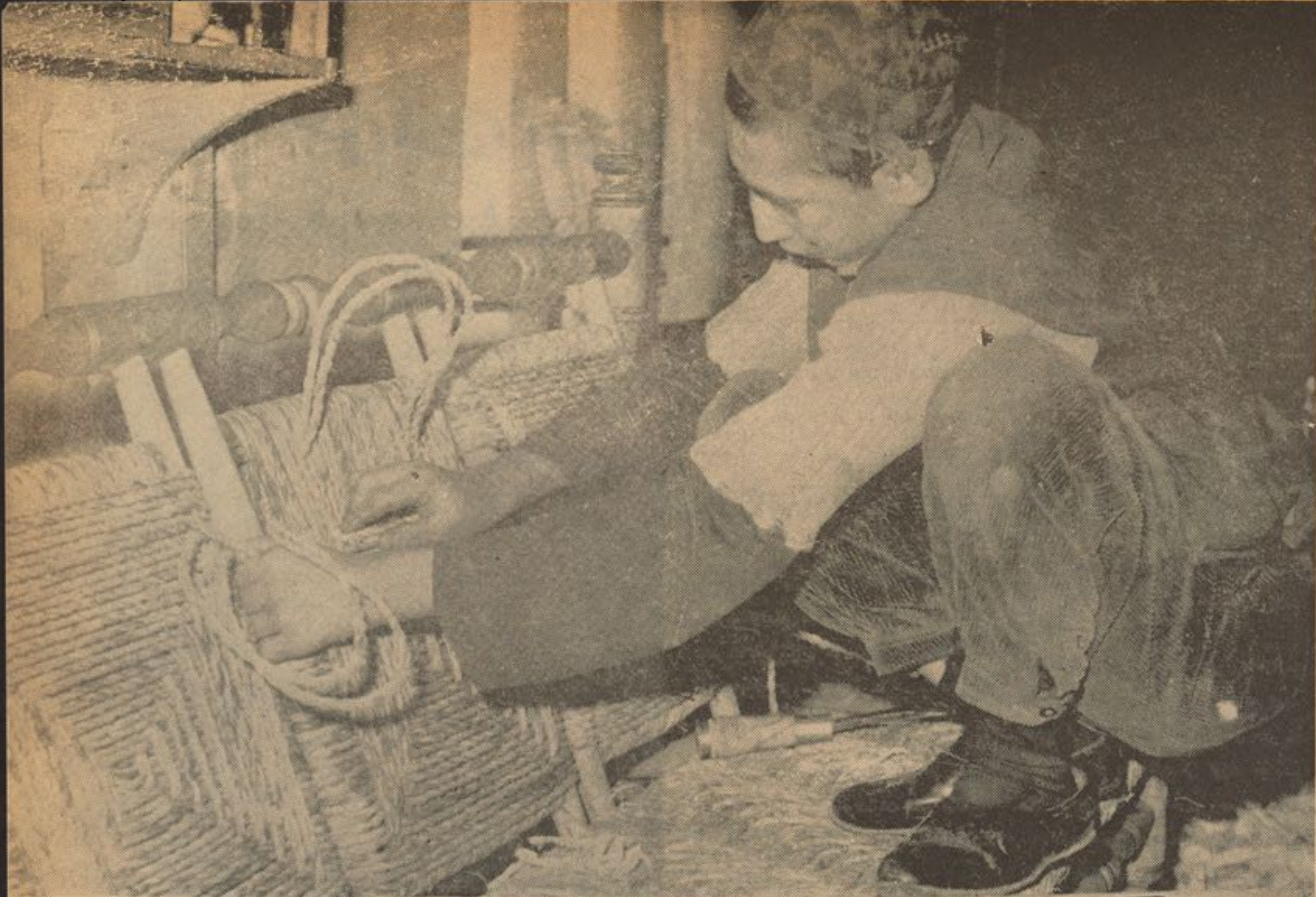
ساخته شده ...
دروازه یکی ازین کار گاه هارامی کشایم
در گوشه نیمه تاریک دوکان ، پیر مردی نشسته
و با انگشتان پایش ، ماهرانه چوب سپیدار
خشکی را محکم گرفته است ...
صدای کمان خردی و تیغ فولادی بطوریکنواخت

ار : ك ، سراب

خرادی، کهن حرفه محلی رو نق تازه یی یافته است



نمونه از چوکی های منجی که باظرافت و زیبایی خاصی که دارد میتواند راه خود را در هر خانه باز کند.



شسته می شود و لحظه بی بعد، چوب خشک
 سیدار رامی بینم که پراز بستی و بلندی های
 موزون و پراز نقش و نگار های زیبا از لای
 انگستان پای پیر مرد، بیرون می افتد ...
 بر جبهه این مرد خیره می شوم، چین های
 پیشانی اش جای پای کاروان زمان را نشان
 میدهد و حکایتگر گذشت سال های عمرش
 است او رنگی تیره و قدی کوتاه دارد ...
 می پرسم :
 - چند سال است این سفر را داری ؟
 میگوید :
 - درست بیادم نیست، همیشه همین کارم
 بوده ...

به نزدیکش می نشینم، دیگر همکارانش
 با تعجب مرا می نگرند ... با پیر مرد به
 گفتگو می پردازم، او را (بابه کریم) میگویند.
 خودش میگوید :
 - من در دامنه عاشقان و عارفان (رح) بدینا
 آمدم پدرم نجار بود، در آن زمان نجارها قدر
 و قیمت زیادی داشتند هر روز بدروازه خانه
 مانفتر می آمد و از پدرم می خواست تا برای
 نجاری خانه اش برود ... ولی پدرم خیلی
 کار داشت اصلا در آنوقت نجار کم بود ...
 کار هم زیاد
 من گاه گاه باید پدرم می رفتم و همراهش کار
 می کردم، روزی رسید، که من جوان شده بودم
 نجاری را یاد گرفته بودم، ولی هنوز پدرم
 مرا تنها نمی گذاشت، با خودش مرا می برد
 شماره ۴۹

مجبور بودم زیر نظر او کار کنم ...
 بابه کریم گمان خردی را آنقدر فتر می
 اندازد، رویش را بسویم می گرداند لحظه ای
 بمن خیره می شود، بعد میگوید :
 - یاد آنوقت ها بغیر ... من مانند توجوان
 بودم وقتی یکروز تیشه بالای کلکم خورد
 و قسمتی از آن را قطع گردیدم نیز رویه اش
 را بمن تغییر داد، مدتی مرا با خود به نجاری
 نبرد و یکروز عصر خبر شدم، که برایم دکان

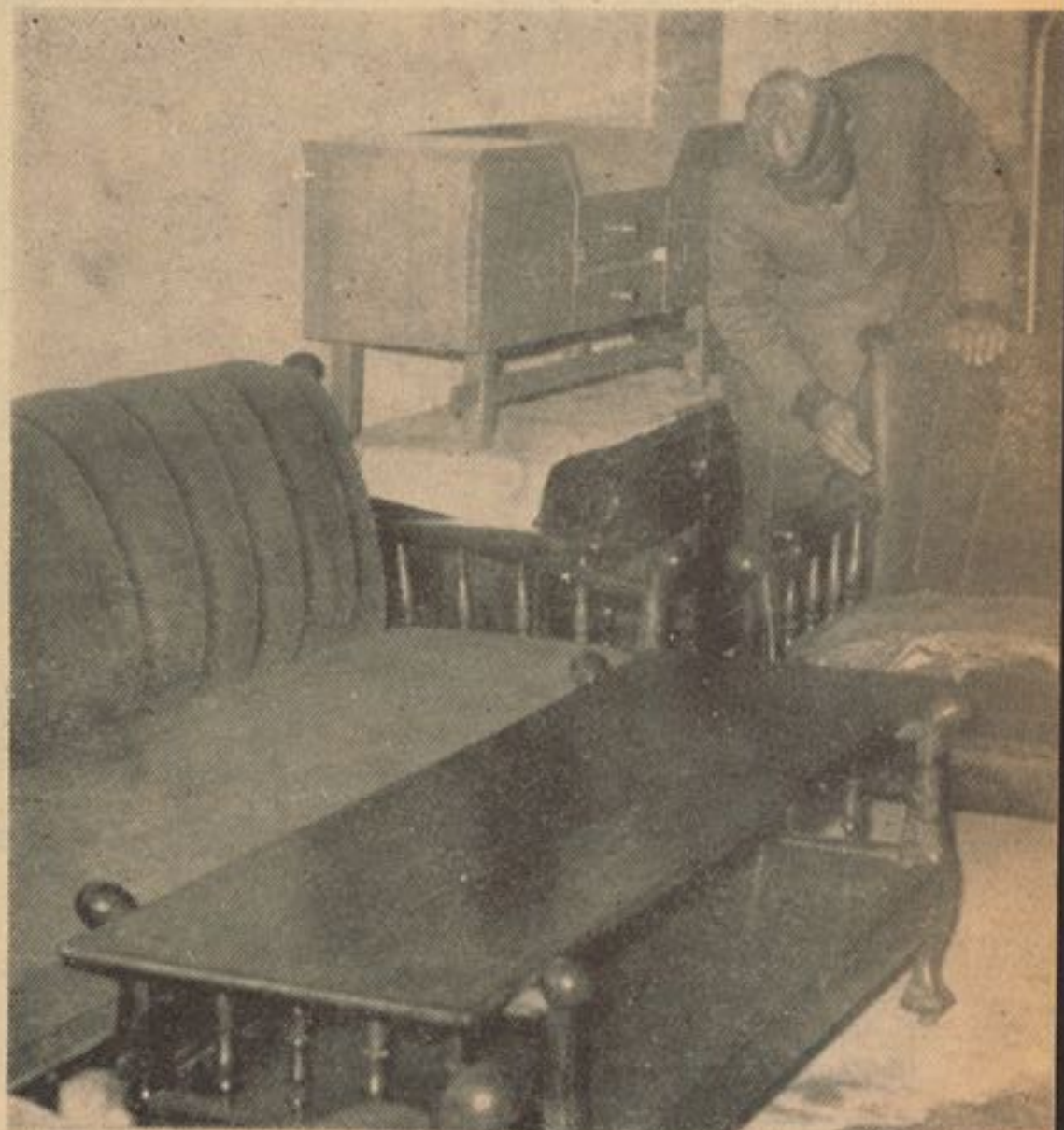
پیر مردی از گمشده های دورش قصه میکنند ...
 چوب ها سیدار دو زیر گمان و تیغ خردی به شکل های زیبایی تراشیده می شوند.



کوچ و چوگی بی گمه هزاره افغانی قیمت داشت ...
 کوچکی باز کرده ... از آنوقت به بعد من
 به اینکار ادامه دادم و امروز هنوز هم می بینی که ...
 او سکوت می کند، به دست چپش نگاه می
 کنم می بینم یک کلکش با دیگران فرق دارد،
 کوتاه تر است ...
 لعلنا ورق بزئید

خرادی، کهن

حرفه محلی



قیمت ارزان و اقتصادیت



حرفه خردی که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود دوباره رونق گرفته است.

هنوز زندگی اش را خودش اداره می کند .
از آنجا بیرون می آیم ، قطار کوچ های
مونچی ، در کنار جاده بسیار جالب به نظر
می خورد .

قیمت آن هارامی پرسم ، یکی از فروشندگان
کان میگوید :

- قیمت آن ها فرق دارد ، ما این چوکسی
هارا به (مود) های مختلفی می سازیم یک
سیت آن که دوجوکی بکنفری و یک چوکسی
سه نفری است از هزار تا هزار شصتدافغانی
قیمت دارد ...

بقول این فروشنده ، مردم امسال نسبت
به کوچ و چوکسی های لوکس ، این هارا بیشتر
می خرند

در باره ریسمان های (مونچی) که از آن میز
هاو چوکسی هارا می بافند می پرسیم ، می گوید:
سما قرار داد داریم ، قرار دادی های ما

مونج هارا از (خوست) می آورند ، چند شب
آنها در بین آب می گذاریم ، بعد که ملایم
شد آن را بصورت ریسمان های باریک تاییده
واز آن چوکسی و میز می سازیم ...

بعد سری به چند مبل سازی می زیم کوچ
های رنگا رنگی از چوب های چار مغز و اسفنج
یکی بالای دیگری در آن ها چیده شده است .
قیمت یکی از آن ها رامی پرسیم ، دکانسدار
گمان ، میکند من خریدارم ، نخست با دست
اسفنج های آن را فشار میده ، بر چوب بازو

های کوچ دست می کشد . بعد میگوید :

- از چوب چار مغز ساخته شده ،
بسیار محکم است ...
میگویم :

- به چند می فروشید ؟
میگوید :

- به دیگران خو بیست هزار می فروشیم
ولی به شما هزده هزار افغانی ... البته بدون
میز جای ...

میگویم :
- تشکر .

بعد از دکان بیرون می آیم ، آنطرفتر
نزدیک چهاراهی چشمم به چوب های خردی
شده می افتد و می بینم که باز حرفه خردی
که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود
رونق تازه ای یافته است و گلکان خردان
ماهر ، از چوب های ساده ، چیز های قشنگ
و زیبایی می تراشند .

بابه کریم خنده بی میکند و تک تک دندان
های تیره رنگی از لای لب هایش خودنمایی
میکند ...

او میگوید :
روزی که گلکم را بریدم برایم روز فراموش
نشدنی است همان شب من از درد ناله
میکردم و پدرم با دیگران رفته بودند ، تا از
دختر کاکایم برایم خواستگاری کنند و دو ماه بعد
از آنروز من غروسی کردم ...

میگویم :
- کمی در باره زندگی ات بگو ، از گذشته
هناز شغلت و از خانواده ات قصه میکند ...
بابه کریم ، لحظه ای سکوت میکند ، بعد
میگوید :

- گذشته ها ... از صبح تا شام کار میکردم
چند شاکرد داشتم و عاید ما هم بسیار خوب
بود خانه هارا مسطح می کردیم دروازه های
(گندنگاری) شده می ساختیم ... و مشتریان
فراوانی هم داشتیم ...

ولی روزی رسید که دیگر کسب هامشتری
نداشت خانه هارا ، در عوض تخته های
برنقش ، از تخته صاف و ساده مسطح می کردند
دروازه های دوبله بی و کند نگاری شده از
رونق افتاد ...

می پرسیم :
- حالا چگونه است ؟
میگوید :

- من دیگر نجاری کرده نمی توانم ، آخر
پیر شده ام ، ولی از چند ماه به اینطرف
خرادی در شهر کابل رونق یافته ... من
هم به این دکان کار می کنم پایه چوکسی
و میز می تراشیم و دیگران آن را بالای هم نصب
کرده می فروشند ...

بابه کریم یازده پسر و دختر دارد که همه
جدا زندگی میکنند ، این پیر مرد زنده دل

اسکندر مقدونی

شک نیست که همه خوانندگان عزیز ما لشکرکشی های اسکندر مقدونی را در مشرق زمین، منجمله خاک های کشور ما که اصالت تاریخی دارد خوانده و یا شنیده اند. همچنان مورخین این گذارش ها و واقعات را بعضاً به شکل مبالغه آمیز و بعضاً به شکل واقعی و حقیقی درج تاریخ کهن این سرزمین نموده اند.

همه میدانیم که اسکندر مدت چهار سال در گویایه های وطن ما یعنی در مرز و بوم دلیبران آریایی قهرآ متوقف شد. دو سال در جنوب و دو سال در شمال هندوکش آواره و هراسان مصروف تلخت و تاز بود بسط و توسعه نفوذ و تسلط یونانی هفت یا هشت قلعه مستحکم (اسکندریه) در نقاط مختلف این سرزمین باستانی بنا کرد که بصورت کلی از وجود اکثر آنها در حوزة هی (هری رود، فراه رود، ارغنداب و در نقاطی مانند پروان و غیره جاهای خیر هائی داریم. همچنان برخی دیگران در مجاورت آب های آمو در بادر نزدیک های مسیر آن رودخانه بنا شده بود که معمولاً بقایای بعضی از آنها را از «ماروشاق» بالا مرغاب نامحل ریزش (رود خانه کوچک) به آمو دریا (آی خانم) پیدا می توانیم.

توقف جبری چهار ساله اسکندر در افغانستان، بنای قلعه ها و دژها و ماندن دسته های چندین هزار یونانی ها درین سرزمین، تأثیر خود را بر رسم الخط، فرهنگ و ادبیات، هنر و عیقل تراشی، طب و نمایش های هنری و ورزشی افغانی گذاشته و از خود خاطره های بس عریق و دوام داری باقی گذاشتند.

همچنان در همه جبهان و باز در مشرق زمین بخصوص در کشورهای هند و ایران و افغانستان داستانهای عامیانه مربوط به شاهان و کشور گشایان رواج زیاد داشته و دارد که البته نام اسکندر در ذیل اسمای «دارا هب» و «اکاسره» (شاهان هخامنشی و ساسانی) جا گرفته و داستان سرایان و شعرا در نظار دارا نامه ها و شاهنامه و خداینامه ها، اسکندر نامه را هم به میان آوردند و بدین طریق نام اسکندر و کارنامه های او از خلال داستانها و منظومه ها در خاطره های عوام راه خود را باز کرد.

داستانهای عامیانه در افغانستان بنای برخی از شهرها و قلعه ها را به اسکندر نسبت میدهند مانند شهر هرات، قندهار و شهر سکندری با حصار سکندری در نزدیکی های سرای خواجه و چندین قلعه و شهر دیگر. مقاومت اهالی افغانستان علیه اسکندر و سپاه یونانی او در داستانی منعکس است که بشکل مکاتبه بین مادر اسکندر ملکه اولمپیاس و خود او صورت گرفته است که در نگارش درامه (مردان پارو یا میزاد) یا (اسکندر در افغانستان) از آن استفاده گردیده است.

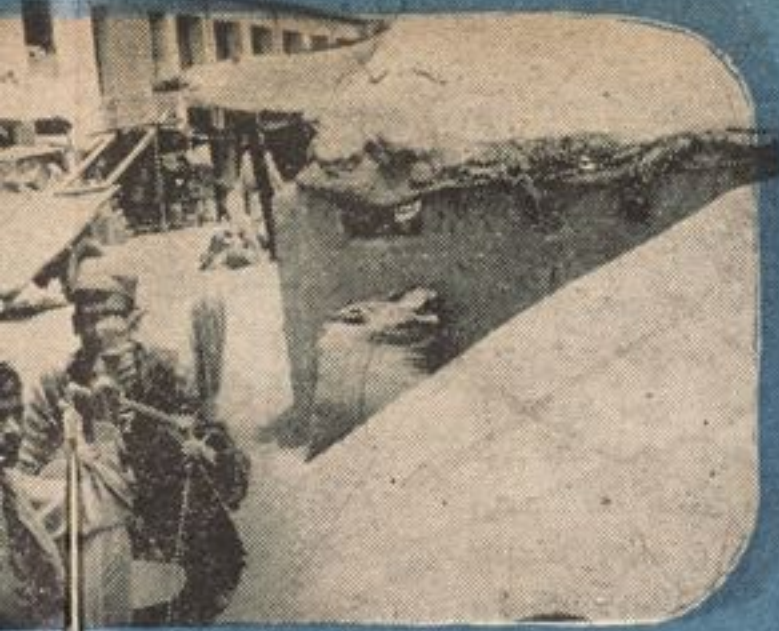
همه ما شنیده و خوانده ایم که اسکندر با (روشنانه) یکی از دختران زیبای این سرزمین ازدواج کرد راجع به برخورد این دختر و اسکندر در میدان جنگ داستانهای زیبا و جالبی موجود است که از آن مطالب تاریخی مربوط به اشتراک زنان افغان در جنگها و دلاوری های ایشان و عسرف و عادات و ازدواج های محلی و غیره بدست می آید.

همچنان ملاقات اسکندر با خضر، اسکندر و تجسس آب حیات، اسکندر و رفتنش به ظلمات، اسکندر و ملاقاتش با مردان عجیب و شگفت انگیز، تسلی یافتن مادر اسکندر با رفتن بر سر چاهی و شنیدن آوازیکه میگفت زیر خال هر قدمی دهها اسکندر مدفون است و نظایر اینها قصه های است که در گوشه و کنار وطن ما به صورت های گوناگون نقل کرده و میکنند.

شکی نیست که فتوحات اسکندر، مشرق زمین را تکان داد و همان طوری که اروپائی ها میگویند ارتباطی را میان شرق و غرب مرتبط ساخت ولی با وجود اینکه دامنه فتوحات اسکندر در مملکت ما بیش از چهار سال طول نکشید اما تاریخ زمین ما نام اسکندر را با درسها و انتباهاتی که از فرزندان کپساران بلند فرگرفت و در جهان راه خود را باز کرد در سینه خود درج نمود و از نسلی به نسلی ارمان می شود و نام و نقش اسکندر پیروزی و حملات برق آسای او در دیگر بلاد با سراسیمگی هایش وادی های مرد خیز و در دامنه های گوشه ساران مفرور و سربلند ما مقایسه و جز افسانه های محلی و داستانهای حماسی و رزمی تقافت و کلتور مردم ما شده و تا امروز از سینه ها به سینه ها نقل و از ذهن ها به گوشه ها منتقل شده است.

تبع و نگارش از: راحله راسخ

زندون و مردم



سالیکه نیکو ست از بهارش پیدا است در مندوی جلا آبا
جات فراوان عرضه می شود



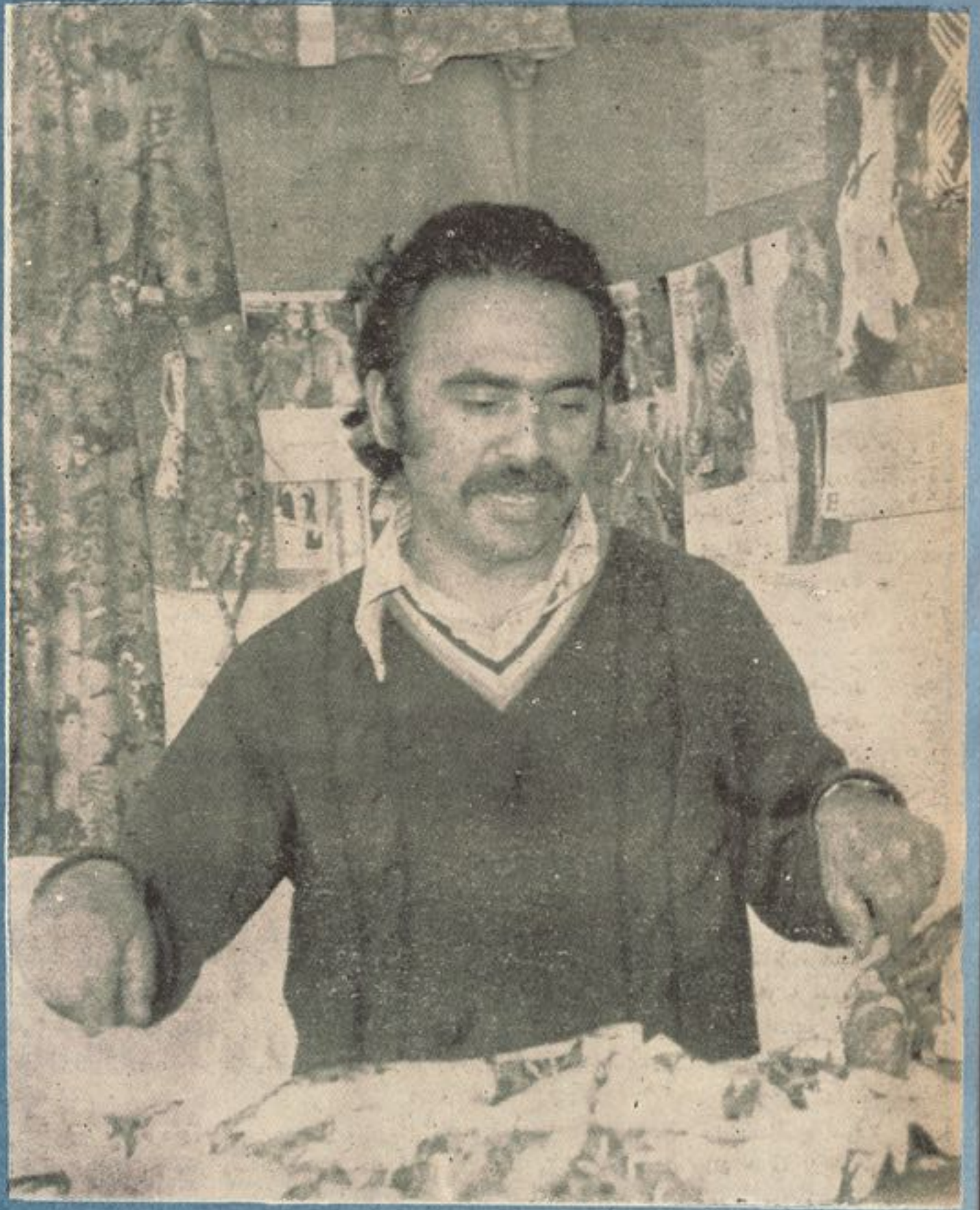
درین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم



بیر مردیکه لباسی فرسوده و مندرسش را در پله
خیاط جان خود است



طبیعت امسال سر لطف آمد و بازار محکترین را کسار



پیشه و ران قشر کار کن و زحمتکش جا معه ماستند

خیاطیکه با معاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سواد آموزی بوجود آید



ژوندون و مردم



اعظم رهڼورر قصه لويس معاصر
رجوع به صفحه ۱۱

همه مردم از وعده خلافی خیاط ها شکایت دارند



ساليکه نيكو ست از بهارش رسیده است در مندوی جان ابار نیز گندم و غله
جان فراوان برده می شود



دایود از مردم

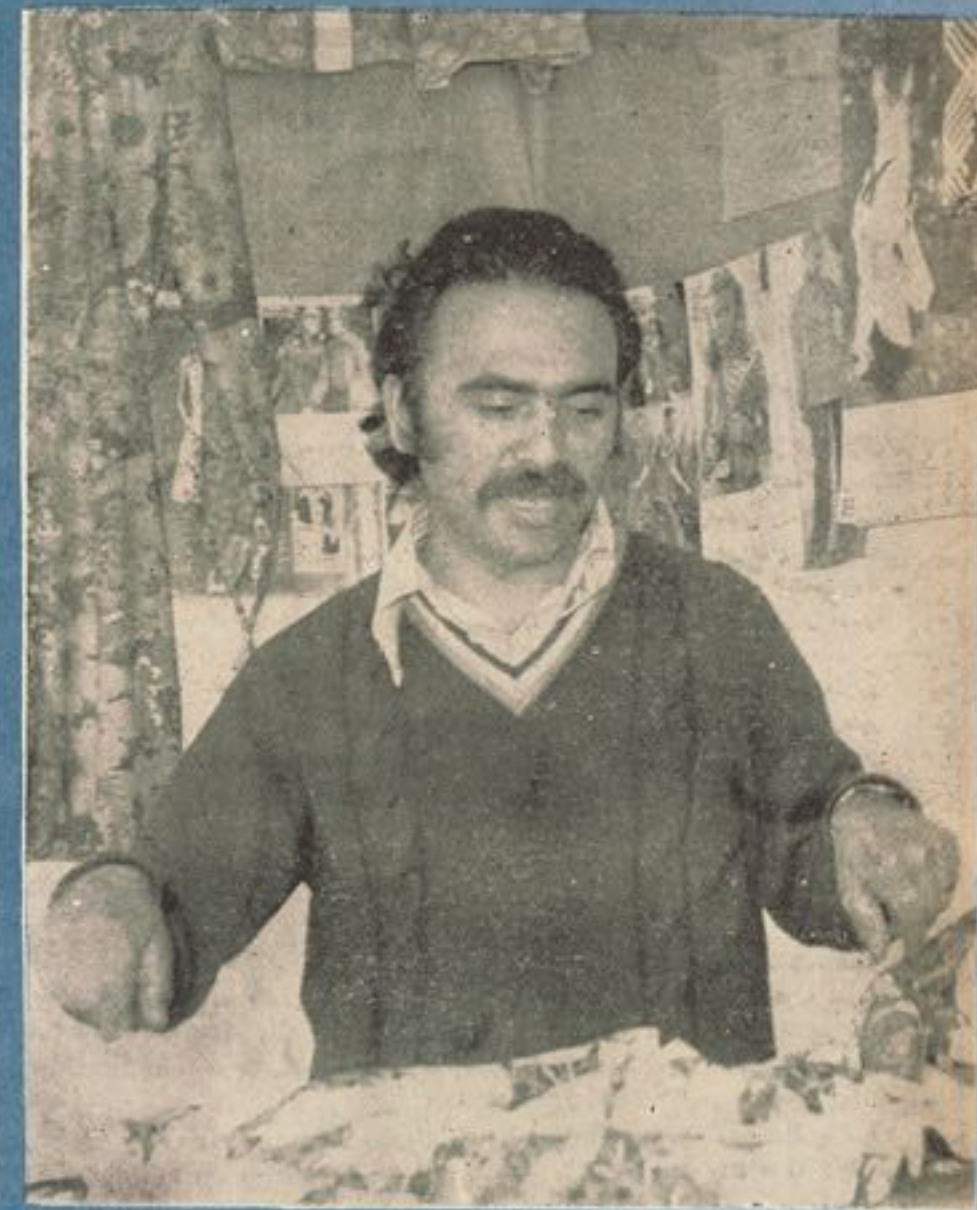
دین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم است



پیر مردی که لباسی فرسوده و مندرس را دیده می زند
خیاط جان خود است



طبیعت اسمال سر لطف آسمان بازار محکومین را کنار ساخت



پیشه وران فسرکار کن و زحمتکش جا همه ماستند

**خیاطیکه با معاش هفتگی
مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد
آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سوادآموزی بوجود آید**

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیف ها برای خیاطها میباشد

در اثر رشد وسایل تولید و ایجاد مراکز در شهرها نخستین گام هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود می آیند و با ابزار ساده کار و ماشین های دستی فعالیت نموده و در تولید اشیای مورد نیاز برای تقسیم اجتماعی کار سپیم شده که به اینتر تیب تولید پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یک فشر کارکن و زحمتکش مرحله تاریخی است که عبارتند از بون روزان خیا طسان، حلبی سازان، مسگران، نجاران و غیره کسبه کاران و پیشه وران هم دردهات وهم درشهر هابه فعالیت می پردازند ولی محل کار اصلی و تعداد زیاد شان از نظر کمیت شهرها بشمار می آید.

در شهرها و دهات کشورما نیز پیشه وران و کسبه کارا نی در شقوق مختلف مصروف کاراند و ازین راه امرار معاش و زندگی می نمایند جوانان که بکتهداد ایشان بهرغانی، وکارگران در مو سسات صنعتی و غیره می پردازند بعضی به مکاتب جذب می شو ند و عده ای هم راه کسبه کاری را در پیش میگیرند و به این ترتیب خواستیم تا باینک جوان خیاط صحبتی نمایم و قسمی نمونه از زندگی و مشکلات و آرزو های این فشر اطلاع بدست آریم و خوانندگان صفحات جوانان را نیز به این جریان بگذاریم.

روی این مفکوره بدوکان خیاطی بالا شده و بعد از احوال پرسسی ازینک جوان خیاط که در عقب میز کارش ایستاده بود سوالاتی نمودم که ذیلا به اطلاع رسانده می شود.

خیاط جوان که خوربا محمد ظاهر واصل معر فی نموده میگو ید از سن یازده سالگی به اینطرف است که به خیاطی مصروف می باشم و بعد از طی زمان و گذشتادن مراحل شاگری بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب دستگاه کوچک خیاطی می باشم.

وی میگوید: دراول خلیفه من هفته وار برایم ده افغانی میداد و مدت هابه مبلغ ده افغانی کار نمودم سوژن دم و کارهای دوکان را انجام دادم تا معاش هفتگی ام بعد از مدت زیاد به بیست، سی و چهل افغانی و بالاخره به صد افغانی رسید و ازین گذشته در اثر نشان دادن لیاقت و اهلیت تکه ای برای دو خت میگر فتم و مـز د انرا برایم میداد ند یعنی اجوره کاری نمودم و وقتی به کارها خوب وارد شدیم هاشین خریدم و وسایل دیگر مثل اتوو غیره را میا نمودم و دوکان نمودم و حالا به اصطلاح خلیفه دستگاه خیاطی خویش می باشم که پنج نفر شاگرد دارم که فعلا در کارها مرا کمک میکنند.

ظاهر واصل که یک خیاط پر حرف معلومی شود به صحبت خود ادامه داده در مورد اجوره کاری شاگردانش می گوید که هر کدام ایشان که خوب کار کند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید که خیاط ها با زحمت زیاد و عرق دیزی و مشکلات گوناگون به هموطنان خدمت می کنند ولی وضع اقتصادی خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی باشد و اکثرا به مشکلات اقتصادی مواجه می باشند.



اعظم رهنورد قصه نویس معاصر
رجوع به صفحه ۱۱

همه مردم از وعده خلافی خیاط ها شکایت دارند

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیف ها برای خیاط ها میباشد

خیاط جوان که خود را محمد ظاهر
واصل معرفی نموده میگوید از سن
یازده سالگی به اینطرف است که
به خیاطی مصروف می باشم و بعد از
طی زمان و گذشتاندن مراحل شاگردی
بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب
دستگاه کوچک خیاطی می باشم.

وی میگوید: در اول خلیفه من
هفته وار برایم ده افغانی میداد و مدت
هفته مبلغ ده افغانی کار نمودم سوژن زدم
و کارهای دوکان را انجام دادم تا معاش
هفتگی ام بعد از مدت زیاد به بیست،
سی و چهل افغانی و بالاخره به صد
افغانی رسید و ازین گذشته در اثر
نشان دادن لیاقت و اهلیت تکه ای برای
دوخت میگر فتم و مزد
انرا برایم میدادند یعنی
اجوره کاری نمودم و وقتی به کارها
خوب وارد شدم ماشین خریدم و وسایل
دیگر مثل اتو و غیره را مهیا نمودم و
دوکان نمودم و حالا به اصطلاح خلیفه
دستگاه خیاطی خویش می باشم
که پنج نفر شاگرد دارم که فعلا در کارها
مرا کمک میکنند.

ظاهر واصل که یک خیاط پر حرف
معلوم می شود به صحبت خود ادامه
داده در مورد اجوره کاری شاگردانش
میگوید که هر کدام ایشان که خوب
کار کنند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید
که خیاط ها با زحمت زیاد و عرق ریزی
و مشکلات گوناگون به هموطنان
خدمت می کنند ولی وضع اقتصاد
خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی
باشد و اکثرا به مشکلات اقتصاد
مواجه می باشند.

بقیه در صفحه ۳۹

در اثر رشد وسایل تولید و ایجاد
مراکز در شهر ها نخستین گام
هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود
می آیند و با افزار ساده کار و ماشین
های دستی فعالیت نموده و در تولید
اشیای مورد نیاز بنا بر تقسیم اجتماعی
کار سپیم شده که به اینتر تیب تولید
پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یک قشر کارکن و
زحمتکش مرحله تاریخی است که
عبارتند از بوت دوزان خیاطان،
حلی سازان، مسگران، نجاران و غیره
کسبه کاران و پیشه وران هم
دردهات و هم در شهر ها به فعالیت
می پردازند ولی محل کار اصلی و تعداد
زیاد شان از نظر کمیت شهر ها
بشمار می آید.

در شهر ها و دهات کشور ما نیز
پیشه وران و کسبه کارانی در شقوق
مختلف مصروف کار اند و ازین را
امرار معاش و زندگی می نمایند جوانان
که یکتعداد ایشان به دهقانی، و کارگران
در موسسات صنعتی و غیره می پردازند
بعضی به مکاتب جذب می شوند
و عده ای هم راه کسبه کاری را در
پیش میگیرند و به این ترتیب خواستیم
تا باینکه جوان خیاط صحبتی
نمائیم و قسمی نمونه از زندگی
و مشکلات و آرزو های این
قشر اطلاع بدست آریم و خوانندگان
صفحات جوانان را نیز به این جریان
بگذاریم.

روی این مفکوره بدوکان خیاطی بالا
شده و بعد از احوال پرسشی از یک
جوان خیاط که در عقب میز کارش
ایستاده بود سوالاتی نمودم که ذیلا
به اطلاع رسانده می شود.



جوانان آباد نیز گندم و غله
سود



خیلی گرم است



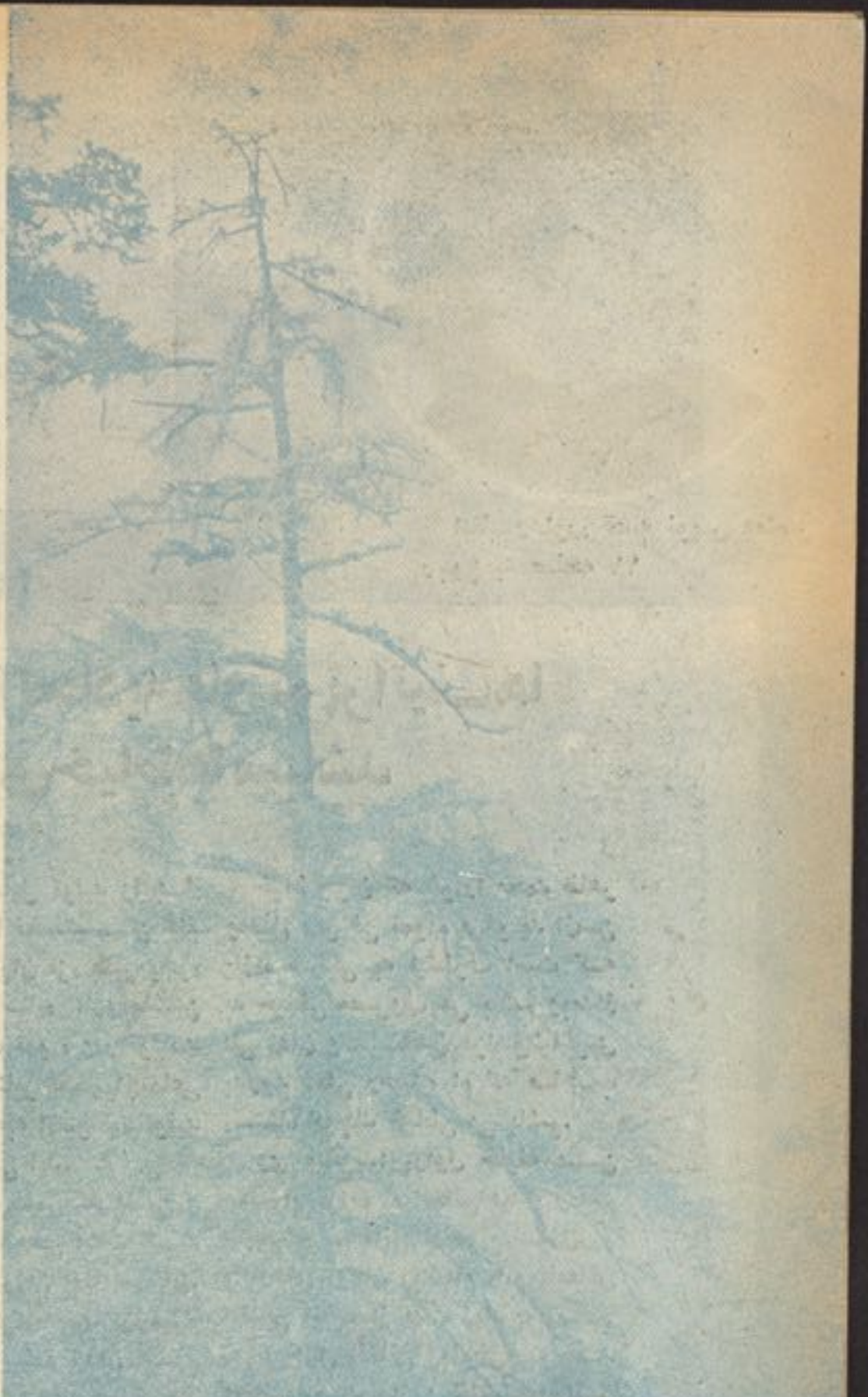
را و بچه می زند.



بن را کسار ساخت

رایور از م.م





مترجم : کاوشگر

شمع‌ها بیکه

نوشته الکساندر منزوس

در قلبم میسوزد

بخش چارم



گفتم :

(من تعجب می کنم . خانواده گرانستو روستاییان چه خواهند گفت اگر مرا ببینند؟ من فکر نمی کنم آنها حتی اندیشه راجح به تروت پدرم که توسط زنش می رسد داشته باشند ؟)

فرانسس گفت :

(تصور نمی کنم . به صورت یقین پدرم به آنها چیزی نگفته است)

بزودی پس از این گفتگوها برای تحصیل به یکی از خانقاه های فرانسه فرستادند من نیز مانند لوسی بیچاره تارک دنیا شده بودم و یگانه روز نه که مرا با جهان بیرون راه می داد نامه های فرانسس بود .

تقریباً در پایان سال دوم تحصیل بودم که در یک فوردهام برایم نامه نوشت :

هلن عزیز !

این يك نامه مشکل است که برای منی نویسم . و مجبورم خبر های تاز باری را برای تو تحریر کنم . بسیار غمین هستم که می گویم پدرت و خانم گامن مرده اند . هنگام باران شدید کالسه که آنها از سرک لفریدواز کنار پرتگاه به پالین پرتاب شد . یگانه ترحمی که بر آنها شد این بود که بدون احساس رنج و درد شدید مردند .

من با یکی از حقو قدانان زمین بادنبورگ تماس دارم که اوسالته باز گشت تو را به سکاگنلند تنظیم می نماید .

از گامن ها کدام اقوام وابستگان دیگر باقی نمانده است و تمام ملکیت آنها به تو انتقال می یابد آیا تو راضی هستی که از ملکیت نظارت کنم ؟

من به این کار عادت گرفته و بلد شده ام . و طوریکه می دانی پس از ازدواج گامن ، من امور سر پرستی را بعهده داشته ام .

بروی چیرکت باریکم دراز کشیدم و شروع به گریه نمودم بلاخره اشک هایم خشکیدند . و اکنون وظیفه ام بود تا به سکاگنلند باز گردم در ادنبورگ با فرانسس گامرون و پدرش زندگی می کردم . آنها فکر کردند که من به آستر ایامی روم ولی در گذشته هدف رفتنم به آنجا دیدن پدرم بود و اکنون او مرده بود .

در عوض تصمیم گرفتم دوباره گاللوهرری بروم ۱۲ ساله بودم که آنجا را ترک نموده بودم و اکنون بدین قلعه اشتیاق شدید داشتم ولی حالا بحیث هلن گامن دختر يك محکوم و میرشکار نمی رفتم اینبار سعی کردم نام ناظر پدرم را قرض نموده بنام هلن فورد هام که بدین آنجا آرزو دارد برگردم .

فرانسس از اندیشه من تکان خورد و مرا تشویق کرد که به ادنبورگ زندگی کنم . و حتی زمانیکه دانست من تصمیم محکم گرفته ام در بستن گالایم بمن کمک کردو در حین کار گفتگوی شدیدی نمودم .

يك بکس را از کالا پر کردم و به دیگری شروع نمودم . در همین موقع که شنیدم که

فرانسس روک میز را کش نمود و بدنبال آن فریادی از تعجب نموده و با صدای شگفت زده از من پرسید . (هلن این ها چیست ؟ تومی خواهی جادو گر شوی ؟ او به صورت یقین یکی لئوکس است و دیگری خودت) دور خودم و چهره ام از شرم داغ شد . فرانسس با آرامی ایستاده بود و هر گدی به یکی از دست هایش قرار داشت .

گفتم :

برای من بده فراموش کردم که آنها آنجا هستند . این ها خاطره دوران کودکی من هستند (هستند)

(ولی چرا او ؟ چرا؟)

شانه هایم را بالا زدم .

(نمی دانم ؟ ممکن بخاطری که او بمن مهربان بود ولی تو چقدر جنجالی هستی آیا تو چیزی را که در کودکی برایت ارزش داشته است دوست نداری نگاه نکردی ؟)

(این يك فکر نو است ؟ اینبار نگاه هایش بصورتم میخکوب شده و از آنها جرعه ملامت می بارید ادامه داد (تو نمی بینی که چقدر پوچ است؟ تو با این گدی ها که سر شان می شوی) کلماتش محبت آمیز بود ولی لحن آن پراز ملامت بود .

گدی ها را از بین انگشت های چسپیده اش گرفتم و به جیبی که بداخل پوش بکس قرار داشت گذاشتم ولی او هنوز به ملامتش ادامه داد . گدی ها او را بشکی دگرگون نموده بود برای اولین دفعه دیدم که فرانسس حسادت می نمود من یگانه دوستش بودم و او اجازه نداده دوست دیگری برگزینم .

شالم را گرفتم و بهیوای سرد ماه اکتوبر برآمدم احساسی در درونم موج می زند ولی نمی دانستم که آن رادرست تعبیر کنم .

پارک کوچک در میدان مرکزی متروک بنظر می رسید و آرامش درون آن مرا بیاد روز های آرام گذشته انداخت . چند طفل بالباس گشتی بانان از کنارم گذشته و باری چشم بزن دیگری افتاد که آنطرف روی جاده قدم می زد . اوسمی می کرد که اطفال را بدنبال کنند ناگهان صدا کرد (اونه سرویس آمد) چیزی در لحن صدایش مرا بطرفش کشاند . بطرف کتاره سیمی رفتم تا خوبتر او را ببینم چاقتر از آن بود که در خاطره ام نقش یافته بسود و لباس زیبا بتن داشت زیبا یش کمی تغییر یافته بود ولی هنوز باوجود يکه چین به پیشانی اش انداخته بود ، زیبا معلوم می شد .

من زمزمه کردم (مادر او مادر ...)

سعی کردم فریاد بکشم ولی سرویس با شدت از برابرم گشت و بدنبال خویش چز چند برگ خشک که بر اثر شمالتش پراکنده شده بودند ، چیز دیگر نگذاشت .

بعد از آن هر روز تا هنگام رفتن به سوی گاللو مری ، به پارک می رفتم تا بلکه مادرم را ببینم ولی نه اوونه اطفال را دیدم و حتی بعد ها باورم نمی شد که او را دیده باشم .



ولی خاطره دیدارش تارسیدن گاللو مری
بامن باقی ماند. وکیلیم برایم خانه داور را که
متعلق به زمین فوردیس بوده گروگرفت این
خانه پس از مرگ مادر کلان فوردیس خالی
بود و منتظر روزی بود که مری ازدواج کند
با آنجا اقامت نماید. من متعجب بودم که آیا او
هنوز منتظر لوسی گرانت است.

من بانام جدیدم هلن فورد هام بخانه
زیبا و بزرگ اقامت نمودم و چند روزی راه
استراحت و مطالعه صرف کردم.

بعد روزی امر کردم که اسپس را از طویله
زین نمایند و بسوی دریا راندم. آرزو داشتم
تا قلعه گاللو مری را از آنجا ببینم.

نزدیک دریا رسیدم و از آنجا بسوی جنگل
سیاه دیدم. دلم می‌تپید و فکر اینکه درختان
را بریده اند تکانم می داد می‌دانستم که نهال
های جدید غرس کرده اند ولی نمی‌خواستم
تا شاهد تفرات که با آنجا رخ داده بود باشم.
می‌خواستم که جنگل سیاه همانگونه که بود
باقیمانده باشد.

همانطور که به سوی جنگل می‌دیدم.
متوجه شدم که مرد بلند قد با موی های کم
رنگ از جنگل برآمد همانجا که ایستاده بودم
قدرت شور خوردن نداشتم. تنها لثوکس
گرانت چشمان آبی رنگ مانند جواهر داشت
نزدیک شد موی هایش کمی تیره تر شده بود
و چهره اش تغییر یافته بود.

مرا دید و پرسید :

(فکر می‌کنم شما دوشیزه فورد هام هستید؟
عروس ما گفته که شما خانه را اجاره گرفته‌اید
او هیچ نشانه‌ای مبنی بر شناسایی من نداد.
ادامه داد. (چطور از اینجا خوش تان آمد؟)
(بلی بسیار زیبا ست)

(شما باید به قلعه گاللو مری بیایید. در
اینجا به ندرت آدم های از دیگر جای های
آیند مادرم و ایزابل عروس ما بسیار آرزو دارند
تا چهره های نورانی ببینند)

آواز لوسی چیزی یاد نکرد و نفهمیدم چرا؟
برایش گفتم (حتما خواهام آمد) خواستم تا در
برابرش آرامش را حفظ کنم ولی دریافتم که
این مرد خیلی زیر فشار قرار دارد او خودش
این را میدانست من از احساس نگاه‌هایش تبسم
کمرنگی که روی لبانش قرار گرفت این را
دانستم و چنین معلوم می‌شد از اینکه روی
دوشیزه فورد هام اسرار آمیز اثر گذارده بخود
می‌بالید.

می‌خواستم آن تبسم معنی دار را ختم کنم
لذا گفتم: (جنگل، روبه ویرانی گذارده‌است)
چشم های آبی سبز رنگش تنگ شد معلوم
می‌شد که از این مطلب خوشش نیامد. گفتم
(نباید کلمه (ویران) را بکار برد فقط آنها بیکه
بدرد نمی‌خورند قطع می‌شوند دوشیزه فورد
هام یک زمین با هوا سر برآه نمی‌شود پس
یقین شما این راه همه بهتر می‌دانید؟ بمن

گفته اند که در این کار دست چیره دارید).

گفتم :

(مبالغه آمیز بنظر می‌رسد) برای اینکه
موضوع صحبت را عوض کنم بزودی افزودم
(تابه گاللو مری راه زیاد نیست؟)
تا گمان متوجه شدم که اشتباه کردم. باید
راجع به اینجا هیچ چیز نمی‌دانستم لبم را
گزیدم ولی او مطلب را نادیده گرفت.
ما خدا حافظی نمودیم و او اضافه کرد:
(فردا مادرم دعوت نامه برایتان خواهد
فرستاد)

لگام های اسب را کشیدم.

(آقای گرانت، منتظرش هستم)

(بامان خدا دوشیزه فورد هام. نام دیگر
تان چیست؟)
چشمان آبی اش به شدت زیرک معلوم
می‌شدند.

بالکنت گفتم :

(نام دیگرم - ... هلن است)

(هلن؟ نام جالب و زیبایی است. من آن
را دوست دارم) این را با لحنی که من تکان
خودم ادا کرد بعد اضافه نمود.

(من بسیار دختر هارا می‌شناسم که
هلن نام دارد.)

جواب نداشتم. دستم را برسم خدا حافظی
تکان دادم و بسوی جاده اسب را تاختم.

در برابر پرسش ایزابل گفتم :

(خانه دودزنیاست و من در آنجا به شدت
آرامش احساس می‌کنم و سعی می‌کنم از آنجا
خوب مراقبت کنم و حالاکه با هم معرفی شدیم
امیدوارم شما نیز سری به آنجا بزنید.)
در همین موقع لثوکس با دریشی سیاه که
از آن باکی می‌بارید و پیراهن سفید که سخت
با هم زینت می‌دادند در آستانه دروازه معلوم
شد و گفتم :

(من نیز در این دعوت شریک هستم؟)

احساس کردم که بر چهره ام موج گرمی دوید.
در عقب چشمان درخشانش موجی از ریشخند و
استیلا خواننده میشد. با وضاحت گفتم: (طبیعی،
چرا من استثنا قایل شوم؟ من فکر کردم که

تمام خانواده راملاتان نموده ام.)

خاموشی سنگین و دراز مدت بر همه جا پال
گسترده ولی بالاخره آن را خاتم گمرا نست
شکستند :

(بپغله فورد هام شما هیچ راننده‌اید ما...
دختر دیگری هم داریم. ولی آواز مدتی است
مریض می‌باشد و کسی رانمی‌زند.)
(خوب، درست است.)

بپنگام نان شب پرده از روی ترازیدی لوسی
برداشته شد. نان به صورت عادی صرف میشد
تا اینکه من راجع به گوشت گوسپند نظر دادم
و گفتم :

(ادامه دارد)

از بیرون، قلعه گاه لگو برای بهمانگونه که
بیاد داشتم بنظر می‌آمد. برای نان شب به
آنجا دعوت شده بودم و به همین دلیل پیراهن
شب درازم که بتازگی دوخته بودم، پوشیدم.
دروازه باز شد و مرا به اتاقی رهنمایی کردند
که آنرا بیاد داشتم. این همان محلی بود که
پس از دست دادن بیپوشی در سرداب مرا به
آنجا آورده بودند. دنیس بیچاره ورنج کشیده
در حالیکه می‌لنگید بطرفم آمد و دستش را به
بسویم دراز کرد:

(بپغله فورد هام، شب بخیر. ما از دیدن تان
خوشحال هستیم.)

سپس با سرعت دستم را رها کرد و بعد اضافه
نمود :

(بلی، این جانی برادرم. و او البته زنش.)
رویم را بطرف جانی و ایزابل گشتاندم و
گفتم :

(چطور هستید؟) جانی بی‌تر و خوشن‌تر
شده بود. ایزابل هنوز زیبا بود و به آن آگاهی
کامل هم داشت. ظاهرش شجاعت‌ر بنظر آمده
و در چشمان سبز رنگش هنوز شیطنت موج
می‌زد.

دنیس ادامه داد:

(و این پدر و مادرم هستند) بتوبه با خانم
گرانت و سرگریک حرف زدم. در حالیکه
مشغول گفتگو با ایشان بودم و چشمانم
لثوکس را می‌پالید ولی او آنجا نبود. و راجع
به لوسی کسی حرف نزد.



آغوش باران و دریا در سینه یک وطن

جنگلات سرسبز و درختان انبوه اسمار از بیش از آنچه پندار انسان مدد کند زمین برکوه و دره کشور عزیز ما دهر دره عشقی و بر هر کوه بهاری دارد. این کوه ها و این دره ها پرورشگاه مردم خوارگی گشتی است که میان خار و سنگ ها برای شان زندگی ساخته اند و از ریگزار نان بدست آورده اند و در تحکیم بنیاد اقتصاد مملکت سهم گرفته اند. اسمار مربوط ولایت ننگرهار در میان کوه های سر بر آسمان سوده دوز رویا انگیزی است.

وقتی که با عبور از روی پل چوبی دریای بیخ جغه سرای را پشت سر بگذارید در دره عمیق و دور و درازی پامی گذارید که از شمال تا جنوب با کوه های بلند و آسمان بوسی احاطه شده که درختان کهن سال همیشه بهار سر انداز مخملین سبزی روی آن کشیده است.

در میان دره دریای خروشان و کف آلود کتر باتکوه خیره کننده بی چون و چاره کستری مست می خزد و هجوم موج هایش ساحل

لحاظ فرآورده های جنگلی در تقویت اقتصاد رومی لرزاند بیاید با موتور سفر کنیم. آواز این سفر ترس انگیز آمادگی بیشتری دهکده های معمور وارد مرکز اسمار میشود میخواهد زیرا راه باریکی که از شمال دریا می گذرد حتی برای موتورهای جیب نیز خالی بریکوت آخرین منطقه اسمار است جای که مردان

غیمتی بشمار میرود. بزرگی سینه کوه هارابو شانه است که علاوه بر زیبایی و کیفیتسی که دارد بخش بزرگ و سیله معاش مردم آن دیار است.

مردم اسمار به زراعت و مالداری مشغول اند اما چون سینه سخت خار و سنگ های زمین اسمار برای مردم مجال کشت و زرع کمتر میدهد فروش چوب تعمیراتی یکی از حرفه های عمومی مردم گردیده است که سالانه پول هنگفتی برای مردم می آورد.

اسمار یک نقطه زیبای کشور

در ساحل جنوب دریای کتر چون زمرد در حلقه دره ها و وادی های رویا انگیز افتاده است

درختان بزرگ اسمار به غیر از شاخه ها ۱۸ تا ۲۰ متر بلندی دارد که از هر یک به صورت عموم سه ستون شش متره میسازند و درختان قطور و بزرگ را دریای کتر به شکل می تواند تا جغه سرای به دوش بکشد.

بزرگترین جنگل های اسمار در ریزه گل، ناری، خیره گل، مشواتی، لواتی، ساو واقع است و در این جنگل ها بیشتر درختان بلوط ارچه و زیتون پیدا میشود و امروزه از درختان ارچه این جنگل ها بیشتر کارگرفته می شود.

مردم نزدیک جنگل به قطع کردن تراش و انتقال چوبها تا ساحل دریای کتر استفاده میشوند و چوبها بعد از آنکه توسط امواج دریا به جغه سرای میرسد جاله بسته میشود و توسط جاله بانان ماهر این چوب ها به نمر خیل که گدام چوب موسسه در آنجاست برده میشود. اکثر مردمان محل در میان آن جنگل ها زندگی میکنند و دهکده های کوچکی دارند و برخی هم در روز های گرم تابستانها به سوی جنگل ها می شتابند هوای ملایم جنگل روح انسان را نوازش می کند و فریاد پرنده گان وحشی

در صحرا ها و مزارع کار می کنند و مردان امور خانه را انجام میدهند.

مرکز اسمار در ساحل جنوبی در دریای کتر افتاده است و آنجا دروازه بی برای دخول دره دیگری حساب میشود که ظاهرا بادره بزرگ و طولانی یکی است. اینجایی چوبی معلق که با مهارت تام روی دریای کتر ساخته شده است هر دو ساحل را با هم پیوند میدهد و متاسفانه این پل قابلیت برداشت اشای لقیل را ندارد، چه جای آنکه انسان بخواهد با موتور از بالای آن بگذارد.

بارگام، سنگورک، شال، جلالا، نسه گام، سنگ ساو، ناری، باشنگر و بریکسوت از دهکده های معروف اسمار به شمار می رود که مردم شان بعد از جغه سرای و پیرامون آن تا بریکوت در دوطرفه دریا زندگی دارند.

این دریای خروشان هر چه بیشتر ساحل خود را سیراب می سازد و تا چشم کار می کند دوطرفه دریا سرسبز و شاداب است و درختان

از خطر نیست. سفری بجزیب میان دره سر سبز اسمار خاطره انگیز است. به دوطرف سرگردانده های سرسبز و شادابی تنها به نظر می خورد که به ساحل شمال دریا



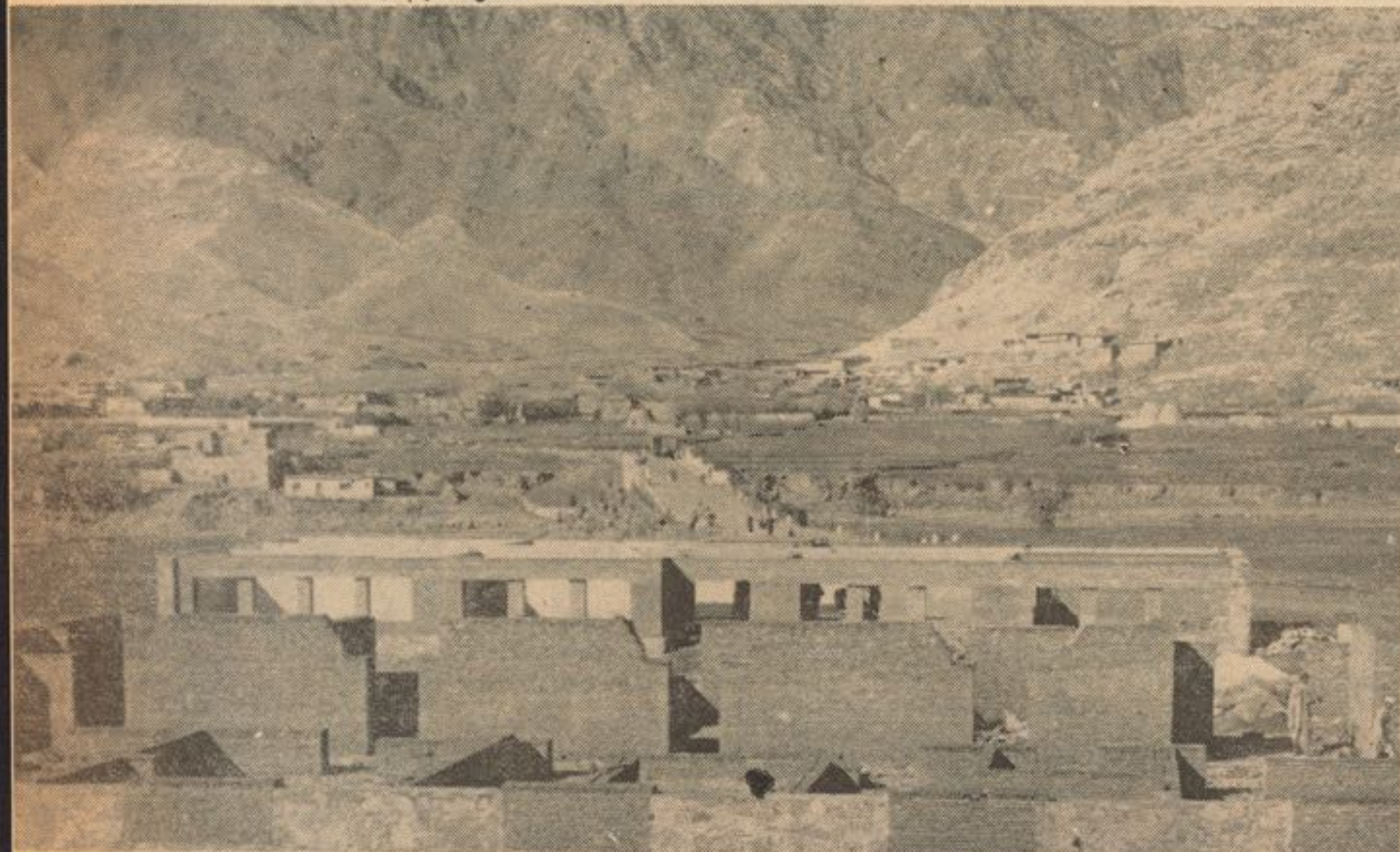
از چوب جنگلات اسمار دروازه و انواع لوازم تعمیر ساخته میشود درین عکس پل دروازه که به هنرنورستانی مشیک شده دیده میشود.



ازکار گاهای دستی مانند دیگر نقاط کشور در اسمار نیز محصول صنایع دستی مسرور عرضه میشد



در اسمار نیز آنجا که زمین هموار برای کشت و زرع مساعدت کند دهاقین باین شیوه خدمات زراعتی را انجام میدهند



شهر اسعد آباد در دامنه های کپساران سربلک بحیث وادی زیبایی مرکز کتر است با اساس پلانهای انکشافی عمرانی این نقطه کشور نیز از آبادی های عصری بهره مند میگردد .

مطالعات نشان میدهد که این دهکده سرسبز و زیبا که در وسط دره کتر مو قعیت دارد در ازمنه باستان یکی از معبرهای بحساب میرفت که حصص شرقی و حتی دامنه های شمالی و جنوبی سلسله عظیم هندو کش را بهم وصل میکرد مجرای رودخانه کتر بود که از منبع تا مصب آن (رود خانه کابل) نزدیک سرکانی کامه جلال آباد در عرف عامه مردمان محلی بنام های یار خون، کاشغر، کتر و درماخذ کلاسیک به نامهای کومیس و کواس شهرت داشت.

دره کتر که اسمار نقطه وسطی آنرا احتوا کرده است معبر مهمی است که یکطرف از راه دره های فرعی (باشگل) و (ارنوی) و کوتل های (ماندل) و (دوره) یا بعبارت دیگر از راه بریکوت ولندی سین و (گامدیش) و دیوانه باب به دره منجان بدخشان منتهی می شود و از جانب دیگر راه های آزان به علاقه های باجو و چترال و سوات رفته است.

هوای اسمار گرم و بادهای مغالف ز یاد دارد.

اسمار نظر به مو قعیت خود روی یکی از معابر قدیمه عبور و مرور اسکند رو با برادیده و قبایلی که با اسکندر درین حوالی مقابله های شدید کرده اند باسم (اسپاسیانها) یاد شده اند. از لحاظ در ختان میوه دار اسمار غیر از توت برای مهمانان و سیاحان خود چیزی ندارد این منطقه اهمیت سوق الجیشی تاریخی دارد.

زندگی را مست و باحرارت می سازد . تهیه مواد زراعتی آنچنانکه یاد کردیم چه دردهات و چه در جنگل ها مشکلات زیادی دارد قطعه های کم مساحت کوه ها و دامنه ها با اندک ترین امکان کار در آن قابل کشتندی گردیده است و مردم نیرومند و با شہامت اسمار مانند دیگر باشندگان این سر زمین پیوسته به رام کردن طبیعت و تسلط بر آن با همه بیوسیلیگی کمر بسته اند و تا هنوز به صورت خستگی ناپذیر تلاش میکنند .

زراعت مشهور اسمار، گندم ، جواری و برنج است . در میان جنگل های اسمار لانه های زنبور عسل فراوان است که توسط عده یی از مردم آنجا به نقاط مختلف کشور غرض فروش برآه میشود .

روغن اسمار ، شال های شانه اسمار ، کلاه های پکول اسمار ، در کلیه نو احسی مشرقی و کابل شهرت دارد . درسوا، ناری و بریکوت مردم به لجه یی مشا به پشه یی تکلم میکنند و در دیگر قریه هالجه های مختلف پشتو معمول است. دریای بزرگ کتر در حصه بریکوت از چترال وارد می گردد و دریای لندی سین نیز در همین جا با آن می پیوندد در جنوب و شرق اسمار، باجو و دیر، سوات و چترال افتاده است.

اسمار یکی از مهمترین دهکده های دره کتر است که از لحاظ مراودات در دره های پر پیچ و خم شرقی حایز اهمیت میباشد.



بهتر است به طفل خویش اجازه ندهید در بستر شما بیاید



بماند. اگر درین مدت یعنی بعد از بیدار شدن تا صدای زنگ ساعت خاموش نمانده غالمغال و گریه را - براه اندازد لحظه ای صبر کنید اگر باین حالت اصرار ورزد آنوقت بر شما است تا بیدار شوید البته برای عادت دادن طفل به دوباره خوا بیدن و یا آرام ماندن در بستر در ماه مابعد نیز بکوشید .

هر گاه ممکن باشد بگو شید تا در سن شش ماهگی طفل از اطاق والدین کشیده شود .



وقت احساس راحت طفل وقتی است که در آغوش شما قرار گرفته باشد و در آنوقت یک جهان تقارن اشتیاق، آرامش رادر سیمای شما مشاهده می کند مخصوصا وقتی به وی مینگرید و هم همین احساس را از کیفیت صدای پر لطف و مهربان والدین که با وی صحبت می کنید بدست می آورد .

اگر بتوانید طفل خود را تربیه کنید تا در صبح وقت که بیدار می شود روی بستر خود بی سرو صدا باشد:

بسیاری اطفال در و سبب سال اول عمر خود می خواهند کمی ناوقتتر از وقت معین (ساعت پنج یا شش صبح) که در اوایل د و سست داشتند بیدار شوند یعنی بیشتر در بستر بمانند .

معذالك بسیاری والدین عادت دارند به خواب طفل خویش گوش داده و با اولین غمغم که از بیداری طفل بگوش شان می رسد از بستر خود جست زده و این موقع را بطفل نمیدهند تا اگر خواسته باشد دوباره بخواب برود یا خود را لحظه ای به چیزی مصروف سازد در نتیجه و وقتی که طفل رویا سه ساله می شود هنوز هم ممکن است قبل از ساعت هفت صبح بیدار شود و طبعاً طفلی که عادت پیدا کرده باشد برای مدت طولانی در ساعت و وقت صبح رفیق داشته باشد هنوز هم بآن تقاضا خواهد داشت .

بنابراین والدین اگر آرزو داشته باشند تا ساعت هفت یا هشت بخوابند عوض اینکه برای بیدار شدن صبح از آواز طفل، از ساعت زنگدار استغاده نمایند باین ترتیب که، زنگ ساعت را پنج دقیقه ناوقتتر از وقتی که طفل شما بیدار می شود عیار سازید، و در هر چند روز هنوز هم پنج، پنج دقیقه وقت آنرا پس تر ببرید. هر گاه طفل شما قبل از زنگ ساعت بیدار شود و شما اعتنا نکنید ممکن است دوباره بخواب رود و یا ممکن است پیاموزد که برای وقت درازتر بیدار

بعضی اوقات وقتی يك طفل كوچك در شب از خواب بیدار میشود ممکن است به اطاق والدین خود برود و یا اینکه مصراً گریه کرده و بنا بران والدین وی رادر بستر خود برده یکجا بخوابند تا طفل شان آرام بخوابد .



این حالت مانند بسا موضوعات عملی در ابتدا ساده به نظر میرسد، مگر بعداً این حرکت بعین یک اشتباه عرض اندام می نماید. پس توصیه میشود که هرگاه طفل شما از خواب بیدار شده و مکرراً به بستر شما بیاید همیشه بکوشید فوراً وجدیانه وی را به بسترش برگردانید (ببرید). مؤلف عقیده دارد که روی تردیلی باشد معقول به نظر میرسد تا بطفل اجازه داده نشود به بستر والدین برود حتی حینی که پدر غرض اجرای کدام وظیفه هم از خانه دور باشد .

با طفل خویش رفیق باشید :

هر وقتی که با طفل خویش باشید کاملاً با وی بقسم يك رفیق رفتار نمائید. چه طفل احساس مینماید چه طور با وی معامله می نمائید مثلاً تمام اوقات وی را غلامی دهید، غسل می دهید، برایش بوقانه می سازید، يك تخت پیشروی وی قرار میدید تا بادست های لطیف خود آب بازی کند، لباسش را می پوشانید، تنه هایش را که ملوث گردیده عوض می کنید، وی رادر بغل می گیرید ، و یا فقط در اطاق لحظه با وی یکجا می نشینید .

وقتی طفل تانرا در آغوش بر میر و محبت خود فرشته یاروی پاها انداخته با وی مهربان می ورزید، یا با آواز مهربانوی راجان و فریان می گویند وقتی باین همه حرکات بطفل نشان میدید که فکر کنوی (طفل) بهترین



خشك و غیر قابل معاشرت با دیگران بار خواهد آمد .

يك موضوع قابل ذکر که می توان به والدین بی تجربه نسبت داد اینست که وقتی انجام کاری را بسیار جدی می گیرند و زمانی را برای آن صرف می نمایند، فراموش می کنند تا طفل خویش را محظوظ گردانند که باین صورت هم والدین و هم طفل فی الواقع چیزی را از دست داده اند .

طبعاً با گفتار و توصیه های بالا چنین مقصد ندارم بگویم تمام اوقات که طفل شما بیدار است باید با وی پیوسته حرف بزنید یا به اصطلاح با طفل خود را میخکوب سازید و با وی بچسبید . زیرا هرگاه چنین تصور کرده باشید این وضع طفل را خسته ساخته و اگر برای مدت زیاد دوام کند وی را ضایع خواهد ساخت یعنی عادت بد را فرا خواهد گرفت .

می توانید ازده حصه نه حصه وقت خود را که با طفل خود بیاشید خاموش باشید که هم بشما و هم به طفل شما خوب است . پس بهترین



بقیه صفحه ۳۳

بقیه خیاطی

وی درباره قیمت بودن و اندک بودن مواد اولیه و خام هم اظهار نظر نموده و کمبودی و قیمت بودن مواد خام را همراه با اضافه بودن کرایه دو کانها که اکثرا از طرف صاحبان دوکان خود سرانه تعیین می شود و هر سال خواهان کرایه بیشتر می گردد. با چنین ابدان نظر کرد، که باید بشاروالی در تعیین کرایه دوکانها اقدام جدی نماید و کسبه کاران را ازین مشکلات نجات بخشند در حصه مصروف بودن خیاط ها میگویند که ما اکثرا در شب های عید و جشن و غیره کار زیاد داریم و تقریبا کار ماشکی فصلی را بخود می گیریم و در باقی وقت کار بسیار کم وجود دارد که ازینرو بالای زندگی اقتصادی ما تاثیر دارد.

ظاهر خیاط از بیسوادی قشر خیاط نیز یاد نموده و آرزو دارد تا در کورس های اکابر خیاطها بتوانند سواد بیا موزند.

در حصه اجرت کار به جواب سوالی

تو ضیح میدهد که : ما اولاً وقتی تکه را برای دوخت می گیریم برای آن مصارف هم داریم اول اجوره شاگردان، تهیه مواد مورد ضرورت مثل تار، دگمه و غیره و مواد مثل تیل و سامان ماشین و همچنان کرایه دوکان ما لیا ت بر عایدات که سالانه پرداخت میشود و به این لحاظ یکمقدار پول که باقی میماند ضرر و رتبه ای روز مره دستگاه نان خوردن و غیره بمصرف میرسد و باقیمانده پول را برای خرج فامیل های خود تخصیص میدهم تا از راه آن زندگی خود و فامیل های خود را پیش ببریم

و به مشکل زندگی را برای خود و فامیل تامین می نمایم .

بناغلی واصل در مورد وعده خلافی خیاطان چنین ابراز می نماید: چون کار خیاط ها اکثر قسمی است که قبلاً گفتم فصلی می باشد و بعضی هم اصرار می نماید که قبل از موعد کارشان تمام شود که در وعده خلافی تاثیر دارد البته نبودن مواد مورد ضرورت در بازار و مریضی بودن شاگرد ها هم تا ثیر دارد.

به هر حال باید گفت که همه هموطنان از خیاط هادر حصه وعده خلافی شدیدا شکایت دارند.

وقتی درباره وعده خلافی خیاطان باوی صحبت زیاد نمودم وی گفت که بعضی ها که کارش تمام می شود بصورت قرض کار تمام شدرا می برد و ملتفت این امر نمی گردند که مانیز برای زندگی بخور و نمیر به پول ضرورت داریم روی همین احتیاج است که از نوک سوزن احتیاجات خود را مر فوع میسازم .

ظاهر خیاط از واردات اموال دوخته شده هم جدید و هم کهنه شکایت داشته و می گوید در زندگی خیاطان تاثیر نامطلوبی دارد که باید در مورد توجه صورت گیرد.

بقیه در صفحه ۵۴



کاروان بزرگ انتقال دهنده برف و مژده رسان بهار زیبا است.

از سیرت و سیرت



التر: م. ن. ای بیک
ترجمه حکیم سرعی

علیشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهسرات و انتصاب او بهت میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از سزادگان جمهوری علم بدوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بايقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بايقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کفرتش را دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه خصوصیت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیششاه د های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگرد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

سرداد مجدالدین پروانه چی زیر گانه چشمک زد.

جناب دادگستر، ما خود عمداً عبدالوسیع را دعوت ندادیم. کمی مذاکره داریم...

امیر مغول گفت: سحر خود شما هم از استادان لطیفه و مطایبه هستید چرا شروع نمیکنید.

شهاب الدین دست خود را تکان داد و گفت: زنجیر، چنانچه من هزل مطایبه زایا ارکان دولت و امرا برای ابد ترک گفته ام عبدالهین باخته ای کنایه امیر گفت:

ما سببش را که میدانیم از طرف غلی شیر تعزیر شده اید.

خواجه خطیب، غافلگی که با وجود کبر سن لباس (شیک) پوشیده بود و حرکاتی کودکانه داشت، گوشهای خود را تیز کرده پرسید:

ساز از موضوع ما اطلاعی نداریم، آنچه واقع ای رخ داده است؟

صدر یک مجلس در برابر مطایبه ای که علیشیر بمن متوجه ساخته بود، بی درنگ پاسخ داده بودم، ازین حرکت من نهایت متاثر شده اند شهاب الدین بق- بقی خنده سر داد یکی از بیک های شکاری سینه خود را بیرون کشیده گفت:

شما هم شاعر را درست مانند من، بسان خرگوشی که ناگهان سر راه قرار گیرد بیک تیراز یا افکنده اید!

مجدالدین از اینکه راه مذاکره بصورت طبیعی باز شده بود، خیلی مسرور شد. برای اینکه توجه همگان را جلب نماید، مانند کسیکه از فلاکت واد باری خبر بدد، صدای پست ادامه داد.

جناب، بحال خود شکر کنید اجنب دادگستر، موقع کنونی خود این محفل را نعمت بزرگ خداوند بشمار آورید شما هنوز ضرب پنجه علی شیر را نخورده اید هرگاه شمارا از شیر ما میراند، چه می توانستید بکنید؟

شهاب الدین چشمای خود را از حد بیرون کشید:

قربانت شوم، آخر ازین چه گناهی سرزده است خداوند بزرگ چنین روز سیاهی را نصیب هیچ یک از بندگان خود نسازد!

مجد الدین قامقام خندیده دستها را بهم زد. سرنوشت سرآمد شعرای خراسان مولانا نابینایی به کجا کشید؟ مگر از مرز بیرون رانده نشد؟

یکی از سطر نجبازان که در گوشه ای نشسته مصروف بازی بود گفت:

مولانا بسپاحت رفته است.

این سخن بیپوده است اتو خبر نداری... مجدالدین بطرف سطرخ باز چشم خود کشید...

یکی از بیک ها درین صحبت دوید. طوری که شنیده ام، شهرت ساز نوایی از یکسو تا کازان و از سوی دیگر تا ختن و کاشغر پخش گردیده است

امیر مغول بطرف او که رشته صحبت را قطع کرده بود از زمین نگاهی خشم آگین افکند و آنگاه باده را چون آب لاجرعه سر کشیده ادامه داد:

آنچه مرا به تشویش افکنده، جنبه دیگر مسئله است. سر چشمه تمام مصائب اینست که نوایی قدرت سراسر خراسان را در کف خود گرفته، تمام امور و مناصب را تحت نظارت قرار داده است. آخر برای برخی بیک ها که اسلاف شان مانند برده در خدمت تیمسور صاحبقران قرار داشته اند، هیچگونه صلاحیت و اختیار باقی نمانده است جای بحث و گفتگو نیست که بیک ها ستون فقرات دستگاه را تشکیل بدهند، آنها همیشه در انجام وظایف خویش استقلال و آزادی تام داشته اند اما

نوایی تمام ستن و رسوم گیتی دولت را برهم زده میروید میگویند که باید حکام شهر ها و ولایات با دفتر حساب و کتاب، چون (ماکوی جول) پیوسته به شهر هرات در وقت و آمد باشند نمیدانم نوایی زیر پرده شعار هایی چون مردم، عدالت، وقانون، چه کار های به منصفه ظهور خواهد کرد!

سخنان امیر مغول اکثر حاضرین را تحت تاثیر قرار داد سطرخ بازان نیز بیستابانه کوشیدند تا هر چه زود تر بازی خود را ببایان رسانند، پروانه چی انگشت های مزین با انگشتر های گرانبهای خویش را آهسته آهسته بعد از آورده ماهرانه نکامی به مجلس افکند و چون توجه همگان را بخود جلب کرد، با حرارت سخن گفت:

آنچه نوایی راجع به مردم و عدالت ابراز میداد، از نگاه رجال مجرب و کار آگاه... چیزی جز سلسله خشک میان تنی نمی تواند باشد. عوام بسان رما کوفسندند برای راندن آن، چوپان فقط به چوب مستحکم ضرورت دارد نوایی بجای آنکه برابر ورنک بزنند، چشم بیرون می آورد، مثلاً نوایی برخی از عاملان محترم را بچرم بیداد و ستم بر مردم محکوم نموده بود و این مایه بیداری تمام مردم مملکت شد. هر روز سیل شکایت از عاملان و احکام ولایات بسرا زیر شدن آغاز نهاد، این رسالت نه، بلکه صحافت است، چه

میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم و گوش خاقان را متوجه برین حقایق بسازیم.

خواجه خطیب سر را علامه ناز تکان داد و گفت:

دل به خاقان میسورد. باین روش که علیشیر نوایی خوشتن را در نظر اهالی بیکر جلوه میدهد، مملکت آله دست وی و گروهش خواهد گردید. هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنگباران نموده بود، زنجیر نظارت کشیده شود، باز هم حوادث دهشت زانی بر خواهد انگیخت در روزی شعار های عدالت و قانون نوایی چیزی جز ظلمت و تاریکی وجود ندارد!

ساری و در واری آن ظلمت است. تاریکی است! شهاب الدین که آب از دهانشس هر طرف میپرید، خشمگین سر حرف آمد:

جناب خطیب، شما حرف جن را اظهار داشتید آیا دلیل اذیت بر ضروری است؟ اگر این کینه با حرف مرحله شکوفان عمر عزیز هست بیاس خاطر شریف شما اینک یک دلیل:

وگر هر فکر خود اثری پدید آوردم که در نفس الامر نظیر آن در هیچ یک از السنه عربی فارسی و هندی وجود ندارد..... اما به سعی و مجاهدتی که درین راه بخرج داده بودم، هیچگونه توجیهی مینول نداشته اند.

اکنون دروازه تمام مدارس بر روی بنده مسدود است آنایکه پیرامون نوایی گرد آمده اند و نیز استادانی که در مدارس ماتدرسی میکنند، اهل علمی چون هیات، ریاضیات و منطق اند که با آئین ما سر ساز گاری ندارد و در پیشدار ملکشان، شبیه پدید می آورد کجاست آئین و کجاست آئین داری؟ کجاست عدالت؟

مجد الدین گفت: جناب باید این سخنان را مستقماً در میان مردم تبلیغ نمود!

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های ظریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت

جناب باید این سخنان را مستقماً در میان مردم تبلیغ نمود!

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های ظریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت

جناب باید این سخنان را مستقماً در میان مردم تبلیغ نمود!

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های ظریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های ظریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت

چستی فقل از اسرار دلها گشود. بیکها
و عملانی که از خزانه دولت، همیان، همیان
ملا و نقره حقوق می گرفتند به اظهار تخیلات
شیرین خود دایر بر اینکه هر یک شهر و ولایات
مکمل در تحت حاکمیت داشته باشند، آغاز
نمودند (ونقشه تجزیة خراسان را نزد خود
کشیدند).

در حالیکه مجلس باوج گرمی خود رسیده
بود توغان بیک (کشال-کشال) وارد شد
چکمن ایریشمین آبی رنگ در بر گلاه مقلی
نوربابا قطرات اشکی را که بر رخساره های
بر سر، کمر بند عریض مرصع با سنگسپای
گران قیمت بر کمر و تازیانه ای بابتد نقره نین
در دست داشت ... او موفق شده بود بیاری
مجدالدین در سلك جوانان خاص شهزاده
خو رد سال، مظفر میرزا، پسر خدیجه بیگم،
فرزند عزیز سلطان داخل گردد.

بیک ها میست کوشیدند تا از پیمان
توغان بیک که آنرا تاته سر کشیده بود، قطره ای
فرو چکانند و بر طبق شیوه کهن، نه پیمان
پیهم او را بنو شانند. توغان بیک که نسبت
به سنن قدیمی سخت اعتقاد داشت، اعتراضی
نکرد. فقط غمگین گمان گفت: (مگر میتوان
روان گدستان را فقط باین پیمان کوچک
خشتود ساخت؟) بیک ها دست بر شانه
او زده بعنوان جوانی که پایند رسوم کهن
است نوازشش دادند. کاسه چینی بزرگتری
برای او آورده شد. ساقی باریک میان
بریختن باده از سبوعای کوچک به پیمان
بزرگ آغاز نمود. توغان بیک دوزان نوشت
باجرعه های بزرگ به نوشتن شروع کرد.
هر بار که پیمان تهی میشد، آنرا سرتگون
میگذاشت، اما یک قطره هم از آن سر و
نمیریخت. حاضران چشمان مست خویش را
نیم باز نموده به علاقمندی مینگریستند. هرگاه
پیمان از می لبریز نمیشد، صدای بلند
فریاد میکشیدند:

«بریز، بریز، او حتی دریای جیحون را هم
میخشکاند! توغان بیک همین پیمان را هم
سر کشیده بر زمین گذاشت، بابی اعتقایی
بیل تارتار سرخگونه خویش را پاک کرد
خواجه خطیب توغان بیک را نشان داد
گفت:

«او جوانی است که شایستگی سرکردگی
جهانکشایانی نظیر چنگیز خان را دارد!
مخفل ... باز هم گرمتر شد... شهاب الدین
ناگهان بروی زمین افتاد و مانند مرده دراز
کشید. توغان بیک پیرامون اینکه به معیت
مظفر میرزا و صد نفر جوان خاص هم گام
وی بشکار رفته، مدت ده روز سر گرم شکار
بوده است و شهزاده جوان در تیر اندازی
مهارت زیادی حاصل کرده و مسایلی ازین
قبیل صحبت کرد. درباره شکار و نیز درباره
مرغها با برخی از بیک ها به مناقشه پرداخت

بعد، زیر تاثیر باده، با سهاجت و (شلگی)
به هزل و شوخی شروع نمود در پیش سفید، باریک
و فشتنگ پیرمرد رادر قبضه دست گرفته
گفت: «این چیست؟ آیا میشود آدم از آن
چاروبی بسازد و نامش را «چاروب علیشیر»
بگذارد؟» چهره پرچین و چروک پیرمرد از خشم
لرزید. توغان بیک فریاد کشید:
«پیرمرد خرف، آیامیدانی، حالا هر که در

سر انجام چون دید مجلس آنقدر زود پیاپی
نمیرسد، با کنج چشم به مجدالدین اشاره کرده
از مهمانان دور شد.
در باغچه، نور بابا برده خدمتگذار که
خاموشانه در میان درختان مصروف کار بود،
باوی مواجه گردید. توغان بیک نخست باوی
باند پسر مهربانی که بایدر خود مصافحه
نماید صمیمانه احوالپرسی کرد. اما حرفه ای

هرات کاری انجام میدهد، حتما رویش نام
(علیشیر) میگذارد»
نوربابا بزحمت خود را از چنگ وی رها
ساخت. از خشم ابرو درهم کشید و با متانت
و اعتماد خاص پیران خردمند گفت: «چسرا
اینهمه بر علیشیر دندان خالی میکنید؟ مگر
جناب ایشان جو شما را خام درو کرده اند؟»
(باقی دارد)



از: مریم محبوب

آن روز بسیار خوشحال بودم ، ناخودآگاه دلم ذوق میزد و خنده‌ای از خوشحالی بر لبانم زنده شده بود . بسوی هرکس که نظر میکردم احساس می نمودم که او هم مثل من خوشحال است ، احساس میکردم که تمام خوشی های دنیا بمن رخ کرده ، دست هایم را زیاد تر به جیب هایم فشار دادم سکه های را که پس انداز کرده بودم ته و بالا انداختم ، صدای برهم خوردن پول ها دلم را قوت میداد ، هرچه زیاد تر آن ها را در کف دستم فشار میدادم همانقدر لذت می بردم .

از بیخ بیخ دوکان ها رد شدم بکوچه تنگی که به خانه ای مانتوی میشد پیچیدم ، قلبم (گرب گرب) میزد . بعد از مدت طولانی به این کوچه آمده بودم ، آدمها بیکه از این پهلو و آن پهلویم رد میشدند همه به نظرم آشنا می آمدند «خیرو» که زمانی در پهلوئی بیکه تاز میدان بوداز پیشم گذشت «بیرتر شده بود سعید» کله «جوجه» غمگم کنان به طرف خانه اش می رفت ، یوسف (پوچاق) چیلکی را بگردنش آویزان کرده منتظر شکار بود . زن همسایه ای ما مادر «نصرو» بچه یی را زیر بغلش زده بود معلوم میشد حمام میرود ، مادر «هاجره» نزدیک تل آب نوبت گرفته بود ، یکمرد بزرگ که در میان چین کهنه اش گم شده بود عصا زنان از جلوه رویم رد شد او را شناختم پدر عبدال «لبگرده» بود . قدم ها را تیز تیز کردم تا زود تر به خانه برسیم در زیر دیوار پیش بر آمده یی که به خانه ای ما وصل میشد چند تاز بچه های کوچکی مردهم حلقه زده بودند وقتی به آن هانز دیک شدم عبدال «لبگرده» را شناختم در آن جمع نشسته بود دیدم سخت سرگرم قماراند خوشم نیامد زود راهم راکج کردم . چند قدم آن طرف تر چندتا از بچه های کوچک نشسته بودند شیر و خط میکردند یکی از آن میان قرانی را بالا انداخت و گفت :

- بگویند چیست ؟

چندتای شان گفتند:

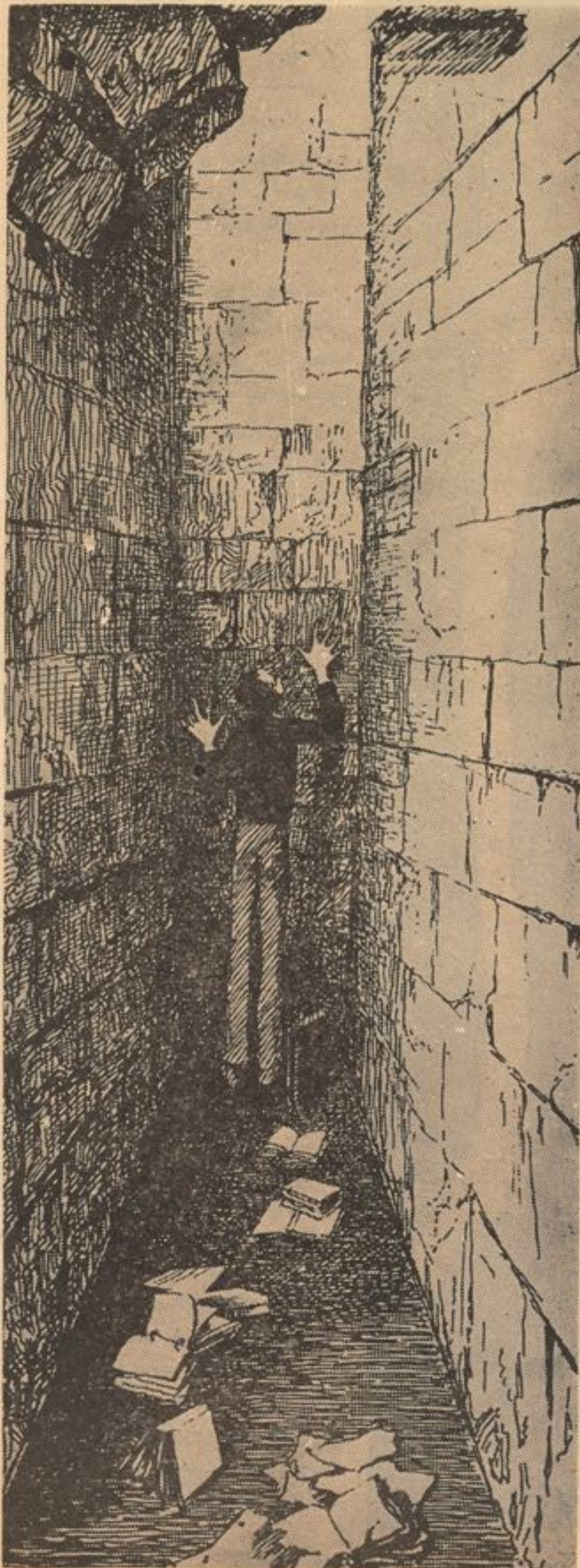
- شیر ! شیر !

چندتای دیگر شان گفتند :

- نی ، نی ، خط ، خط ،

غلفله و صدا های شان در هم پیچیده شده بود ، بلند بلند جیغ و فریاد می کشیدند و با دستان کوچکشان خاکی ها را زیر و رو می ساختند .

پول هایم را زیاد تر فشار دادم ، از آنها هم دور شدم بدروازه یی حویلی مانزدیک شدم از خوشحالی دلم باغ باغ میشد دستم را پیش بردم تا زنجیر را حرکت بد هم بدروازه بسج و کوتاه خوب خیره شدم تا همبان چهره ای خشم آلود بدم که سه سال قبل مرا از خانه رانده بود به نظرم مجسم شد لرزشی ناشی از ترس سرا پایم را فرا گرفت ، اندوه سختی قلبم را پر از غم ساخت . گذشتن های غم انگیزم به نظرم زنده شد



ژوندون

سازگار
خلیقا
قصه
مکتب
مکتب

ناگهان آن شب به یاد آمد شب سرد تاریکی بود مادرم پشت بیدوار نشسته بود در روستایی چراغ لعاف پسته میکرد . پدرم قهبر و خشم آلوده در حال سبک کلاه پوستش را روی سکمش می گذاشت رویش را بطرف من کرد و گفت:

- باز امروز مکتب رفتی ؟ ترا نگفته بودم که مکتب نرو ؟

مابوسانه کتابهایم را جمع کردم بگوشه ای گذاشتم التماس آمیز گفتم :

- پدر چرا مکتب نروم ؟؟؟

پدرم گفت :

- تاصفت عشت خوانی چه کردی ؟ که حالا میخواهی صنف دوازده را بخوانی ؟

برو کم سو ... بی غرت ...

ناگهان صدایش بلند تر گردید و گفت :

- من گزایه خانه بدهم ، بیسه سرق را تحویل کنم ، نان پیدا کنم ، یا کتابچه و قلم بگو بخرم ؟! چکنم ، بگریه تو مادرت مرا بارچه بارچه کنی !

مادرم سرش را بالا کرد دستش را زیر زنجش گرفت جرت زد ، جرت زد و بالاخره گفت :

- آخر چرا نمی مانی مکتب را خلاصی کنی ؟

پدرم خشمگین به مثل پلنگ تر خورده بی بسوی مادرم تکرست و با صدای غورس گفت :

- خوب پستی شه گو ! بعد رویش رایه طرف من کرد و گفت :

- ده ها مرتبه گفتم که برو کار گو ، یک کسب یاد بگیر ، کسی شو دیگران که مکتب خوانند چه کردند که تو کنی ؟ کیم بیسه گوشت نمی رود ، هان ... ؟

سرم را بسوی سینه ام خم کردم ، نمی دانستم چه کنم ، یک قدرت تاری می را بسوی مکتب می گشاند وقتی بطرف پدرم تکرستم حرص عجیبی چشمانش را برگردانده بود ، پدرم گفت :

- بهتر است از امشب به ای خانه لباسی * خالم بکلی دگرگون شده بود ، نزدیک بود خشمم از حدقه بیرون شود گفتم :

- پدر شما عصبانی هستید ... من کجا بروم ؟ تا مکتب را خلاص نکند کسی براریم کار نمی دهد ؟

تا گمان پدرم مثل صاعقه از چایش جفت میخواست زیر لگلو و مشتایش مرا خورد و خمیر کند ، مادرم خودش را میان من و پدرم ایستاد کرد ، پدرم نعره زد .

- حالی من دیوانه شده ام ، و تو هوشیار ... هان ... برو گمشو از خانه ام بیرون شو کارت ندارم ،

کتابچه هام را ورق ورق به حویلی انداخت و بیکتعداد آن خارا روی یکسهم پرتاب نموده و گفت :

- بی غرت ...! برو اونو واوم مکتب !

شماره ۴۹

بعد از تمام داد از خانه بیرون کشید دروازه صدای خنکی کرد و بعد بهم چسبید ، شب بود ، همه جا را تاریکی دود مانندی احاطه ساخته بود ، نمی دانستم کجا بروم ، لحظه درنگ کردم زیر ارسی خانه ایستادم ناآشنا دل پدرم نرم نبود دیدم ایستادن فایده ندارد ناچار سرم را خم انداختم بگسم راز بر بغل زدم هنوز چند قدم از خانه دور نشده بودم که صدای پدرم مرا متوجه ساخت ، سرش را از لای دروازه بیرون کشید و گفت .

مه اولاد ندارم ، نوعاق هستی ... عاق فامندی .

صدای گریه مادرم از پشت در بگوشه می رسید حق حق گریه میکرد ، ناچار در میسان تاریکی پیش رفتم در کوجه هیچ کس دیده نمیشد تنها چند تنگ و لنگرد این سو وان بدببال طعمه قدم میزدند غای جهر بتری را جستجو میکرد ، از کوجه ها و دالان های تاریک گذشتم رفتم و رفتم احساس خستگی میکردم شدیداً ضرورت به استراحت داشتم ، چند قدم بالا تر در بیخ دیوار پایه ای نظرم رایه خود جلب کرد رفتم کنار پایه نشستم ، بگسم راز بریایم ماندم ، زانوانم را بغل گرفتم سر را میان دوزان تویم تکیه دادم ، خواب شدیدی به حشام سنگینی میکرد هنوز خوابم نبرده بود که ناگهان از کوجه ای دست چپ صدای بانگوشم رسید سرم را بلند کردم دیدم دو نفر باعجله از پایه ایکه من به آن تکیه داده بودم بالا رفتند و خود را آنطرف دیوار انداختند هنوز چند لحظه نگلسته بود که از کوجه عقبی صدای کمک کمک گمان بلند شد با خود گفتم :

- این دو نفر حتما دزد بودند !

صدای کمک کمک هر لحظه نزدیک میشدو در عقب آن شب پای یگو ش می رسید مثل اینکه چند نفر در حال دوش باشند ، در همین فکر و خیال بودم که دستی آمد و بازویم را کش کرد و گفت :

- دستگیرش کردیم ...! خودش است ...!

چهره ای پولیس از خشمم می لرزید و حالت وحشانه ای پیدا کرده بود هنوز موضوع را نفهمیده بودم که سیلی سختی از عقب سر پولیس به بیخ گوشم نشست ، صورتم سوزش میکرد ، داغ شده بود ، درد شدیدی داشت ، بالکتت زبان گفتم :

سرا چرا می برید ...! من دزد نیستم ...!

من دزد نیستم !

مردی شکم برآمده بیاز آن سو جواب داد ، خفه شو بی غرت !

این صدا شبیه صدای پدرم بود احساس میکردم پدرم است ، احساس میکردم این آدمها طرفداران پدرم هستند ، احساس میکردم همه ایشان میخواهند کتابهایم را بسوزانند ، احساس میکردم مرا میخواهند زنجیر و زولانه کنند .

پولیس دستم را بسویش کش میکرد ، سخت گریه ام گرفته بود صدای آن مرد دوباره

بگوشم انعکاس کرد .

- بی غرت ! بی غرت !

چهره ای پدرم هر لحظه به نظرم جانمسی گرفت ، احساس میکردم او مرا بطرفش می کشد ، به ماموریت پولیس رسیدیم ، هر چند زاری کردم ، کسی گیم را قبول نمی کرد میگفتند :

- دزد ...! دزد ...! یکم را از نزدم گرفتند یکی دیگر از این آدمها که عینک های زده بینی اس تانوک بینی اش پایین آمده بود نزدیک من شد با هر دو دستش گوشه هایم را بطرفش کشید و گفت :

- خجالت نمی کنی که دزدی میکنی ؟ برو کار کن ، کسی یاد بگیر .

گفتم :

- شما دیوانه شده اید دیوانه ! من دزد نیستم ، مثل اینکه اصلاً صدای من بگوش کسی نمی رفت .

بالاخره بعد از تحقیق بر گناهی من ثابت شدو مرادوباره آزاد کردند و بی از ماموریت برآمدم صبح شده بود و اساتذم مکتبم رفتم ، به کج اتاق که جای عهدیم بود نشستم سرم را میان دو دستم گرفتم ب فکر جستجوی کاری بودم تا کار پیدا کنم ، کسی نبود ، احساس میکردم هیچکس به اتاق نیست همه جارا نارید می دیدم احساس میکردم خوابم سرم گسج میرفت فکرم کار نمی کرد ، ناگهان یکی از هم صغافم با انگشش به گلهام زد و گفت :

- امروز زنگت گر است ... برخیز که معلم آمد ... چه جرت میزنی ؟

معلم دینیات بارش انبوهش در حالیکه تسبیح سرخی را بد ستش نه و بالا میگرد به صنف دو آمد همه با احترام برخاستیم و بعد از لحظه ای با مر معلم دو باره به جاهای خود نشستیم خاموشی مطلق صنف را پر کرد من رقی رقی بسوی دهن معلم خیره شده بودم اما فکرم جای دیگر بود معلم اشاره ی بسویم نمود و گفت :

- بیا درس را بگو !

هیچ نگفتم از جایم تکان نخوردم ، معلم فریاد کشید .

- تپیل ترا میگویم به چه جرت هستی ؟!

صدای شاگردان به خنده بلند شد گردن های شانرا کج کردند باخته های تمسخر آمیز بسویم خیره شدند .

گفتم :

معلم صاحب درس را یاد ندارم !

- درس را یاد نداری ؟!

نزدیکم آمد با سیلی محکمی بر روی کوفت و گفتم :

- زود به جایت ایستاده شو ...! زود بی غرت ...!

صدایش شبیه صدای پدرم بود ، انعکاس آوازش شبیه آواز پدرم بود ناگهان آسافه اش

هم به مثل پدرم جلوه کرد ، خشم آلود و قهبر آمیز به نظر می رسید نار های ریش انبوهش تکان می خورد سرم را خم انداختم به جایم ایستاده شدم ، بعد از زنگ رخصتی راساً رفتم به یکی از وزارت خانه ها ناگاری برایم پیدا کنم به یکی از سعبات داخل شدم .

اتاق پر از میز و چوکی بود مثل صنف ما ، به پشت هر میز یک نفر نشسته بود چهره های شان خسته و خواب آلود به نظر می رسید صدای ترق ترق شب بلند بود در قسمت بالایی اتاق مردی جق و گوشت آلودی نشسته بود سرش خم چیزی می نوشت نزدیکش رفتم ، مرد سرش را بلند کرد و گفت :

- خیر است ...!

گفتم :

من ... من میخواهم کار کنم اگر کمبود دارید ...

- فاکولته را خواندی ؟

- نی !

- مکتب را خلاص کردی ؟

- نی .

ناگهان باخته ای استیضا آمیزی گفت :

- ترا کسی پیاده هم نمی گیرد ابرو بیرون مارا از کار نکش !

خجالت زده و سرمنده از اتاق بیرون شدم اهسته اهسته از نزدیک ساختمان دور گردیدم همه دروازه ها را برویم بسته دیدم احساس میکردم همه از من گریزانند فرار میکنند ، احساس میکردم ، نادانیا دنیا است همین طور شما هم گزشتگی سخت بر من غلبه کرده بود بساز فردا روز های دیگر به پشت کار این طرف و آنطرف رفتم تا رفتم و بالا دویدم ایسن طرف تپیدم و آن طرف تلاش کردم تا کاری پیدا کنم کسی یاد بگیرم به استری خانه رفتم که مرا ساگرد بگیرند قبول نکردند به نزدیکته دوزی رفتم او هم بامن موافقه نکرد چند ماه سرگردان و بالان صبح ها مکتب میرفتم و بعد از جانت هابه پشت کار این طرف و آن طرف می دویدم شب هابه مسجد میرفتم و می خوابیدم .

در یکی از روز ها که هوا بسیار گرم و سوزان بود بطرف ناتوایی روان شدم تا شاید بتوانم کاری به خود پیدا کنم .

به ناتوا گفتم :

- ساگرد میگردد ؟

ناتوا نظر خریداری به سرا باهم افگند چشمش به بگسم افتاد و گفت :

ساز مکتب آمدی ؟

- هان :

- صنف چند هستی ؟

- هشت .

- دزد نیستی ؟!

- امتحان کنی ؟!

بقیه صفحه ۵۱

قال حافظ

شنبه

چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم
 ۶- چه بودی اردل آن مساه مهربان بودی
 که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی
 ۷- فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
 تو کار خود مده از دست و می به سحر کن

که جنس خوب ، مبصر به هر چه دید خرید
 ۴- میی در کاسه چشمست ساقی را بنام ایزد
 که مستی میکند با عقل و می بخشد خماری خوش
 ۵- به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل

۱- غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل
 که پر ششی نکنی عندلیب شیدا را
 ۲- آن کس است اهل بشارت که اشارت دادند
 نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست
 ۳- بهای وصل تو گر جان بود ، خریدارم

یکشنبه

برو که هر چه مراد است در جهان داری
 ۶- اگر فیه نصیحت کند که عشق مپاز
 بیاله ای بد هش گو دعاغ را ترک کن
 ۷- من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک
 مغبجه ای زهر طرف میزنم به چنگ و دف

که سنگولان خوشبخت بیاموزند کاری خوش
 ۴- گر قلب دلبر را نزنند دو ست عیاری
 من نقد روان در دهنش از دیده شما دم
 ۵- به وصل دوست گرت دست میدهد یکدم

۱- ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
 روزی نلفدی کن در ویش بیستوا را
 ۲- گویند خواهد گشود از دوستم کاری که دوش
 من هم کردم دعا و صبح صادق می دیدم
 ۳- به غفلت عمر شد حافظی با ما به میخانه

دوشنبه

ورنه از جانب ما دل نگرانی دا نست
 ۶- هر دمش با من دلسوخته لطفی دگراست
 این گداین که چه شایسته انعام افتاد
 ۷- غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
 که بر نظم تو افشاند فلک عقد تریا را

فتاد در سر حافظ هوا میخانه
 ۴- قباي حسن فروشی ترا بر آردو بس
 که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری
 ۵- دلبر آسایش ما مصلحت وقت آیدم

۱- بانکه از وی غایبم وز می چو حافظ تاییم
 در مجلس رو خاتمان گهگاه جامی میزنم
 ۲- ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
 که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن
 ۳- حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز

سه شنبه

این آمخون افشان که من هر صبح و شام میزنم
 ۶- عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
 دیر ماه است گزین جام هلالی مستم
 ۷- خلوتی که ترا در چه زنگدان است
 به کته آن نرسد صد هزار فکر عمیق

روزی کوشمه ای کن ای یار برگزیده
 ۴- باده خور غم مغور و پند مقلد منیوش
 اعتبار سخن عام چه خواهد بو دن
 ۵- دانم سر آرد غصه را رنگین بر آرد قصه را

۱- راه دل عشاق زد آن چشم خماری
 بیداست ازین شیوه که مست است شرابیت
 ۲- به صحرا رو که از دامن غبارم بیفشانی
 به گلزار ای کز بلبل غزل گفتن بیا موزی
 ۳- تا کسی کشم عتیب از چشم دل فریبیت

چهارشنبه

آری آری طیب انفاس هواداران خوش است
 ۶- نخست مو عطفه پیر می فروش اینست
 که از مصاحب ناچس احتراز کنید
 ۷- گر بود عمرو به میخانه رسم بار دگر
 بجز از خدمت رندان نکتم گار دگر

نصیحه ازل از خود نمی توان انداخت
 ۴- روق عهد شباب است دگر بستن را
 میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را
 ۵- از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود

۱- جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه در
 صدق دیسه حافظ بود آرا مگش
 ۲- گفتن دل رحمت کی عزم صلح دارد
 گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید
 ۳- کتون به آب می لعل خرقه می شویم

پنجشنبه

ملباتک زد که چشم بد از روی گل بدور
 ۶- من اگر باده خورم ورنه ، چکارم با کس
 حافظ راز خود و عارف وقت خویشم
 ۷- آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
 غرق گشتند و نگشتند به آب آلوده

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در هسیر ما
 ۴- در کعبه گوی تو هر آن کس که بیاید
 از قبله ابروی تو در عین نماز است
 ۵- دیگر ز شاخ سرو سپی بلبل صبور

۱- ما باده زیر خرقه نه امروز می خوریم
 صد بار پسر میگه این ما چرا شنید
 ۲- سرم به دینی و عقیی فرو نمی آید
 تبارک الله ازین فتنه ها که درس ماست
 ۳- روی خوبت آبتی از لطف بر ما کشف کرد

جمعه

یارب نوشته بد از یار ما بگردان
 ۶- عمری است نام در طلب هر روز گامی میزنم
 دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
 ۷- در چمن هرورقی دفتر حالی دگر است
 حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
 ۴- دیده بغت به الفسانه اوشد در خواب
 کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
 ۵- دوران همی نویسد بر عارضش خلی خوش

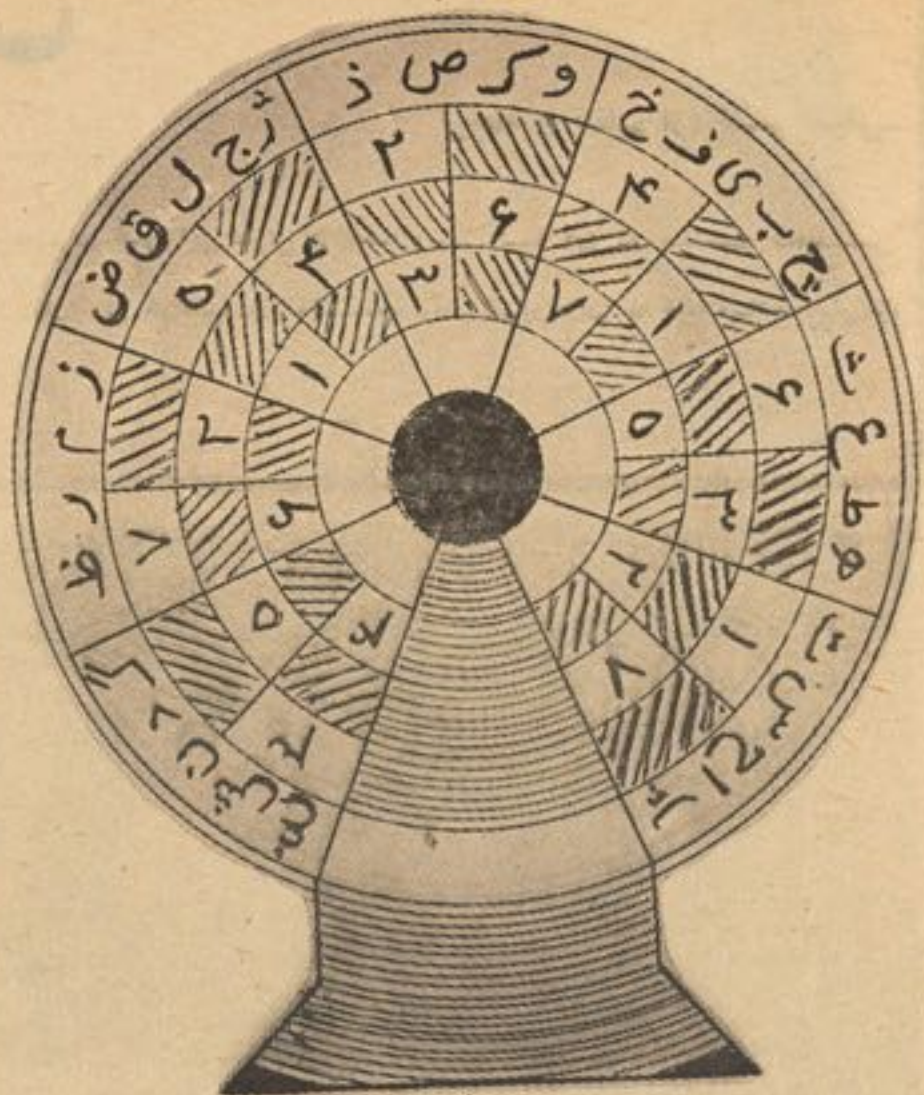
۱- می خورد به بانگ چنگ و مغور غصه و رگی
 گوید ترا که باده مغور گو هوالغفور
 ۲- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
 تا بد سر نکشد و در سر پیمان نرود
 ۳- زان باده که در میگذد عشق فروشنده

جریان برق در منفی ...



های فوق الذکر مختلف می باشند دانشمندان امریکائی بحیث ماده سرد کننده از مایع هیلیم که دارای درجه حرارت پایانی می باشد استفاده می نمایند برای اینکه لاین های انتقال انرژی را با مایع سرد کننده هیلیم بسازیم لازم است که بعد از هر ۱۲ کیلو متر دستگاه سرد کننده ساخته شود دانشمندان اتحاد شوروی هم چنان از ماده هیلیم استفاده می نمایند مگر صورت استفاده آنها به شکل دیگری میباشد و این طریقه (فوق بحرانی) مشهور است این طریقه در هر قسم فشار و حتی در حرارت های بسیار عالی امکان پذیر است. (نظر به عقیده متخصصین این حرارت تقریباً مساوی به منفی ۲۵۲ درجه سانتی گراد میباشد. این طریقه اجازه داده است که در سال ۱۹۷۱ اولین وبه تعقیب آن دستگاه آزمایشی دیگری ساخت بدین صورت امکانات بوجود آوردن لاین های کبیلی فوق هدایت کننده بمیان آمد نظریه محاسبه دانشمندان مسافه بین دستگاه سرد کننده می توان از ۳۰ الی ۸۰ کیلو متر زیاد ساخت دانشمندان وانجیران اتحاد شوروی معلومات و ذخایر علمی هنگفتی را در ساختن این قسم لاین های انتقال کبیلی های فوق هادی لایراتواری یک فازه و سه فازه تا الحال ساخته شده است البته از ولتاژ های سه فازه فقط در مراکز صنعتی و غیره استفاده می گردد .

هر یکی از این فازه ها و یا بطور ساده تر



خوانند گان گرامی ! ترتیب از: ص ، به نام

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده می شود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیست مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۱۸

پایپ لاین های

و طرح با عظمت آن انسان را مجذوب خود میسازد کلسای بزرگ ماریا وی وکتوریا یکی از شپکار های برادر آن آسام بوده و یکی از با ارزش ترین دیزاین های پرتزین جهان می باشد . انگوشتت جایی است که نخستین پوهنتون بواریا در آن ساخته شده که بعداً به لندسوت و سپس به مینونخ انتقال یافت . در پوهنتون مذکور رهبران جنبش هومیتزم جرمی تدریس نموده اند . تاریخ باستان انگوشتت نه تنها از دیدن پورتريت دیولا های کاخ و تیلز باخ در (شلوس موزیم) و باکار استادانه ملیله دوزی (عشق ورزی ترکی) آشکار میگردد بلکه از جاده های پرویج و خم آن نیز در نظر مجسم میگردد . تیاتر جدید بشاروالی در کرانه دانیوب مرکز فرهنگ است که از نگاه اسکال کار مدرن یعنی آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و این تضاد نیز بدون جاذبه نیست .

استحکامات مذکور پارک های عمومی ساخته شده است . یکی از خوبی های ساختن نهایی تاریخی آنست که آنها ما هیت اصلی زمان باستان را نگه میدارند . آثار پر برج و باره انگوشتت قرون وسطی در بسیاری جا ها بشکل دیوار های شهر ، برج های دفاعی ، در های بزرگ و دژ دیولا ها در زیر دیوار پیش بر آمده بی که به خانه بنظر میرسند کار ساختمان حصار های شهر در قرن ۱۴ آغاز یافته و قسمت های بزرگی از این استحکامات هنوز هم پابرجا است . کلیسای کاتیدرال (لیب فرون مونستر) یعنی آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و کلیسای مغربیه ما که در قرن ۱۵ ساخته شده این تضاد نیز بدون جاذبه نیست .



در لحظه آزمایش بالای کبیلی

جرقه بسیار قوی برقی که در شرایط لایراتواری در جریان آزمایش لاین های ولتاژ فوق عالی بوجود می آیند .

بگویم هر یکی از این نازل ها (سیم ها) می توانند جریان برق را با قوه هزار مرتبه زیاد تر نسبت به قوی ترین لاین های عصری امروزه بدون ضایعات و تلفات انتقال بدهند . آزمایشات و تجارب اجرا شده اجازه میدهد تا ایند کنیم که در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لاین های کبیلی صنعتی فوق هادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد . تمام

هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم ضیقل-

(زان) به خانه دوستش (بیتی) میآید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نادر) دو بست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه اش برود. اما (زان) این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه میآید (بیتی) نزد وی میآید و از او میپرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



گفتی احسان؟ حتماً تو تنها خواهی ماند

جایج... کلاً یک مرد متفاوت است



بچه‌های را که من می‌بینم، مثل جایج - رفتارشان است آنها بدون اینکه کوچکترین احساسی به نسبت بمن درآورد باشند، مراد در دنیا گوشت میکنند

۳۵



فیول... کنیدی؟ او دیوانه است

۳۸



همیشه او را دیدم احسان دوستی با او پیدا نکردم

۳۷



من می‌روم، فیول... شرتشند سلام

۵۰



اگر این تپ تو حقیقت داشت، بارها واقعا عجیب خواهد بود، راست میگویی، سوخی منگنه

۴۹

«کران» تنها است.



رفته. دیگر او را نخواهیم دید.

جارج «بشهر لیون» رفته.



پس با امید دیدار. حتماً به بیرون
«سرویل» خواهیم رفت و شاید
به آنجا «جارج» را هم ببینیم.



این نامحکم است.

چند روز میگذرد. یک شب...



تنها هستی؟ «کران» چه خبر؟

او هم به شهر لیون «رفته».

جارج - خدا نگهدار. من ترا دوست دارم
من زنی هستم که یقیناً بهتری ترا دارم
چرا بمن وقت ندادی که خود را بهتر ببینم
نمرفتی میخاتم؟



بله، او از فیول «هم»
شیراز تر است!

اینرا چگونه واقعا او عاشق
جارج «است»؟



دستی زدم که تا عید اینها
بماند؟

او قیصر منگوره داد. جارج به این باور داشته باشیم
که این منطقه خاطره های تلخ را در فکر او زنده میسازد...



سبالف میکنی!

خوش شکر، فردا اول ماه اپریل است
چرا با او یک شوخی نکنم، چگونه؟



نخواهید یک چیز خبتر را بگویم؟
«کران» حیلان عاشق نوشته!

دختر این اند که همیشه شوخی میکنند.

ساختن مراکز صنعتی بسیار بزرگ و بر سر قدرت، رشد و پیشرفت اقتصاد و کلتور و زراعت ماشینی بلند بردن سطح زندگانی ملی و نه تنها انسان بدون مقدار زیاد انرژی برقی غیر ممکن میباشد. اعمار دستگا های تولید برق حرارتی، آبی، و اتومی از جمله مهمترین تقاضای عصر مامیباشد این راهم باید خاطر نشان بسازیم که فقط استحصال انرژی برقی ضروری نیست بلکه انرژی مذکور بایسده مسافتات بعید انتقال داده شود تا اینکه ساحات دیگر ازین انرژی استفاده کرده بتوانند این یک کار بسیار ساده نیست این موضوع یکی از مهمترین مثالهای حساس رادر پهلوی یک عده پرابلم عصری علم و تخنیک اشغال می نماید. حالا بیایید ببینیم که این موضوع را یک عده دانشمندان چه قسم حل می نمایند.

حمل و نقل انرژی برای یک عده کشور های جهان اهمیت زیادی دارد خصوصاً برای کشور های که دارای مساحت بزرگ مسافتات بعید، دستگاه های تولید برق بسیار قوی و مراکز صنعتی بسیار زیاد باشند با اهمیت تر میباشد در اتحاد شوروی برای اولین مرتبه در جهان لاین های ولتاژ جریان برق متناوب ۷۵۰ هزار ولتی ساخته و آزمایش شده است فعلاً ساختن این قسم لاین های صنعتی که مراکز صنعتی دانباش و او گراین غربی رادر مسافتات ۱۰۸۰ کیلو متر باهم وصل بسازد جریان دارد لاین جریان برق ثابت ولگا گراد دانباش انرژی برقی رابا ولتاژ زیادتری یعنی ۸۰۰ هزار ولت انتقال میدهد این لاین دارای طول ۲۵۰۰ کیلو متر و ولتاژ ۱۵۰۰ هزار ولت خواهد داشت در ساحات مرکزی کشور اتحاد شوروی انرژی برقی چندین دستگا های تولید برق حرارتی که در ساحه معادن زغال سنگ جمهورییت قزاقستان اتحاد شوروی ساخته خواهند شد از طریق همین لاین انتقال خواهد یافت. در هیچ نقطه از جهان این قسم ترتیبیات عظیم برای جریان برق ثابت و جریان بسرق متناوب موجود نمی باشد.

باتزید حجم انرژی برقی ضایعات همچنان بدون شك و تردید زیاد می گردد لازم است که اندازه ضایعات را بایدم کرد مگر موضوع فقط مربوط به ضایعات نمیباشد.

مقتضیات برای نقل دادن انرژی در مسافتات بعید با مشکلاتی روبرو شده است که وسایط امروزی آن را برآورده نمی تواند این ها عبارت از لاین های هوایی و قابلونی میباشد از هر دستگاه تولید برق به هر شهر بزرگ و صنعتی باید چندین لاین های ولتاژ عالی تمدید گردد، زیرا یک لاین قادر نخواهد بود که این قدر جریان زیاد را متقبل شود تزید آینه ولتاژ با مشکلات زیاد همراه خواهد بود و این هوا بحث عایق خدمت کرده و بین زمین و ناقل عاجز و بیشارتی بوجود می آید.



درنل مخصوص ضخیم در دستگاه آزمایشی فوق هادی دوران هیلیم فوق بحرانی آزمایش می گردد. آزمایش وسایط جدید ترانسپورت انرژی برقی ادامه دارد

ترجمه : دیپلوم انجیر سروری در جهان تخنیک برق

جریان برق در منفی (۲۵۲) در جه سانتی گراد



متخصصین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در اتنای یکی از کنفرانس هاراجع به ساختن لاین های فوق .

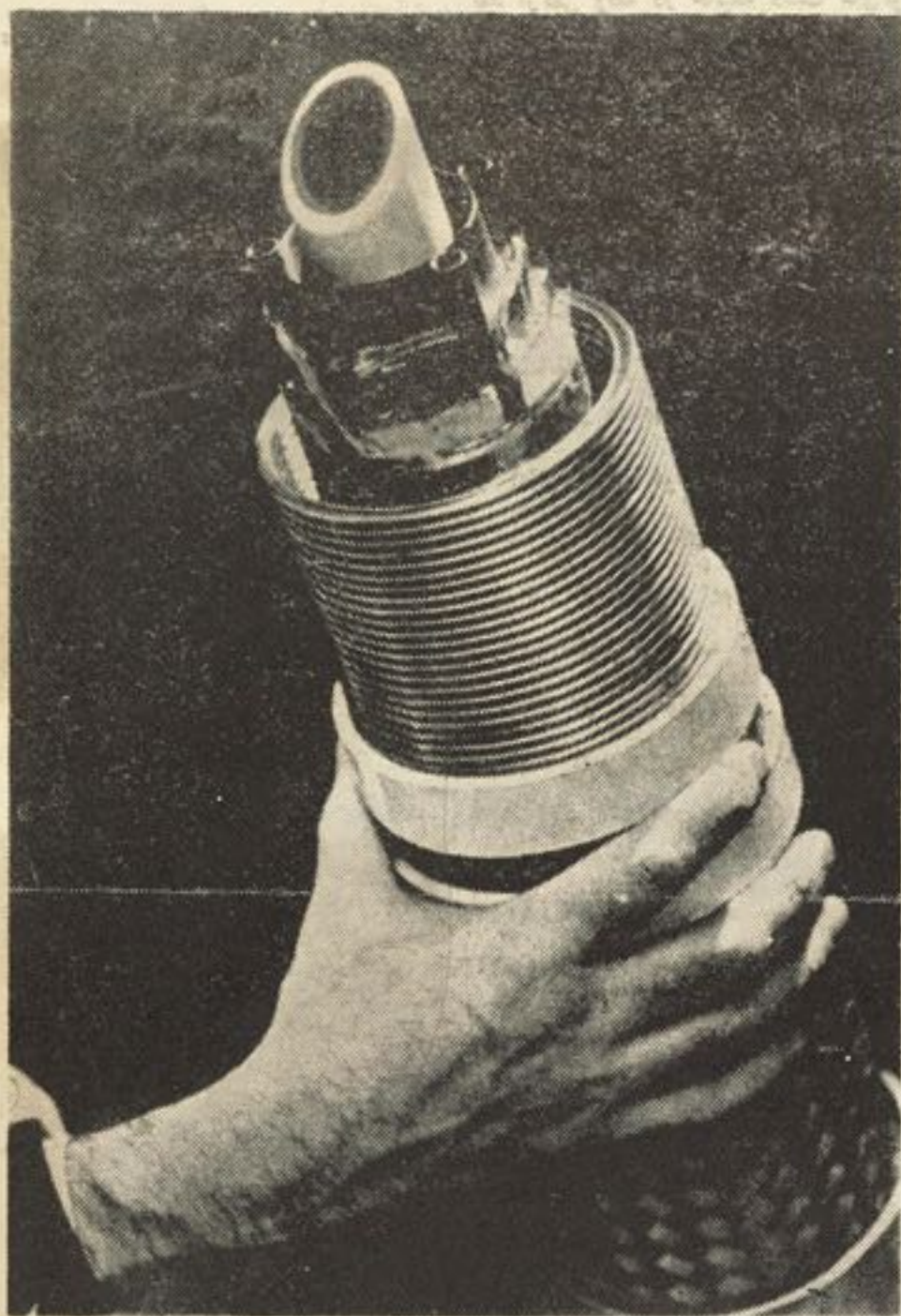


در ماشین محاسبه الکترونی (کمپیوتر) تحلیل و آماده ساختن معلوماتیکه از کبسل فوق عادی در زمان آزمایش بدست آمده صورت می گیرد .

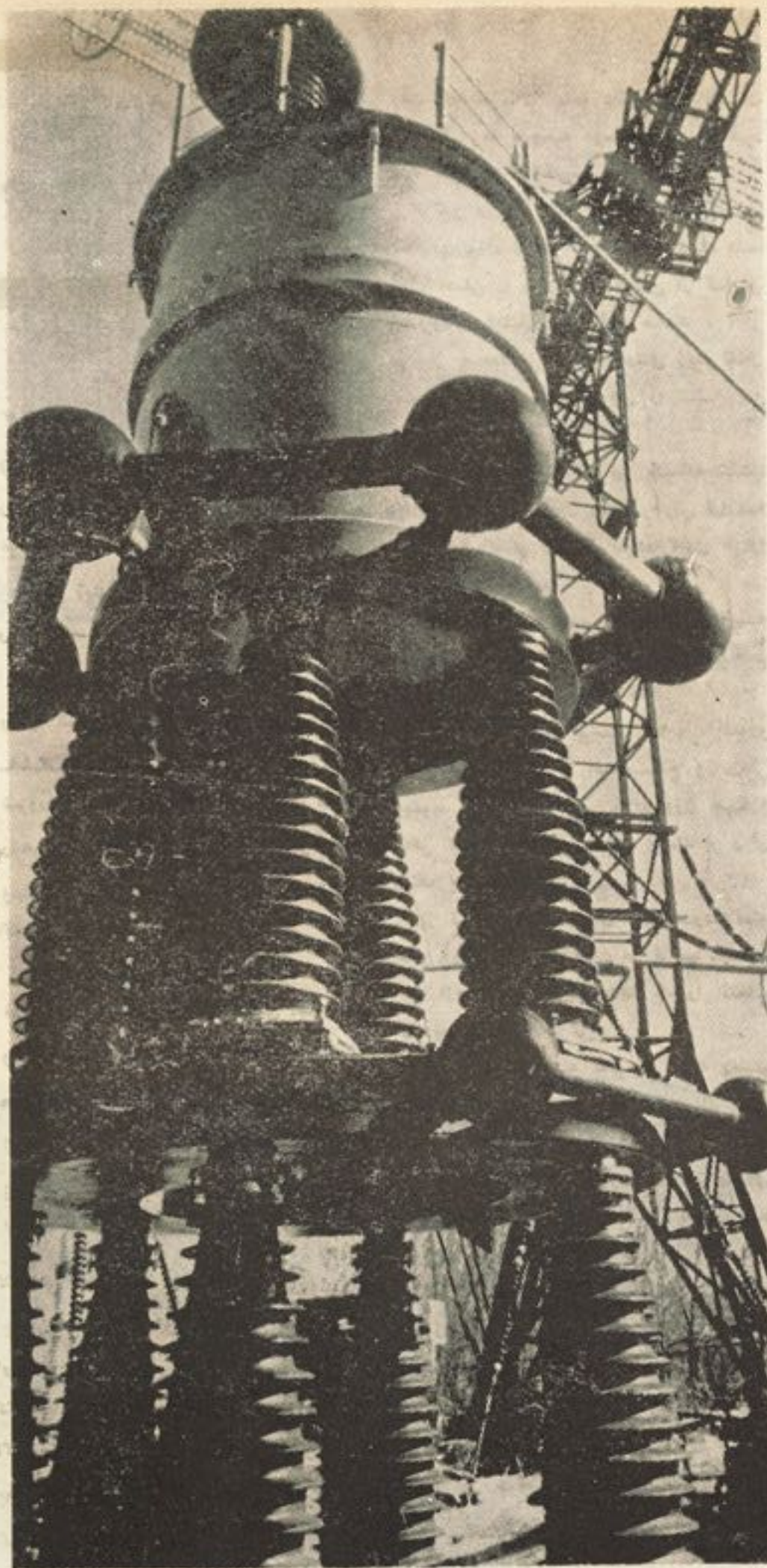
دانشمندان وانجیران ایالات متحده امریکا اتحاد شوروی ، انگلستان از همه اولتر بحل این برابلم اقدام نمودند این راهم باید یادآور شویم که طرق حل این برابلم در کشور ر بقیه در صفحه ۴۵

برای اینکه ازین جرقه های خطر نسالک نجات پیدا کنیم لازم است که پایه های برق بسیار دراز نصب گرددیم چنان کثافت جریان برق را بسیار بلند برده نمی توانیم به نسبت اینکه ضایعات انرژی بسیار زیاد می گردد. این اثر هنوز شصت سال قبل ذریعه فزیک دان معروف هالتدی کامبرلنگ اونس کشف گردیده ومفهوم آن ازین قرار است که بعضی فلزات در اثر سرد ساختن بسیارقوی تقریبا تا صفر مطلقه که مساوی به منسی ۲۷۳ اعشاریه ۱۵ درجه سانتی گراد است) از مقاومتی که درآن جریان برق جاری است صرف نظر می نماید .

در سال ۱۹۳۵ انجیر روسی کاشنیکوف سند اختراع خویش را راجع به قابیلوی الکتریکی فوق عادی بدست آورد مگر برای اینکه موضوع جدیدی را در اساس علمی ثبت کرد لازم است که تحقیقات اساسی را دانشمندان یک عده کشور های جهان بانجام برسانند در اینجا لازم است که از تحقیقات فزیک دانان اتحاد شوروی برنده جایزه نوبل اکادیمسن لاندو ، عضو وابسته اکادمی علوم اتحاد شوروی ابریکو سوه یاد آوردشد.



یکی از اقسام کبیل های فوق عادی جریان برق باکثافت هزار ها مرتبه زیادتر ازسیم های عادی فقط از نل باریک مرکزی عبور می کند. ساختمانهای دیگر وقشری قطبوی برای نگهداشتن درجه حرارت پایان خدمت می نمایند .



این قسم ترانسفرمر ها ولتاژ جریان برق را تا یک ونیم میلیون ولت برای ارسال آنها به مسافتات بعید بلند می سازد .

در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لیسن های کبیلی صنعتی فوق عادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد. در صورت انتقال دادن جریان برق ذریعه کبیل هاو ناقل های موجود (۱۵) فیصد انرژی دادن تلف وضایع می شود .

داپور از: م.ن

ورزشکاران بکسنگ کلب پامیر

رفت که تمرینات ادامه داشته و مسابقات بین کلب ها باروچه دوستانه صورت گیرد مارا به مقصود خواهد رساند.

عزیزی درباره اینکه وی و شاگردانش تا بحال در تورنمنت ها شرکت نتوانسته اند علت اصلی را دور بودن خودش از کابل و مصروفیت ایشان در وظیفه میداند. آقای عزیزی به محمدعلی کلی علاقمندی زیاد نشان میدهد و فن های وی را ستایش می نماید.

بعد از صحبت با ترین تیم بکسنگ کلب پامیر بایک عضو فعال و جوان خوش قیاسه این شعبه گفتگو را آغاز نمودم گوی خود را چنین معرفی می دارد.

اسم اینجا نب معروف و متخلص به (عشرت) فعلا معلم لیسه عالی حبیبیه می باشم در سنگتراشی کابل بود و باش دارم.

قبل از اینکه از وی پرسش نمایم با شور و شوق و احساسات به اصطلاح ورزش میگوید من آماده هستم تا در وزن چهارم با هر کسی که آماده مسابقه باشند روی رینگ به مسابقه پردازم.

از عشرت که یک جوان باحرارت و علاقمند جدی ورزش بکسنگ است می پرسیم: شما چرا از جمله انواع سیورت ها بکس را انتخاب نمودید بدون وقفه می گوید.

من به سیورت البته به فوتبال علاقه داشتم و گاه گاه فوتبال می نمودم ولی چندسال قبل شاهد مسابقه ورزشکاران در چمن و رژی لیسه استقلال بودم وقتی ورزشکاران را بالای رینگ به علاقه می دیدم راستی شطارت ها و شارت آن ها مرا جذب نموده و تصمیم گرفتم یک بکس سر لایق باشم. به این مفکوره در شرایط خیلی نامساعد در همان کوچه سنگتراشی شروع به تمرین نمودم تا بحال ادامه داده ام و یگانه کسی که مرا تشویق نموده استادم «عزیزی» می باشد که همیشه ممنون وی خواهم بود و همچنان محمدآصف امر کلب پامیر نظر به علاقه ای که به ورزشکاران دارند مارا تشویق می نمایند.

از وی درباره چگونگی تعیین وزن ورزشکاران می پرسیم که با هر فن کمک از حافظه خود و خلیفه اش به ترتیب می گوید.

کلاس اول باید چهل و هشت کیلو وزن داشته باشد، کلاس دوم پنجاه و یک کلاس سوم پنجاه و سه و نیم کلاس چهارم پنجاه و هفت کلاس پنجم شصت و یک کلاس ششم شصت و سه و نیم کلاس هفتم شصت و هفت کلاس هشتم هفتاد و یک کلاس نهم هفتاد و پنج و کلاس دهم هشتاد و یک و نیم کیلو وزن باید داشته باشد.

معروف عشرت در جریان صحبت از خلیفه اش می پرسد که در افغانستان عبد الرشید خان

که: برادر بزرگم همیشه مراد سیورت و ورزش تشویق نموده و مشوق اصلی و یگانه ام در قسم او می باشد من خود به فوتبال علاقمند بودم.

درباره آینده ورزش بکسنگ چنین صحبت می نماید.

ورزشکاران ماکه اکثرا روی تصادفات و روحیه شوخ زده می به ورزش روی می آورند با مشکلات و کمبود های از نظر و مواد ضروری مواجه اند که عامل اساسی عدم رشد ورزش را ضعف بنیه اقتصادی و نداشتن وسایل و مراکز لازم از نگاه های مختلفه تشکیل می دهد.

مثلا ورزشکاران ما اول هیچگاه از امور فنی سیورت آگاهی نداشته و روی احساسات و بد بختانه بدبینی های که زاده عقب ماندگی محیط، اجتماعی به سیورت علاقه مند می شوند و بعد از آن در گراج های نمناکو زیر زمینی های به ورزش می پردازند از آن گذشته از همین ویرانه ها و پس کوچه ها گاهگاهی قهر مانان و ورزشکاران محبوبی هم بیرون می آید که زود از یاد می روند و فراموش می شوند.

کشور ما آب و هوای مساعد و محیط وسیعی که دارد اگر از آن در ست استفاده شود و ورزشکاران بصورت درست ورزش به پردازند میتوانیم ادعا کنیم که بیرق افغانستان در مسابقات بین المللی برافراشته تر از دیگران قرار خواهد گرفت. و در ادامه صحبت خویش مثال آورد و می گوید:

اگر تنها اتحاد شوروی را که در المپیا می توانیم مقام اول را بدست آورد در نظر بگیریم می توانیم بگویم که شرایط مساعدی که برای ورزشکاران آن کشور ایجاد گردید در پهلوی پشت کار، زحمت کشی و عرق ریزی ورزشکاران تاثیر عمده دارد.

در حصه بکسنگ هم باید بگویم که در اینجا جوانان علاقه ای زیادی به این ورزش نشان می دهند و تعداد ورزشکاران این بخش در و بزرگتری است اما با اینهم ورزش وقتی پیش خواهد

کلب ورزشی پامیر که از مدت چند سال به اینطرف در راه رشد و تقویه سیورت در کابل به فعالیت پرداخته و دارای شعبات مختلفی می باشد از جمله بکسنگ کلب پامیر اکنون بیش از بیست نفر عضویت دارند.

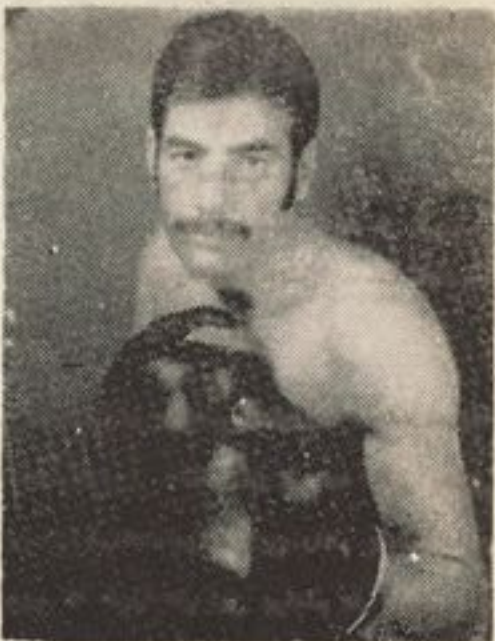
عزیز الله (عزیزی) رهبر بکسنگ کلب پامیر در باره خود و شعبه مربوط این چنین به صحبت آغاز می نماید:

از لیسه عالی استقلال فارغ شده ام و فعلا مامور د افغانستان بانک می باشم عروسی نموده ام و خوشبختانه پدر دو پسر می باشم بعد از کمی وقفه در حالیکه دست های گوشت دار و سنگینی خود را به حرکت می آوردم و اشاره مطالب خود را ارائه می نماید میگوید: از مدت چهار سال به اینطرف مصروف تمرین در ورزش بکسنگ می باشم و علاقه و دل بستگی ام روز بروز اضافه می شود و نظر به مشکلات و وظیفه های نتوانستم در مسابقات شرکت کنم و از آنجای که ریاست المپیک در هفدهم ماه حوت مسابقه بکسنگ را اعلان نمودم خودم همراه شاگردانم هر کدام در کلاس های مربوط در آن شرکت خواهیم کرد و آماده ایم تا با حریف خود زور آزمایی نمایم به ادامه صحبت از شرکت در مسابقه ای که بقول وی از طرف ریاست المپیک دایر میگردد همراه خودش هفت نفر دیگر درین مسابقه بالای رینگ حاضر خواهد شد.

آن عهده بوکسران آماده مسابقه می باشند. عبارت اند از:

عبدالمجید و غلام مصطفی در کلاس اول، عبدالسلام در کلاس دوم، عبدالقادر در کلاس سوم، سید معروف (عشرت) در کلاس چهارم و عبدالغفور و محمد یاسین در کلاس پنجم. بناغلی «عزیزی» با اطمینان و امیدواری میگوید: اگر حق تلفی صورت نگیرد و اگر حساب درست آید از رنگ موفق به نانشنا خواهد شد.

بناغلی عزیزی در جواب سوالی در مورد علاقه اش در رشته بکسنگ تذکره داده می افزاید



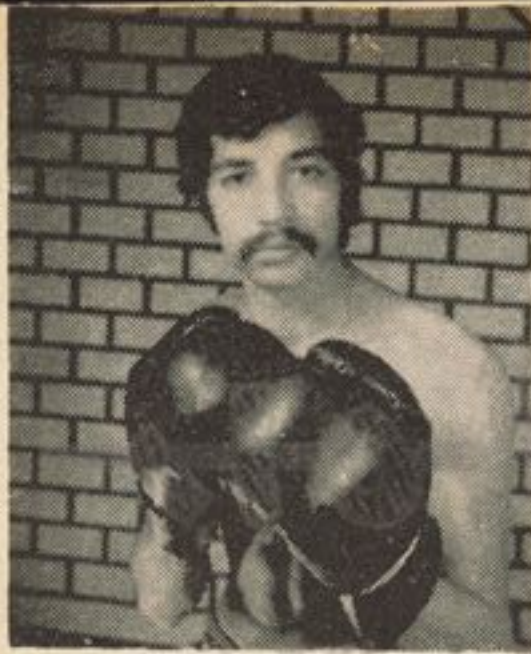
عزیزالله عزیزی رهبر بوکسنگ کلب پامیر



سید معروف عشرت



غلام مصطفی



عبدالقادر

نیز نقش خود را دارد و به بدینتر تیب به عقیده من باید تور نمنت های پی در پی دایر گردد تا ورزشکاران به اصطلاح میدان دیده شوند و حیه قوی پیدا کنند از میدان و حریف نترسند در آنصورت هم ورزشکار موفق می شود و هم ورزش راه ترقی را می بیند. و همچنان باید مسابقات بکسنگ از طرف مقامات مسئول قبلا اعلان شود تا ورزشکاران بتوانند دریک فرصت مناسب خود را آماده مسابقه سازند.



عبدالسلام

بیغم در حه بکسنگ از اولین ورزشکاران بود و خلیفه اش هم تایید می نماید.

از (عشرت) آخرین سوال خود را در باره انکشاف ورزش نمودم که با عجله چنین جواب می دهد.

بیشتر ورزش قسمی که آقای عزیز در باره اش صحبت نموده که در پهلوی نظریات وی تشویق مردم و حوصله مندی خود ورزشکار

دع «غیور» ترجمه

دع ۱۹۷۵ کال دهاکي دلوبولو مرفی تو ر نمنت

شوییدی چی دالمبیک راتلونکی بین المللی لوبی دی به مسکو کنی چو شی. ددی له پاره چی ۱۹۷۵ کال ددو هم کوارتی دهاکي دلوبو دتور نمنت دیاره پسته کذی اندازد ترقیبات نیول شوی وی. انجو پسن نیول شوییدی چی دهندی کال دهاکي دلوبو دلو مرفی دوری دتور نمنت دبشپریدلو نسه وروسته دی دبالفان دحوزی دورزشکا را نو به گهون دارویا دلولو هیوادو ورزشکاران دهنی روزنی په یولپ تهریناتسو لاس بسوری کاندی

پولنده، چکوسلواکیا، بلغاریا، شوروی اتحاد، فرانسی، هنگری، یوگو سلاویا اوروما نیا د ورزشکارانو په گهون دالمبیک د راتلو نکو بین المللی لوبو دسرتو رسولو دیاره چمتو والی زیات شوی اوله حالاتو شخه داسی خرگند بیری چی امکان لری دالمبیک په راتلو نکو بین المللی لوبو او مجوزه پرو گراهونو کنی دارویا ددوارو برخو ورزشکاران دسور و هیوادونو په نسبت دسرو زرواو سپینو زرد دزیات شمیر مهالونوپه گتلو بریالی شی. اوس د شوروی اتحاد ورزشی مقامات چمتو

په هیوادونو کنی دهاکي او په یخو او وارو باندي دلوبو او ورزشی تهریناتوسره د ورزشکارانو علاقه زیاته شوی اودا موضوع دماهیت له نظره دوه خانگري عوامل لسری لومړی په بسبازی توگه دورزشی نو تاسیساتو موضوع او په دوهمه مرحله کی دتوریزم د انکشاف اوندیچی تکامل مسله. دکوم وخت به چی دشمالی بوهمیا دغرو په لمتوکی دپراگ دنامتو اوتکرو ورزشکارانو تر خارنی لاندی ۱۹۷۵ کال دهاکي دلوبو د تهریناتو سلسله شروع شوی ددختیخ المان

د ۱۹۷۵ کال د لومړی فصل دورزشی لوبو د تهریناتو وروستی مرحله ویشودله چسرد تهرکال په نسبت اروپایی ورزشکاران دتورو تهریناتو په نسبت داتلیتیکی لوبو دسرتو رسولو دیاره زیات چمتو والی درلود. د ۱۹۷۴ کال د دسامبر دمیاشتی په وروستیو ورخوکی دچکوسلواکیا دهاکي دلوبو د بین المللی تور نمنت نامتو ورزشکار «انتونین» دیوی مطبوعاتی مرکی په ترخ کسی اعلام وکی چی دتورو لسو یا پنخلسو کلونو په دوران کنی په نری او په تیره دبالفان دحوزی



داتلیتیکی لوبوتر پرو گراه لاندی ده ۱۹۷۵ کال د لومړی ورزشی فصل دهاکي د تهریناتو یوه ختمه.

راه برگشت

نوشته: رشاد وسا

فصل مسابقات بزکشی در سراسر صفحات شمال کشور آغاز میشد و مردم با شور و هیجان زیاد انتظار آنرا میکشیدند. انتظار مسابقه تیرا که از روز کارباستان از اجداد دلیر شان برای آنها میراث مانده بود.

می گویند ، آریایان که در سراسر کرانه های جیحون میزیستند بار اول اسپ را اهلی کردند و آنها سوارکاران ماهر بودند. اسکندر یونانی در سر زمین آریایان باد شواری های زیاد رو برو شد و مدتها درین سر زمین ماندگار شد. زیرا سواران جابک و دلیر راه او رابسته بودند.

بالاخره آن روز فرار رسید. اسپهای گران قیمت و پهلوانان آهنین پیکردن فراختای دشت گرد آمده بودند. در آن روز دودسته بزرگ با هم مسابقه داشتند و از هر کدام پنجاه سوار دلیر به میدان حاضر شده بود و صد هاسوار دیگر در آنجا آماده بودند که بابیای سواران مسابقه را از نزدیک ببینند و هزاران نفر دیگر بر فراز تپه ها نشسته بودند و انتظار آغاز مسابقه را میکشیدند. در میان دشت گوساله سر بریده بی افتاده بود. باید پهلوانان گوساله را بر میداشتند و از جایکه قبلا در دشت تعین شده بود میردند و دوباره به دایره جلال که در نزدیک جایگاه اولی گوساله قرار داشت میاور دند .

کسی که میتواندست گوساله را بدایره جلال بیاورد برنده حساب میشد. و برای روستای خویش افتخار کما یی میکرد. بالاخره مسابقه آغاز شد. صد چاپ انداز مانند تیر بسوی دایره ای که گوساله در آن بود تاختند یکباره از غریو سواران و گرد پای اسپان زمین به لرزه در آمد و آسمان تاریک شد. و لحظه ای بعد سواران همه برگرد گوساله حلقه زده بودند و همدیگر را بستگی میفشردند. اسپها طوری بیکدیگر چسبیده بودند که سواران نمی توانستند خم شوند و گوساله را بر دارند. راهی اسپها عقب میرفتند و دویای پیشروی خود را بلند میکردند و از فراز سر پهلوانان و اسپهای دیگر خود را به گوساله نزدیک میکردند. سواران کلاه هایی از پوست گوسفند و لباسهای پنبه دوزی گشاد و محکم بر تن داشتند. تازیانه ها به شدت در هوا میچرخید و بر پشت و پهلوی اسپها فرود میآمد. و گاهی سروروی چاپ

در پهنه دشتهای بیکران تاختن گرفت. اما پیروزی رانمیشود به این آسانی بدست آورد. قربان رقیب نیرومند مراد راه او را گرفته بود و بسویش میتاخت. مشکلی بجایکی راه کوچ کرد و بسرعت از مقابل مراد دور شد. قربان فریاد هولناکی برکشید و تازیانه راست بر پهلوی جیران اسپ سرخ رنگ خویش فرود آورد و بدنبال مراد تاخت. سواران دیگر نیز از پی آنان میتاختند.

در آن غریو پیش تاختن اسپیکه خوب ورزیده نبود. زمین میخورد و سوارش برخاک میفتاد و یکه و تنها ایستاده میرود و برویش میرد و باز میدیدند که سواری آهسته از خاک بر میخیزد و به سوی اسپ خود که دور از اسپهای دیگر ایکه و تنها ایستاده میرود و برویش میرد و باز میتازد او مجال ندارد که در باره این زمین خوردن بیندیشد. در باره اینکه چگونه جان سلامت برده دوباره اینکه چگونه طوری که بار ها دیده شده سرو گردن خودش و سیا اسپش نشکسته است. او چنان پیش میتاخت که گویی حادثه یی رخ نداده است. نه اکنون نه در گذشته و نه هیچ وقت دیگر او چنان پیش میتاخت که گویی دیگر زمین خوردنی در کار نیست.

بر فراز تپه ها گروه های بیشمار مردم میدیدند که اسپ سیاه مراد در پیشا پیش اسپهای دیگر میتازد و هر لحظه از سواران دیگر فاصله میگيرد اما او درین پیش تازی تنها نبود.

قربان نیز خشمگین و انتقام جو در دنبالش میتاخت. و هر لحظه به او نزد یکتا میشد. بار اول نبود که مشکلی سوار و گوساله را بردوش میکشید. او در سالهای دیگر هم این پهلوان را به پیروزی و افتخار رسانیده بود و این دشتهای بیکرانه را در نور دیده بود.

دشت خاموش و خلوت بود. تکه های سپید ابر مانند گشتی های بادبانی در آسمان لاجوردی شناور بودند. و آفتاب چون تابه زرین در میانه میدرخشید. پرنده گان کوچک که از غریو سواران رمیده بودند. در آغوش پتهای خشک ده پناه میردند. اما در آنجا در میان خانه های گلین روستایی ، دلیر دختر سیاه چشم و باریک اندام. بسیار هراسان و تنها بود و نمیدانست بجای پناه برد و چگونه آرام گیرد. او در یافته بود که قربان در آتش حسد میسوزد و جان بدر بردن ازین میدان کار دشوار

ژولنون

زخمهای تازه را بر سروروی او دیده میتوانستند. آنها میدیدند که روی شقیقه هایش خون لخته بسته و خشک شده است. مراد کلاه از سر گرفت و یخن پیراهن پنبه دوزی کهنه خویشرا بساز کرد و در آن تاریکی شامگاهی به خاکهای زمین پیش پای خود خیره شده بود لبخند نمیزد و هنگامیکه عرق پیشانی خود را پاک می کرد به یادگی های دستش نیتگاه نکرد در این شبی که بغاطر او دروستاناجتن میگرفتند در آن شبی که دوشیزگان پایکوبی میکردند و جوانان با دمبوره و دوتار ترانه های عاشقانه میسرودند. خدا میداند اوبه چه میاندیشید و چرا خاموش و اندوهگین بود ... پایان

که از آنسوی دشت اسپ و سواری بستگنی خود را میکشیدند و بدایره حلال نزدیک میشدند. یکباره فریاد های شاد باش و غریبوشادی و پیروزی فضای خاموش و پهنای دشت را پر کرد و مراد گوساله را بدایره حلال رسانید. جوانان ده راه را بر او باز کردند. در آنجا رسم نیست که قهرمان را بروی دست بلند کنند او به آهستگی از روی اسپ پیاده شد و با گامهای سنگین براه افتید. مهتر اسپ خسته او را برده بود و اکنون تنهایمیرفت چند نفر از دوستانش یک قدم فاصله از دنبالش میگرفتند. آنها نیز مانند اوبه آهستگی گام بر میداشتند. او چند قدمی رفت و بعد روی خاکهای دشت نشست. هوا چشم بدنبالش ره کشید. و بعد چشمها دیدند

است. شاید او مراد را بغاطر همین دلاوری ها و بیباکی هایش دوست داشت. اما درین لحظه دلش نمیخواست که او ازین ماجرا بدور میبود دلش میخواست که او مانند سالار پیروز متداز میدان بر میگشت و او برویش لبخند میزد و با چشمان سیاه خود ستایشش میکرد. در آن روستا جوانان زیاد دلباخته این زیبا روی سیاه چشم بودند. اما تنها مراد پهلوان آفتاب سوخته و بیباک که آوازه شهرتش در سراسر روستا های شمال پیچیده بود، دل از دست او برده بود. قربان بیشتر از دیگران ازین ماجرا گینه در دل داشت. و اکنون که از چشمانش آتش گینه و حسد زیبانه میکشید، هر زمان نعره های وحشتناک سر میداد و باخشم فراوان تازیانه را بر پهلوان های جبرن فرود میآورد. جبرن حیوان باهوش در یافته بود که پهلوان خشمگین را بر پشت میکشد. تازیانه او رابه ستوه آورده بود و اکنون مانند سیل خروشان به پیش میرفت، تکه های ابر دست بدست هم دادند و آهسته آهسته سراسر آسمان را پوشیدند.

از دنیای هنر دیگران

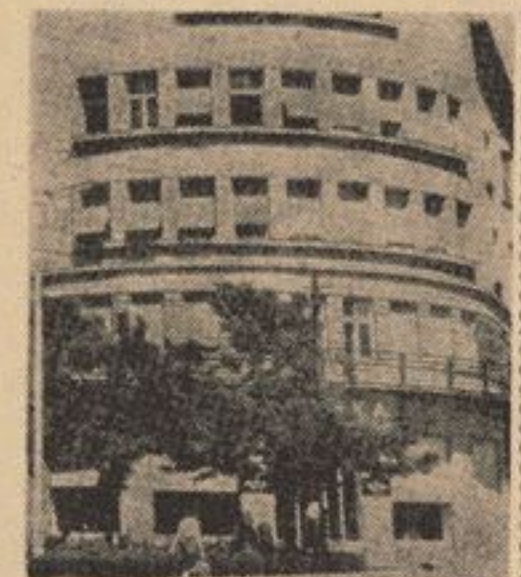
زندگی هنری در ۱۹۷۴



ژورا کیسیج

فعالیت های هنری دزیوگوسلاویا در سال ۱۹۷۴ بیشتر از هر وقت جالب تر بود. در بسیاری از شهرها بمناسبت تجلیل از سی سال زندگی جدید و بزرگداشت این خاطره نمایشگاه هایی برپا شد و آثار نقاشی و سایر آثار هنری به معرض نمایش قرار گرفت. البته مشکل است در باره یکی از این نمایشگاه ها بصورت مشخص و مقایسوی صحبت کرد، زیرا هر کدام بنوعی به خود خصوصیات و ارزش هایی از نوع خود داشت. از آنرو ما در اینجا از چند نمایشگاه که در مرکز (بلگراد) دایر شده بود نام می بریم. ازین جمله یکی هم نمایشگاه آثار نقاشی معروف (پیتارلو باردا) است که شامل یک سلسله نقاشی های زیاد از زندگی امروز و دیروز یوگوسلاویا بود. نمایشگاه دیگری متعلق به آثار شاعر رو ماتیک و نقاش بزرگ

سر بیایی در قرن نوزدهم است که در بلگراد دایر شد و شمار تماشاچیان آن ریکاردی درین نوع فعالیت ها گذاشت. این نقاش نام دار (ژورا کاسیج) نام داشت که آثار و کارهای او را از رنگ ها و روشنی ها تماشا کنند. هنر مند دیگر سلووی که در آرت گرافیک نقش اساسی او در هنر امروز یوگوسلاوی انکار ناپذیر است پنجاه تابلو از نقاشی ها و رسامی هایش را در نمایشگاه بلگراد گذاشته بود. این هنر مند «بو زیدار جا کاک» است که از مبارزات رهایی بخش تابلوهای جاودانی بوجود آورده است. آرت - گالری (۷۳) بیست اثر را تحت عنوان «زنان و پرندگان» بیست اثر را به نمایش گذاشته بود. این آثار متعلق به «رستو سیتیچویک» مجسمه ساز فقید مونتینگروی یوگوسلاوی است که از سنگ و چوب در دوران پنجاه سال خدمات هنری اش بوجود آورده بود. همین گالری آرت آثار نقاشی «موسی پیچادی» را نیز که از نقاشان ایالت سربییای یوگوسلاوی است بمعرض نمایش گذاشت. این آثار همه بر اساس ریا لزم و آرت اجتماعی بوجود آمده است. در حالیکه موزیم هنر معاصر آثار «پیترو برویک» را که در سالهای بین (۱۹۴۲-۱۸۹۰) میزیست عرضه کرد.



این عمارت باگالری های هنری آراسته شده بود.

پنج پارچه بارنگ تیره از مطالعه طبیعت بود و دو می کارهای معماری (بو گدان بو گدان نو بیچ) را بسنام طبیعت و الهه میمو را احتوا می کرد. بافتخار سالروز بلگراد گالری مرکز کلتوری نیز نمایشگاهی بنام «بلگراد سالهام بخش نقاشان» دایر کرده و ۷۰ اثر از هنر مندان جوان در آن جایجا شده بود بهمین ترتیب در ایالات مختلف نیز نمایشگاه هایی از آثار هنر مندان زبده یوگوسلاوی دایر شده بود یا لت جمهوری سلووانیا نیز درین میان سهم ارزنده ای داشت و آثار ری که بیانگر پیام انسانی است در نمایشگاه این جمهوریت بیشتر بنظر می خورد. جمهوری های کروشیان و مسید. ونیا از ناحیه تدویر نمایشگاه ها درین سال نسبت به سایر جمهوری ها کم نبودند و هر یک در راه احیای هنر قدیم و تشویق هنر جدید آنکشور سهم خود را بدرستی ایفا کردند.

آفتاب گاهگاهی مانند لکه کم نوری از آن طرف ابرهای کم بار بچشم میرسید و دشت و صحرا دیگران درخشش و پهنای پرشکوه خود را نداشت. پایه های ابرچون گنبد های خاکستری بر کناره های دشت نشسته بود. مدتی پیش این دو پهلوان بهم رسیده و در کشمکش بودند. قربان پای دیگر گوساله را در دست داشت و آنرا بسوی خود میکشید. اما دستهای مراد نیز مانند گبرای آهنین بر پای گوساله پیچیده بود آنها که تازیانه ها را در دهان داشتند بر اسپها نعره میکشیدند و بسوی همدیگر نمینگریستند. دو اسپ سرخ و سیاه شانه بشانه پیش میگرفتند. و دو پهلوان همچنان در جدال و کشمکش بودند. آنکه می توانست گوساله را دوباره بر گرداند و در دایره حلال جاییکه قبلا در میان دشت تعیین شده بود هزاران نفر سوار و پیاده آنرا می پاییدند بگذارد قهرمان میشد. از آنجاکه هر چیز بیایانی دارد. دشت و صحرا نیز به آخر میرسد. از سمت راست شاخه کوهی در قلب صحرا پیش رفته بود و از طرف چپ دریای کوچک مانند اژدهای مست میگرید و بسوی این کوه میرفت. سواران هر قدر بیشتر میگرفتند عرصه ناختن تنگتر میشد. کوه دریا هر لحظه چون دوسد نفوذ پذیر نزدیکتر میشدند. در آنجا صخره های کوه و دریا به پرتگاه و گرداب هولناک مبدل شده بود. دو پهلوان باید بر میگشتند و با هر دو در کام گرداب فرو میگرفتند اما مراد سخت خشمگین بود و نمیخواست بر گردد. از چشمانش برق گینه و انتقام میچید. او همچنان نعره میکشید و اسپش را همبزمیکرد. مراد در یک لحظه به کوه دریا و دشت خاموش و افسرده خیره شد. بعد قهقهه باریک و کوچک دادید که بسرعت کوتاه تر و کوتاه تر میشود و لحظه ای بعد اسپها پاهایشان بر زمین

خیاطی

وی همچنان افزود: که با یاد اتحادیه و کو پراتیف خیاط ها بودم آید تا مشکلات شان از نگاه های مختلف رفع شود.

وقتی در باره زندگی فامیلش از وی پرسیدم در حالیکه چشمها نش در زمین بود گفت: قبلا عروسی نموده ام و فعلا دو طفل دارم که وقتم با آنها خیلی خوش میگذرد همچنان از زندگی فامیل رضایت دارم و خانم نیز همیشه به فکر زندگی راحت برای من و اولادها می باشد.

یعنی خستگی های روزانه ام را با لبخند نمکینش بدست فراموشی گذشته و خویش رادر کبله ام که واقعا کاندن صفا و صمیمیت میا شد در کنار همسر و اولاد هایم مرد خوشبخت می کنم وقتی ازین خیاط جوان خدا حافظی نمودم با لبخندی همیشه اش گفت: جای شکر است که تا دم در مرا استقبال نموده و مجله ژوندون به این ابتکار دست زده است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد



من می خواهم شاگردان زیادی درین رشته تربیه کنم تا بتوانند رضایت مردم را حاصل کنند

است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد

بقیه صفحه ۲۵

عاج های بگرام

نمایش گزارده اند ، این ظرف یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم را نشان میدهد .

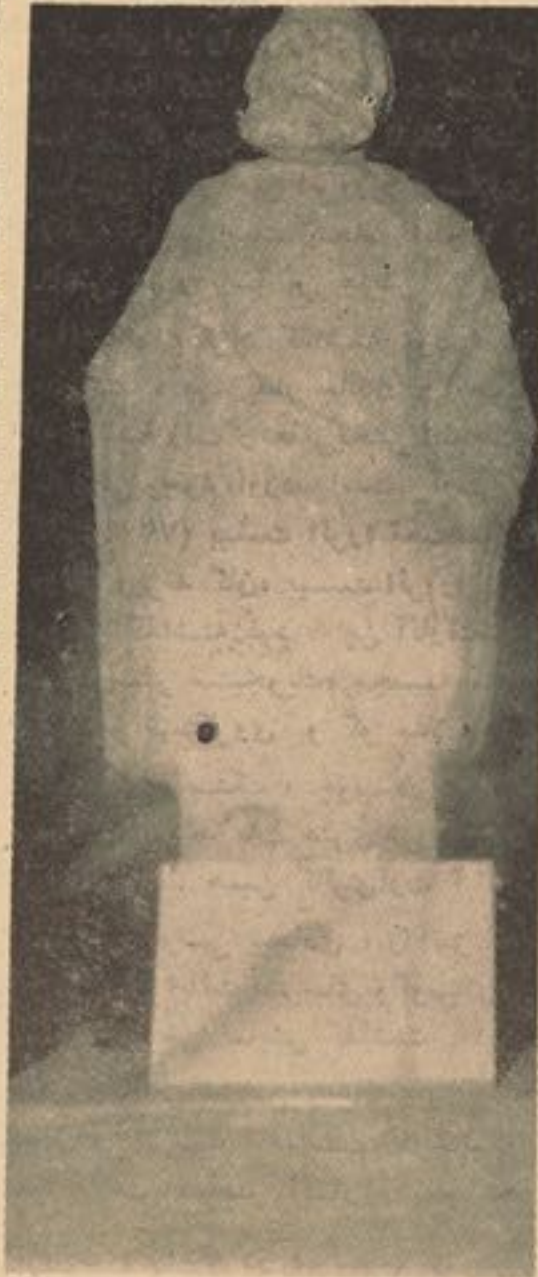
گیلاس شیشه یی که تزئینات نوری دارد ، نشان گچی که رب النوع بالدار عشق را تمثیل میکند ، عاج حکاکی شده و تکه های دیگری از حوالی سال ۵۰ میلادی اشیا ی جالب دیگر این الماری است .

الماری نمبر دوم اتاق بگرام به اشیا ی برنجی های نیستیک اختصاص داده شده است .

ماسک مفرغی یا تاجی از پیچک مجسمه های آهنی ، سوار کار ، مارش و هنر فسق که بعضی آن ها بحیث سنگ ترازو مورد استعمال داشته ، درین الماری گنجا نیده شده است . یک ظرف مفرغی نیز درینجا دیده میشود که در قسمت اخیر آن تصویر یک انسان دریشی داروشکل ماری دیده میشود .

سپر تجملی با اجزای متحرک ه مجسمه کوچک حصر بوکرات و ظروف مفرغی دسته دار نیز درای تاریخ کهن است .

در شماره آینده آثار دیگر مکشوفه بگرام روشنی می اندازیم .



مجسمه از عاج حکاکی شده در موزیم کابل

بقیه صفحه ۴۳

شاگرد خلیفه

ناگهان گفت :

از قیافه ات معلوم میشود که آدم راست کاری هستی ؟ یا بالا ...

به این ترتیب به ناوایی شاگرد شدم صبح ها ملا آذان از خواب بر می خاستم ، ناوایی را آب پاشی و جارو میکردم تنور رادر میدادم چند سیر آرد را خمیر می نمودم زواله میکردم عموما زواله ها را از مقدار معینه آن کم وزن می کردم چون خلیفهام دستور داده بود .

با مشتریان و دکانداران این طرف و آن طرف نا نوا یی آشنا شدم درس میخواندم و کار میکردم ، می نوشتم و کتاب میخواندم ، با گذشت هر روز و هر ماه بدرس هایم موفق تر میشدم ، با اشخاص مختلف سرو کار پیدا کردم ، ناوایی راهم خوب یاد گرفته بودم طوری که بسیار مشهور شدم . نام زبانزد عام و خاص شده بود همه امور دکان زیر نظر من اداره و تنظیم میشد بعضی اوقات خلیفه ام خودش می رفت و مرا کنار دخل می نشانند در دعوت ها ، عروسی ها ، مجالس عمه و همه من با خلیفه ام یکجا میبودم میگفتند :

شاگرد خلیفه نصر و در این محل جوره ندارد .

بعضی ها میگفتند : شاگرد خلیفه نصر و چک (مانند) ندارد !

آوازه و شهرتم در همه جا تیت و پاشان گردید . در این مدت طولانی از پدر و مادرم بکلی بی خبر بودم . روزی هوای شان به سرم زد تصمیم گرفتم بدید نشان بروم . دلم سخت

دوباره برای شان پر بر میکردم مقدار پول پس اندازم را گرفتم و آترو زبود که به طرف خانه روان شدم وقتی زنجیر خانه را تکان دادم صدای خشکی کرد و بعد پله ای دروازه چرخید و مادرم پیر ترو ضعیفتر در چار چوب در ظاهر شد اولاً مرا شناخت بعد تنگ در آغوشم گرفت از - سوق گریه میکرد در همین وقت پدرم را دیدم که از زینه های کج و بیقواره پایین می آید باز چهره اش را پراز خشم دیدم با چشمان کوچکش نظری دقیقانه بسویم الگند و قفسی نزدیک شد دستم را به جیبم کردم . پول هایم را برایش دادم و گفتم :

پدر من کسبی شده ام کسبی ناوایی را یاد گرفتم من شاگرد خلیفه نصر و هستم ! ناگهان مثل اینکه انتظار چنین سخنی را داشته باشد مانند ببر تیر خورده غریب رنگش سرخ شد و شیار های صورتش عمیق تر گردید و با صدایکه از خشم می لرزید گفت :

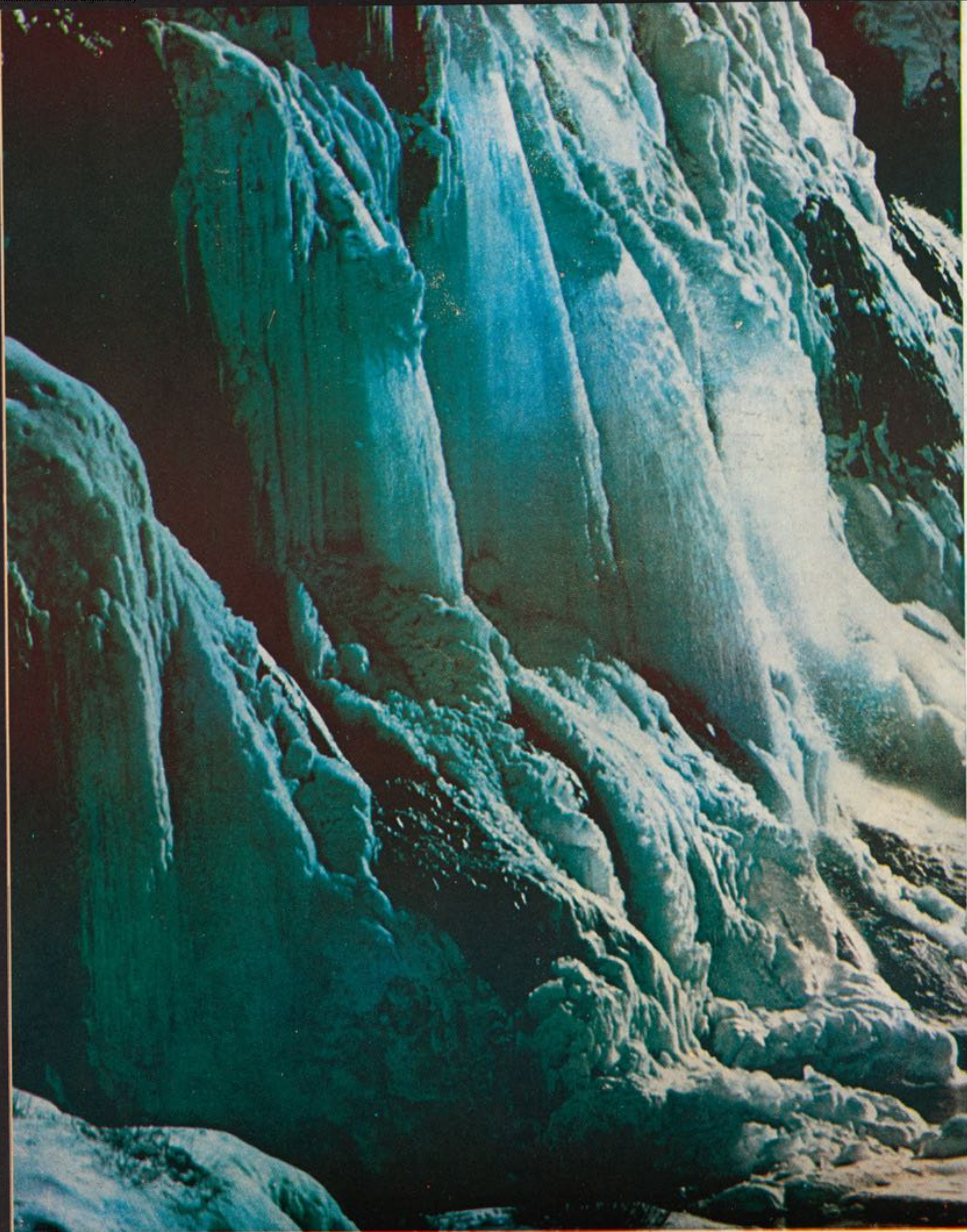
برو بیرون ! تو اولاد من نیستی ترا عاق کردم !

بعد پول هارا برویم زدو تیله ام داد مادرم را بکسو کشید و برام گفت : - خجالت نمی کشی که باز آمدی ؟ با صدای پدرم کوچکی ها همه بدورم جمع شدند خجالت زده و سر منده خود را دولا کردم پول هارا جمع نمودم پشتم را گشتاندم . عبدل «لب کرده» ازدور مرا شناخت نزدیک آمد از بازویم گرفت و گفت :

- خیر است ، مانده نباشی مکتب را کجا رساندی ؟

سرم را بلند کردم نظری بسویش انداختم بازویم را از دستش رها ساختم چیزی نگفتم دوباره سرم را پایین انداختم از آن محل دور شدم .

ژوندون



باشادابی معنی ایکه از جمهوریت جوان ما مردم و کشور میرسد فیاضی طبیعت نیز از بهار شاداب و خرم آینده مژده میدهد، برفباری‌های ماه دلو و تقاضای دوستان ژوندون موقع داد باز هم تابلوی زیبایی را بحیث یادگار زمستان امسال ارمغان کنیم ...

ستاره گان افسانه ساز

«ژولی ایگ» که چند سال قبل بحیث «سرناروی» لقب گرفته بود ویکی از زیبا رویان طنز و خوشگل دربین هم سلطان خود محسوب می شود پس از آنکه لقب افتخارآمیز رادربین سه صد و پنجاه نفر گاندید بدست آورد و فوتو های او روی جراید و مجلات معتبر اروپایی بچاپ رسید سیلی از تقاضا برای بازی در فیلم ها برایش سرازیر شد بعد یکه اصلا تصور نمیکرد.

او پس از مفاهمه باشوهرش حاضر شد با چند سازنده اروپایی قرار داد ظهور رادرفلم های شن عقد نماید . وقتی اولین فلم او در فرانسه تهیه و نمایش قرار داده شد مجلات معروف اورا (ظریفه باهوش و سکسی اروپا) خطا ب نمود . بعضی از روزنامه ها نوشتند که (ژولی) تمام موفقیت های خود را مرهون اندام خوش تراش خود میبانشد.



روی بلاک و مونیکا لوندی در یک صحنه فیلم، صحرای سر سبز



ژولی ایگ مرهون ظرافت و ذکاوت خود میبانشد



ژوهانافون کوسسیان



پیشکار گروه همفری

(ژولی) در حال حاضر مصروف بازی در فلمی بنام (پرند گتری) است که بخش اعظم این فلم در جزیره گتری فلمبرداری میشود. برای اینکه دخترک سه ساله اش از عواطف مادری بعد نماند باشد اورا نیز با خود دارد تا هم بمواظبت دخترک و هم بامور محو له فعالیت رسیدگی کند او گفته است از اینکه شغل هنر پیشگی را انتخاب نموده هیچگونه تاسفی ندارد زیرا عنقریب بقدر کافی مشهور خواهید شد و این شهرت که همراه با پول فوق العاده است اورا به همه آرزو ها یش خواهد رسانید.

ستاره بداقبال :

(مونیکا لوندی) ستاره جوان و مودل خوش قیافه آلمانی که مخصوصا در یکی از بازی های تلویزیونی خود محبوبیت و شهرت فراوان حاصل نموده بود اخیرا بیک بداقبالی مواجه گردیده که ناشی از انقطاع از تباطش با (روی بلاک) آواز خوان معروف آلمان می باشد او از این رویداد بی اندازه متاثر بوده و خود را شکست خورده میخواند .

(مونیکا) قبلا با (روی بلاک) در فلم (صحرای سرسبز) یک چا ظاهر شده بود که در آن وقت غالبا اوقات خود را با (هورست جانسون) سپری میکرد و حتی بقول ناظران چندین سال با هم



دو هیروی فلم های هندی راجیش کپنه و درمند



امیتا بچن وجیه بهادری که ستاره سال شناخته شده اند.

بهترین موزیک دایرکترها، مدن موهن سا موزیک فلم (هندوستان کی قسم) لکشمی کانت و بیاری لال باموزیک فلم (روتی کپرا اورمکان) کلین جی آنندجی باموزیک فلم (کوراگاغذ) وراول دیوبرمن باموزیک فلم (آپ کی قسم). همچنان بهترین فلم های سال ۱۹۷۴ از نگاه مردم فلم های (آپ کی قسم) (امتجان) (دوست) «کوراگاغذ» و «روتی کپرا اورمکان» خوانده شده است.

آواز خوانان سال ۱۹۷۵ -

گروهی آواز خوانان (همفری) که هر کس از هنرمندان مختلف التزاد میباشند اخیراً تصمیم گرفته اند که بیک مسافرت طویل هنری پرداخته و در بسیاری از ممالک هنر نمایی نمایند.

متصدی و پیشکار این گروه هنرمند گفت زیرا عنوان (آواز خوان سال ۱۹۷۵) کنسرت خود را بعلافتندان تقدیم خواهد نمود. این گروه هنری قبلاً شامل سیزده عضو هنرمند بود که در آن نوازندگان، آواز خوانان و کمپوزران شمولیت داشت ولی از آغاز سال ۷۵ به اینطرف سه عضو دیگر جدیداً در آن شامل گردیده است که هر سه عضو جدید التشمول آواز خوان بسوده عبارت از (دون آدمز) امریکایی سیاه پوست (کلودیاسورس) از اتریش و (میلی ووز) دوست اومی باشد.

این آواز خوانان که پیش از سال ۱۹۷۵ بنام (جنر لیشن عشق) کنسرت میدادند از شروع سال جاری سلسله کنسرت خود را در انگلستان و فرانسه بیابان رسانیده و تصمیم دارند در یکی از ممالک دیگر اروپایی مسافرت نمایند.

سه سال زحمت برای دو آهنگ :

(رونافون کیسان) آواز خوان خوش آوازیست که اخیراً در آلمان بنام بزرگترین آواز خوان سال خطاب گردیده است (زوهانا) اصلاً همسر کمپوزر و موزیک دایرکتر جوان (ولف گابیتسکی) است که در سال گذشته آهنگ های (تودرخانه متی) و (پولندارم) را سرود و سپس همین آهنگ ها بروی ریکاردها ثبت و بیازار عرضه شد که فروش آن قابل توجه بود.

«زوهانا» در مورد آهنگ ها و چگونگی موفقیت خود در دایره آواز خوانی گفته است:

تمام موفقیت من مرهون همکاری و زحمات (ولف) می باشد چه قدرت بی نظیر او بود که از من یک آواز خوان ساخت و آنهم آواز خوان بزرگ.

او گفته است آهنگ های راکه در ظرف ده دقیقه روی ریکارد ها ثبت نموده است محصول زحمات سه ساله او و شوهرش می باشد.

یکجا زندگی می کردند.

(روی بلاک) علت قطع علاقه اش با بامو نیکا ناشی از ارتباط نزدیک و حسنه خود بسا (هورست) خواننده و گفته است نمیخواهد بخاطر یک زن فضای دوستی خود را با هو رست منگدر سازد.

امامونیکا این گفته را تردید نموده و علاوه نموده که (روی) قبلاً هم این موضوع را میدانست ولی بدان اعتنایی نمیکرد آنچه مسبب اصلی این جدایی شمرده می شود متلون فراجی و هر دم خیالی خود اوست ولی از بداقبالی خود هم نمیتوان چشم بسو شی کند.

موفقترین ستارگان سینمای هند

در سال ۱۹۷۴

در هند مرسوم است که بعضاً بهترین فلم، ستاره، موزیک، ستاریو و غیره موضوعات سینمایی از نظر مردم و تماشاچیان نیز ارزیابی می شود که این ارزیابی مطلقاً باتکای ذوق مردم بوده و به آرای علاقمندان تعلق دارد. کمیته صاحب صلاحیت بعد از رای شماری نامه های واصله که در حدود هفت صد هزار نامه حساب شده است نتیجه را چنین اعلام نموده است:

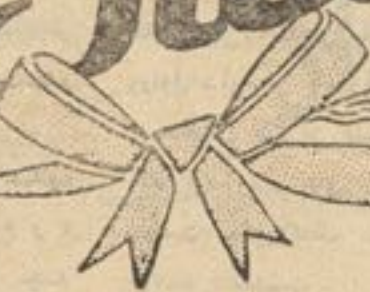
بهترین هنرپیشه امیتا بچن با بازی در فلم (بی تلم) (دلپ کمار با بازی در فلم «سگینه» درمند با بازی در فلم (دوست) راجیش کپنه با بازی در فلم «آپ کی قسم» سنجو کمار با بازی در فلم «منجلی» و سنیل دت با بازی در فلم (گیتامیرانام) بهترین ستاره ها چه به بازی در با بازی در فلم (کوراگاغذ) زینت امان با بازی در فلم (روتی کپرا اورمکان) شرمیلا تاگور با بازی در فلم (اوشکار) موسمی چترجی با بازی در فلم «روتی کپرا اورمکان» ...

بهترین ساید هیروها اوم پرکاش، پران، بریم نات، شتروگن سنهنا.



گروه آواز خوانان همفری

ازدوستان



ذبح الله رحسبار

نامه

نامه ام بخوان
 از قصه ام بدان
 این راز قلب من
 تاکی نهفته باشد
 یعنی نگفته باشد
 آخر ز سوز عشقت
 بر دور شمع رویت
 پروانه ام بسوزم
 تا جاک دل بدوزم
 آخر چه گفته ام من
 تا تو زمن رمیدی
 از باغ حسنت الفسوس
 يك شاخه گل نه چیدم
 الفت نکردی بامن
 رفتی کجا ؟ ندانم
 از بسترم تراود عطر محبت تو
 ای خوشتر از خیالم
 رجمی نما به حالم
 بنگر بروی زردم، ورناله های دردم
 بوی ز عشق خیزد ...!

از: محمد آصف (غروب)

سوگند

مراسوگند به چشمانت
 به چشمان سیه مست
 که آن دیوانه ام گردست
 مرا سوگند به عشق تو
 به عشق باک و زیبایت
 که ساکن بر در میخانه ام گردست
 مرا سوگند به لطف تو
 به لطف بی دوام تو
 که دور از خانه و گاشانه ام گردست
 مرا سوگند
 که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جاننا!
 مراسموگند به اشک دیده خونبار بر باران
 به لب های زخم ترگیده بی نان
 به جاک پیرهن در جان مسکینان
 و در آخر
 مراسموگند به آن چیزی که داری باوری بر آن
 که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جاننا!

عسایون (الحق بائیز)

قسم

به داغ لاله صحرا به شور بلبل شیدا
 قسم باشم مرا ای ماه که جز رویت نمی جویم
 به سوز نغمه مطرب، به جام و باد ساقی
 به رو وقامت زیبا که جز وصلت نمی جویم
 به زیب سینت گلشن، به سوزسته بلبل
 به زیبایی زیبارو که جز مویت نمی جویم
 به رنگ زرد برگ فصل بائیزو ...
 به سرخی غروب و روشنی ماه
 به ماهی های دریایی به مطرب خوان بائیزی
 که توصیف تو می گویم
 قسم باشد مرا ای گل ...

وداع

ایرمیبارد و من میشوم از یار جدا
 چون کتم دل به چنین روز زدندار جدا ؟
 ابر، باران و من یار ستاده به وداع
 من جدا گریه کنان - ابر جدا ، یار جدا
 سبزه تو خیز و هوا خرم و بستان سرسبز
 زاغک روی سیه مانده ز گلزار جدا
 نعمت دیده نخواهم که بماند پس ازین
 ماند چون دیده از آن نعمت دیدار جدا
 حسن تو دیر نماند تو ز خسرو رفتی
 گل سبی دیر بماند چو شد از کار جدا
 به انتخاب بیغله شهباز (باران) - عادل سالیاس

کوتاه و دلچسپ خواندنی

تعبیر خواب



صدای گمرا و خوش آیند نشانه از خبر خوش برایتان است.

خزنده:

علامت دانایزیست . به خاطر احساسی که بدست می آورید توسط شخص دیگری به شما منتقل میشود قادر خواهید شد تا به عالی ترین خدمت رسانی نایل آید. اگر خزنده آماده فیش زدن به شماست، گرمی درگارتان پیدا خواهد شد. ضمناً به معنی شک و تردید در امری خیانت آمیز میباشد که به شما صدمه نخواهد رساند.

رفتن به جانی یازندان :

اگر خود را در شرف رفتن به جانی یازندان ببینید تمام ناراحتی های شما راحت تر از حد صورتتان بسر خواهد آمد .

اسپ:

این خواب نشانه قدم به پیش گذاشتن در امور زندگیست اگر اسپ بعقب براند ولسی شما همچنان سوار هستید، قادر خواهید بود با هر مشکلی بسازید . سقوط از آن نشانه ناکامی است . دوباره سوار شدن، خواب مبهمی نیست امامکن است چیز های تازه بیاموزید.

انگشتر

این خواب بدین معناست که شما اصلا در اندیشه ازدواج گشاید بلکه برعکس سعی میکنید که خود را مقید به هیچ چیز ننمائید . حاضر هستید با همان کسب و با همان معاشرت ثابت بسازید و در منزل خود با استراحت بپردازید ولی گرفتار تعهدی نشوید .

کشیدن لباس از تن:

یکی از خواب های معمولی و متداول اینست که انسان در خواب در برابر دیگران لباس از تن بیرون میآورد. این خواب نشانه عدم اعتماد به نفس و توجه و اعتماد بیش از حد به قضاوت دیگران است . سعی کنید در کارها نظردوش مخصوص به خود داشته باشید .

باز کردن قفل:

اگر در حال باز کردن قفل قفس یا دروازه بودید بایک کار سری روبرو خواهید بود که درباره انتخاب راه خود شخصاً باید تصمیم بگیرد و لااقل برای مدتی به کسی ابراز نکند. معشوقه :

اطلاعات و اخباری از گذشته باعث تجدید علاقه شما به اوقات خوش گذشته خواهد گردید ضمناً خوشی و منفعت به شماروی خواهد کرد .

گلدان:

یادتان باشد که اگر در خواب گلدان دیدید دقت کنید و ببینید پایه دار است و یا بی پایه

زیر این خواب ممکن است منجر به کشف عتیقه به وسیله شما شود . گلدانیکه دیدماید یونانی ، چینی یا ... است . اگر از انواع تازه است به معنی آن است که بازم از این کار سود قابل توجهی عاید شما خواهد شد و میتوانید در داد و ستد این کالا وارد شوید .

خسوف:

ابراز عقیده و نظر حقیقی خود در باره بعضی از کسانی که با آنها مراوده دارید. بپرهیزید ولی بهر حال با ممانعت مراقب باشید.

صدای:

صدای گرم و گیرانشانه اخبار خوش آیند است و ممکن است نشان پیروزی باشد و گو اینکه بزرگ هم نباشد، صدای ناهنجار و خشن نشانه خبری است که باعث تغییر نقشه های شما خواهد شد .

دیوار :

اگر دیوار بسیار بلندی در برابر شما قرار داشته باشد مانعی است که باید راهی برای تیر شدن آن پیدا کنید. دیوار کوتاه امکانات کاری است که در شروع آن مشکلات قابل رفعی وجود دارد .

آتش فشان:

خطاکاری در کار پولی و مالی ممکن است

خانه و باغ:

سرمایه گذاری سودآور در خرید خانه و باغ اگر ممکن است توجه کنید خانه و باغی که در خواب ببینید در کجا قرار گرفته است اگر محل آن نامعلوم است جا بی که در نزدیکی شماست ممکن است زمین ارزان قیمتی را برای خرید به شما پیشنهاد کنند. از خرید فوری آن غفلت نه نماید .

باعث جنجال و سروصدای زیاد گردد . شما ممکن است خود را در نوا آتش فشان ببینید ولی اگر در خواب آسیبی به شما نفرسد. از عواقب جنجال و کشمکش نیز در امان خواهید ماند. زندگی شخصی شما نیز دچار تغییر بزرگ و غیر مترقبه خواهد شد از شرایط فعلی که چندان خوش آیند هم نیست در جاده توسعه و گسترش زندگی شخصی رانده خواهید شد .



این گونه خواب دیدن نشانه قدم به پیش گذاشتن در زندگی است.



مامان! زاک ، در عوض یک پارچه پشیر
آنها را از من خرید!



درین تابلو مردی رامی بشدکه الاشه اشرالتهاب کرده ونزد تعویذ نویس که ضمن از طبابت هم دریغ نمی ورزد آمده است ... می بینید باچه هنری اورا تداوی میکنند...!

نکته

قانون در هنر

- مردی ضمن تعریف از آلاش بیکی از دوستانش گفت :
- دوست عزیز موقعی که پسرمن سه ساله بود، بزرگترین خسارت را بمن وارد ساخت . عجیب است، چگونه ؟
- داستانی را که به زحمت زیاد نوشته بودم گرفت و باره کرد ...
- واقعا تعجب آور است !
- چرا ؟
- مگر فرزند شما درسه سالگی خواندن هم میدانست ؟
- لامینگ نقاش معروف و معاصر فرانسوی در مراسمی که به مناسبت هشتادمین سال تولدش برپا بود به دوستان خود گفت :
- در هنر قواعد و قوانین به منزله دستاویز هدایات طبی است، انسان با ید بیمار باشد تا از آنها پیروی کند !



بدون شرح

شایان ستایش و تحسین میباشد .

ولی فکر میکنم این تابلو را از روی اصلی کاپی کرده اند زیرا من چنین قیافه را در جای دیگر بارها دیده ام و به نظرم زیاد آشناست .

هنر انتقاد

یکی از نقادان هنری مشهور که بسیار کم بحال طبیعی میبود، روزی به تماشای نمایشگاه نقاشی رفت و روبروی آینه ای ایستاد و کتابچه یادداشت خود را برآورد و برآن چنین نوشت :

درمدخل نمایشگاه تابلویی از یک نفر مست دیده میشود، نام نقاش آن معلوم نیست اما تابلو آنقدر واقعی و طبیعی ساخته شده که

چای خور پخته



وقتی بخواهید از خود مشتاق تر (درنوشیدن چای) رابه بینید و باین کار یگاتور ابتکاری التفات کنید، آیه مبتکران نخواهید گفت .. احسن ! !

عکس‌ها

اشعه لیزر در خدمت تعیین شکل کره زمین

آسمانی تعقیب شده و با اشعه لیزر فوق العاده قوی به قمر مصنوعی نورمیتابانند . در فاصله هر چهار ثانیه اشعه ای برای لحظه ای بسیار کوتاه (چندین میلیارد ثانیه) به آسمان رها میشود .

این تیر های نور قرمز رنگ که هر کدام دارای ۹ متر طول میباشند با سرعتی برابر ۳۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه بقضا پرتاب میشوند و در فضا توسط آینه های مخصوص قمر مصنوعی انعکاس یافته و دوباره بوسیله ایستگاه زمینی دریافت میگردد .

از مدت زمان رسیدن اشعه لیزر میتوان دقیقا فاصله سوند های فضایی را اندازه گرفت . از طریق مشاهده دائمی مسیر قمر مصنوعی میتوان باردیگر در مورد شکل، اندازه و مرکز ثقل زمین نتایج بدست آورد .

در حال حاضر رئیس پروژه عزپور فیزیکدان (مانفرد شنايدر) اطمینان کامل دارد که زمین آنچنانکه اخیرا نيز مورد تايد قرار گرفته است، بشکل (تاک) نیست .

در حقیقت زمینی که مادران زندگی میکنیم خیلی پیچیده تر از آنست که بنظر میرسد . سطح دریاها در بسیاری از جاها تا حدود صد مایتر فرورفته بنظر میرسد .

بدین ترتیب در سال گذشته ارقام بدست داده شد که نشان مید هد آب گسودالهای یورتوریکو دره ای بعرض ۲۳۰ کیلو متر تشکیل داده است که در مقایسه با امکانات دیگر اقیانوس اتلس بیش از ۱۰۰۰ متر فرو رفتگی دارد .

این فرورفتگی و بالا آمدن آب ها مربوط به مرکز زمین (نقلی) و گردش زمین به دور خود بادوربینهای خاص که در این کتبوی های عظیم آنها به عکس وجود دارد، مسیر این جسم میباشد .



بانگروپاز محصلین خارجی در پوهنتون لنینگراد در جمع محصلین خارجی در پوهنتون لنینگراد، بنامغلی بشیر، بیغله فوزیه و بیغله روح العزیز محصلان افغانی نیز دیده می شوند .

کره زمین شکل تاک را ندارد دانشمندان دانشگاه صنعتی مو نیخ (آلمان فدرال) در پی آنند تا با دوربینهای فوق العاده قوی و توب های لیزر بار دیگر زمین را اندازه گیری نمایند . فیزیکدانها باردیگر در منطقه ای جنگلی و خالی از صنایع با دستگاههای مخصوص خود یک قمر مصنوعی که در سالهای اخیر توسط امریکاییان بقضا پرتاب شده است، پیوسته اند تا امکانات این اندازه گیری را فراهم سازند . بادوربینهای خاص که در این کتبوی های عظیم آنها به عکس وجود دارد، مسیر این جسم میباشد .



دولابراتوار های علمی شب و روز کار میشود. درین عکس چند محصل افغانی حین آموزش عملی در پوهنتون کف دیده می شوند.

يارانه

زما اوستادياراني خه خوري شپي وي
 نري گري موله خانه انديشني وي
 دغماز په مکرلي دميني وشليد
 هغه شپي چي مينه نه وه لاپري شپي وي
 دغيشي



گل اندام

هر اندام د گل اندام په نغيد
 لکه مسوم داور له تاوه خنيد
 پاخيدو پاخول سل قيا متونه
 گښينا ستوني ورکول سل اتو ته
 حميد ماشو خيل

متصدي : زه س

لرغوني ادب:

نازولي

نن محبوبه مخه راغله سازولي
 سم قامه کچ رفتار نازولي
 سپين رخسار ني تازه گل دنو بهار دي
 پري پرده يي پاس دزلغو غوړولي
 خماری سترمي ني توري يي کچلو
 په خير خير ترخنگ کاته گري قهرولي
 شايسته جبين يي بدر نوراني دي
 مشکين خال يي خلقه واپه تنلي
 دسري نتي اوديزوان حاجت ني نشته
 نري پوزه يي ده بي زيوره ښکلي
 نوره ني غه دحسن وصف گرم عالمه
 خدای دتولو غوړويانو شاه بللي
 عاشقان يي نندارو ته راخبر گري
 له غافللو خه درومي مخ پوښلي
 چي به نغښتو ليجو درغله احمده
 نويه نيت دتاجنگ ده راوتلي
 احمد دکلاجي

اوسني ادب:

د قافلو هادي

بازدهندوکش يمه، اتل دلورو غرويمه
 توره دغضب يم، دښمني دښمنانو ته
 ريزدي زماله توري دښمن زړه لاپه قبر کي
 اوريمه، توفان يمه، محرک دزلزلو يمه
 اولس لرم، وطن لرم، ماضي او مستقبل لرم
 بېنند تاريخ يم، مولد حادثو يمه
 لاس دتجاوزته دهبواد په هره پيڅه کي

تندريم، سيلاب يمه، برښنا داسمانو يمه
 ننگ يمه غيبت يمه، بخرگي دښتو يمه
 خيل سره خيل يمه، شکره دښتو يمه
 خولا يمه؟ سپاني دآزادي اواختار يمه
 زوی دلوی افغان او قهرمان دمعروک يمه
 نوي ژوند ته لار کوم له لويو آرمانو سره
 خوان يمه، افغان يمه، هادي دقافلو يمه

«سپنتي»

ادبي ټوټه:

حسن او مينه

هو ا کله په چي دښکلي محبوبی دښتون
 غمونه راپاندي زور شول:
 نوبه دپرديز خوريم، ژوند به راته تر پيڅو
 نوبه يره گوښه کي گښيناستم اولکه
 دليوني بهمي دشانه سره يوه داسي خو روو
 نکي زه زمه کولک:
 آخ !!
 کاشکي چي دادنيان وای!
 که وای وایسا نانو پکتی شهلا
 غور پکتی !!
 که ایسا بیان هم وای، نوشا پکتی
 خودی نه وای.
 که حسن هم وای او مينه دی خه نه پیدا
 کرد
 کمینته هم وای وایسم بيلتون
 ولسی سم په مینې پسی
 راليزل کیده ؟؟ نوچی بيلتون هم پیدا
 شو خو مسرگدی هم سم
 ودرسه وای !!
 خواوس کله کله دشانه سره داسي کنگي
 سه گيوم اوچرت وهم چي :
 ښه ده چي هر شسته
 او داشکنيه :
 چي کيدای شي د بيلتون سخت او وړونکي
 درد دوصال په توري او مزه ناکي دوا درمان شي
 دمسلمان جېساده

اولسي ادب:

مه راځه نژدی

مه راځه نژدی
 ډير تری په لاسزان دی
 و به دی خوری گوره توری زلمی من ساران
 مه راځه نژدی
 خښلی نه شی هڅکله دسرو شونو ووشر بت زما
 خان به عسی وسیزی په اور دمجت زما
 ډیر می عاشقان دی
 نه ورشم په لاس ورته اخته په ویرد خان دی
 مه راځه نژدی
 گل به می مشکه خو گل رنگ دی له المز سره
 ژوند می دی فریب ولی دیني دفسو سره
 تللی په آرمان دی
 مالیدی مړه زما دیني باشقان دی
 مه راځه نژدی
 هر سړی به ووايي په خوله چرزه صادق يمه
 ته په حسن جوړه ستادیني زه لایق يمه
 خوشی مچنونان دی
 به وایی په خوله هڅ جانه کوم چي صادق دی
 مه راځه نژدی



سال بین المللی زن

در هند باستان زنان همچنانکه در خارج منزل از وضعیت ممتازی برخوردار بودند، در داخل منزل نیز نقش آنان حایز اهمیت فراوانی بود. تعداد زیادی از ایشان شاعر، ریاضی دان و دانشمند الهیات گردیدند. آنان از آزادی کافی برخوردار بودند و در انتخاب شوهر تقریباً آزادی عمل داشتند. در حقیقت زنان در تمام شئون زندگی خصوصاً در ساحات کلتوری، اجتماعی، مذهبی و سیاسی نقش عمده را عهده دار بودند. بدبختانه در قرنهای اخیر در اثر عوامل متعدد زنان موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند. از اوایل قرن ۱۹ به بعد یک سلسله کوششها بعمل آمد تا زنان بار دیگر موقعیت ممتاز اجتماعی خود را بدست آورند و آداب اجتماعی و معناتی که موجب از بین بردن حقوق زن میگردد از میان برداشته شود.

زنان در جریان دودعه گذشته در جهت تامین دلچسپی و علائق زنان مساعی زیادی صورت

زنان هسته بی راتشکیل میدهد که بر مدار آن خانه، اجتماع و حتی جامعه انسانی میچرخد. نقش زن در آینده و شکل دادن ملتها

زنان سال ۱۹۷۵ بین المللی زن



مخترمه عزیزه رشاد

فوی و شدید است. انتظار بیش از حدی خواهد بود اگر توقع داشته باشیم تا هدفهای سال بین المللی زن تنها توسط حکومت برآورده و سازمانها شرط لازمی است.

عکسها از مقیم کابل تایمز

بهرام و کنیزك

از پس شصت سال کز تو گذشت
چون توانی بزیر پای نوشت

سر لشکرش گفت: طرفه تر آنست که دختری چون ماه تمام گوساله را در شانهمی کرد و ناپله شصتم آن به منظر میرساند و بعد باین می آورد و حال گاوی شده است بکردار پیل زنی آنکه به شصت پایه حصار بربرد چون آب نباشد کار بهرام می گوید باورم نیاید.

این سخن وقتی در گرفت که کنیزك كاملا از موضوع مطلع بود و به آرایش خود سرگرمی داشت.

ساعتن وقت را شناخته بود
پیش از آن کار خویش ساخته بود
زیور و زین چینیان بر بست
داد گل را خمار نرگس مست
ماه را مشک راند بر تقدیم
غمزه را داد جا دوی تعلیم
چشم را سر مه فریب کشید

ناز را بر سرعیتب کشید
سرو و ارتنگ ارغوانی داد
لاله را فد خیز رانی داد

سر لشکر گوشکی داشت که از چشم مردم پنهان بود و برج باری آن بلند. شصت پایه رواق منظر او کرده جای نشست بر سر او دران منظر کنیزك جای داشت. اندرین روزها در گوشك ماده گاوی زاید و آن کنیزك زیبا روی آن را بگردن می گرفت و هر روز در منظر آن گوشك گوساله را از شصت پایه زینه بالای برد. روزی کنیزك به سر لشکر گفت: این گوهرهای که در گوش من آویزان است بگوش و بیازار بفروش و از بهای آن مجلس ترتیب بده و بهرام را که در این حوالی به شکار می آید دعوتش کن.

مجلس مبهانی را ترتیب گرفتند. روزی بهرام به همین حوالی بشکار آمد و ده سرسبزی را دید پرسید این کجا ست، سر لشکر ش گفت در اینجا منزل منست اگر ایشان مبهانی کنند و در خانه من قدم نجه فرمایند، بهرام قبول کرد.

میزبان خوانی گسترد و خانه را آزرین نمود. بهرام ازین مبهان نوازی مسرور و شگفته گردید.

گفت گای میزبان زرین کاخ
جایگاهت خوشی است و برگ فراخ
لیکن این شصت پایه کاخ بلند
کاسمان بر سرش رود بکمند

گوهر گوشکی گوهر آویزش
کرده بازار عاشقان تیزش
ماهرا در نقاب کافوری

بسته چون درسمن گل سوری
پیش آن گو رفت چون مه بدر
ماه در برج گاو باید قدر

کنیزك زیبا روی گاورا پایه پایه بسالا
آورد، در آن منظر که بهرام نشسته بود فرا
آورد، کنیزك گفت که میتواند این گاو بزرگ
را از شصت پایه زینه به بالا آورد.

بهرام گفت این کار شیوه زور مندی نیست
بلکه مشت و محار است نموده ای.

اندک اندک به سلهای دراز
کرده بی بر طریق ادمان ساز
کنیزك در زیر نقاب گفت: درست است
آیا جد گور از معار است و تعلیم صورت
بدیر نیست و گاو بزرگی را بر شانه کشیدن
از مهارست راست بهرام از اندازه کلامش در
یافت و آن بر بچهره نقاب برداشت، بهرام
خوش شد و او را در کنار گرفت و اشک شوق
از دیده فشانید.

از بدونیک خانه خالی کرد
با بر برخ سخن سکالی کرد
بهرام عذر پیش کرد و گفت:
آتشی گزدم ز خود رانی
من از آن سوختم تو بر جانی

این کنیزك روحنواز همانطور دلبری
آغاز یسد.

بهرام سر لشکر را تحفه عداد زیر آن
فخته و روان را از بین نبرده بود آنگاه بادلشاد
سوی شهر آهنگ نمود
شد سوی شهر شادی انگیزان
کرد در بزم خود شکر ریزان

انلیس

توزون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هیئا
معاون: بیغله راحله راسخ
مبهم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچورد ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراك:
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر.

دولتی مطبعه

مود و فیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**